مفتاح الرشاد

لکنوز مهمات المعاش والمعاد که مجموعه
ایست عجیب حاوی جمیع امور الدینیه
ودنیاویه والحق که در زبان فارسی کتابی باین
جمعیت تالیف نشده از مترشحات انامل
تقدس مآمل جناب مستطاب المستغنی عن
الوصف والالقاب الشهیر کالشمس فی عین
الظهیر مولانا مولوی

محمد مسیح الدین خان بهادر

ادام الله ظلالهم العالی در بلده کلکته محله بیتهک خانه

مدرسه قدیم نمبر ۱۰۱

بمطبع آفتاب عالمتاب

مطبوع شد

التماس

بندگی جمیع ارباب مطابع این است که این کتاب
بحسب مراد قانون بستم سنه ۱۸۴۷ ع داخل بهی رجستری
گورنمنت است لهذا امید که تکلیف طبع مکرر آن
نه فرمایند واگر نهایت عنایت درباره نیازمندی منظور
است مسئلت [illegible] مطبوعه ثانیه وراء بازخواست
سرکاری مصنف وصرف مملوکه بنده است

۲۵ ذی حجه
سنه ۱۲۶۴ هجری

مفتاح الرشاد

لکنوز مهمات المعاش والمعاد که مجموعه
ایست عجیب حاوی جمیع امور لابدیه دینیه
و دنیاویه والحق که در زبان فارسی کتابی باین
جمعیت تالیف نشده از مترشحات انامل
تقدس مآل جناب مستطاب المستغنی عن
الوصف والالقاب الشهیر کالشمس فی عین
الظهیر مولانا مولوی

محمد مسیح الدین خان بهادر

ادام الله ظلالهم العالی در بلده کلکته محله بیتهک خانه
در راسته قدیم نمبر ۱۰۱

بمطبع آفتاب عالمتاب

مطبوع شد

التماس

التماس جمیع ارباب مطابع این است که این کتاب
بحسب مراد قانون بستم سنه ۱۸۴۷ ع داخل بهی رجستری
گورنمنت است لهذا امید که تکلیف طبع مکرران
نه فرمایند و از نهایت عنایت درباره نیازمند منظور
است بسم الله کتابهای مطبوعه ثانیه ورای بازخواست
سرکاری محنت و صرف ملو که بنده است

۲۸ ذی حجه
سنه ۱۲۶۴ هجری

بسمله و تبارک

پس از نیایش پاک یزدان و ستایش فرخنده رهبران
و سلطان پیمبران و آفتاب جهانتاب رسولان داور جهان و جان
و نعت ستوده نیایان و فرخنده وارثان مسند نبوت
سپهر ضمیر بیضا تنویر ادیبان زمان و منظور نظر انوار اصحاب
تصنیف و تبیان و مجمر خانه تکده خیال ارباب تلفیق و بیان بوده
و هست و خواهد بود که همواره رفتار فلک دوار نیست و شیمهٔ سپهر
در جفا پایدار چنین که با نابخردان ناهموار یار و با خردمندان هوشیار
کینه سپار و در کجروی سخت رفتار و بدین ترانه در گفتار

بیت

* فلک بمردم نادان دهد زمام مراد *

* تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس *

ایر اول هر عهد و آوان که یکی از دانشوران و نامه نگاران
که با خامه و نامه و آمه یار آیند و ختنی عروسان حجله خیال را بغازه
گوناگون بیارایند و لالی و شان گردک اندیشه را به لالی بنان
با نواع حلی و حلل بکلک خامه و غازه آمه بر جبین چنین نامه پیرایند

گردون دون پرورده آن پنگالی عروسان به هفت کرده را چون قوی
زفته جاموسان در نظرانهای زمان جلوه گر اید تا نگارنده را پژمان
سر و خون در ساغر نماید چنانچه نژند بختی فردوسی طوسی سلطان محمود
ارسلان را که صاحب ولایت فدای جان و جهان بود بران
داشت که انکار حسب و نسب کیان نماید وکیهم را ساغر مخزومی
و مایوسی پیماید کما قال

بیت

* مرا گفت خسرو که بود است گیو *
* همان رستم و طوس و گودرز و نیو *
* چه اندر تبارش بزرگی نبود *
* نیارد است نام بزرگان شنود *

ونیز احوال ظهیرالدین فاریابی بران شاکی است که به چنین شود
بیان در مدح قزل ارسلان سروساران بدم پامازکسی بران او دیده

بیت

* نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای *
* تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد *

تبیان این مقال بر اصحاب قال مشهود که قزل ارسلان
را یکپا از دیگر پای کوتاه بودی چون آهنگ سواری
نمودی کرسی نهادندی تا نخست به کرسی طریق قیام

پیمودی پس رکاب ختلی گران فرمودی بر خلاف عادت
هنگام عرض قصیده گویا دیده کینه در سپهر آرمیده بود و ارسلان
قصیده را نیکو پسند نمود و بمقتضای کرم جبلی حکم بجایزه زیاده فرمود
که فلک کینه ور چشم از غنودگی گشوده و ظهیر قومی گمان کین
ظهیر بر دمود شعا زیرا برداخت و نقش خیال خانهٔ سلطان ساخت
که چون چندین جایزه سلطان در حق هجای خویشتن بدین هجی عطا فرمود
آیا در حق مداحان چه اکرام خواهند فرمود چه مراد وحشی این
بود که سلطان لنگ است و از این نادانی تا ابد بر دودمان ارسلان
ننگ بنا علی رای الغماز و فلک شعبده باز ظهیری نظیر را
سر و سامان بباد اگرچه هردو سلطان را بری جزبد نامی نداد
این ناقل از بازی فلک غافل مدت چند سال دست اشتغال
از همه اشتغال کوتاه ساخت و پای ترحال از طی مرحله پرداخت
و خامه و نامه و آمد را یار و مددگار و پرستار خود ساخت و
مناسب حال بر باب امیدواری این اشعار می نواخت *
* بیت * همان نامهٔ نامورچین من * همان خامه آهوی مشکین من *
* بدان دشت هردم گرایم همی * غزل بر غزالش سرایم همی *
مدتی در باب و اربانارهای زیر و نغمه های زار خامه را تالیف
روایات کار بود و تحقیق اخبار و احادیث و بیان احکام مال

وادیان گرد از زمانی دیرباز و هنگامی دراز در جمع علوم
والسنه فنون قامت خیزران سارم چنگ وار خمیده و دل
در سینه ام از زحمت تالیف و تصنیف از فنون گرداز نالیه
استخوان در پیکرم مانند هزار چشمه نغمه زیر و یار ناله زار
سینه ام از صدمت تحریر روایات دقت آسا متحیر و شده
و بتکرار این بیت مناسب حال خود همواره می کوشید بیت

* نصیب من همه رنج و جهان پر از شادی *

* تبارک الله گوئی مگر دف سورم *

القصه بدین حال روزگاری بسر بردم و خون دل از قنینهٔ دیده
بر صفحه عارض فشردم تا بتوفیقات ربانی از بحر معانی درر غرر
نکته دانی مرا دریاب خرد را بار معانی برآوردم تا روان فاکی
را بضاعت مزجات شاید و کالبد خاکی را کفایت مهمات و
اکتفای ضروریات آید چون خاطر را از زحمت تحقیق مالی تمام
حاصل و دماغ را از صدمت تالیف و تصنیف کمالی مالاکلام
واصل بمصداق — بیت

زمان الهوی لما تطی بصابه * فارو فنا عنها زادنا بالکمل *

با خود گفتم لمحتی خامه را از راستی آرامشی باید و چهره
نامه را از نگارش آسایشی شاید و گنج دماغ را که از دود

زحمت اندیشه تیره گشته چراغ راحت و آسودگی باید نهاد و گرد کلفت و غبار محنتش بمکنسه استراحت ستردوروزی چند باسودگی و تن آسانی بسر برد اکنون که بیاوری خامه در نسخزن نامه از ذرر نثر و معانی مالک چندین گنج روان و کنز شایگانی هرگاه عقدی از درر اری کنوز نثار بزم خسروی گردون تخت فیروز بخت نمای چندان سیم و زر بسیریابی که عزائیری ساز در مدح محمود سرائی

نظم

* بس ای مالک که نه لولو فروختم بسلم *
* بس ای مالک که نه گوهر فروختم بجوال *
* بس ای مالک که نه لولو که مسرخ گشت سخن *
* نه کیمیا است کز و هیچکس ندید مثال *
* بس ای مالک که دو دست تر ایگاه عطا *
* نه از زمانه قیاس و نه از گذشته مثال *
* بس ای مالک که نه در جای حرف شکر بماند *
* موا بهر دو جهان بر صحیفه اعمال *

پس بدین خام اندیشه چندی بکنج اسایش آسود و آرامش پیشه نمود و گرد ملال بود و نه بود از آینه خاطر زدود و راه کوی راحت پیمود تا خواسته ناخواسته هر کنونی خواسته از زر تار زیز

و از چیز و ناچیزا ز سفال تا بشیز جبرا و قهرا و خاوا مراهمه مصروف
و و مست. اضطرار برقبه افلاس معطوف و مستبان را دست
خواستاری دراز و پای امیر واری بکه تاز با خود گفتم تا چند ست
لب تو و دنگ اینک کار سخت گشت و عرصه تنگ برخیز
و طرح بر گی بساز و رنگ نوائی بریز بر خاستم و قد عزم
اراستم و تنی چند از خشتی شاهدان شهر بند خیال که بنجیالی خطا
در صحیفه نامه بناز و گری آمد آراسته و به هفت اندیشه
پیراسته بودم تامیه بیین و یسار خود نمودم و در اد کاخ هر امیر
وزیر پیمودم و هماره در مدایح ابکار افکار خود می سرودم بیت

* تا چه کابین این عروسان را که من بستم جهیز *
* تا که خواهان این نکو یانرا که من کردم نگار *
* مو یشانرا از در معنی مرصع موی بند *
* گوش شان را از زر فکرت مکلل گوشوار *

بر در کاخ هر امیر و شیب قصر هر وزیر که این ترانه بنیاد نهادم
و سر این قصه کشادم جا جب بارم نداد و در داد هد: سوال
کشاد که هان در خور بزم میر چه هدیه زیبا داری که با چندین شور
و شغب بیاد ری گفتم شاهدان کواعب اتراب معانی دارم
که میر را بار مغانی سپارم و بدین دستیاه پایاوج عزت فرا

گذارم گفت شگفت نادانی و سخت آشفتهٔ حیران میر ما را با عروسان معانی و شاهد ان چنین نکته دانی چه کار و کدام شمار مرا پندار آنکه اولی لعبتان مغنی یا شراب ناب مغانی میر را بار مغانی اورده اگر انیست بسم الله بیاو بیار تا ترا در حضرتش حاضر سازم و بدستیاری این گزیده خدمت خنگ رفعت فراز فلک تازم ورنه رو روکه نه مرد این سرانی نه درین حضرت بار و نه این بیهوده متاعت را هیچ مطاع درین مملکت خرید ار القصه هرچه بر در میران و وزیران جهان پویان گردیدم جز این سخن موکد جوابی مجرو نشنیدم افسرده آهی کشیدم و بدین نوا سرنم گردیدم

بیت

* هنری خرد ایام و غیراز یانم نیست *
* کجا روم به تجارت بدین کساد متاع *

مدتی نیز مغموم و ملول در زاویه خمول * ع *
* گهی ز یر زنخ کفی بر آرنگ *

همیگفتم روزگار تا چند ست مردم فروزی کار سپهر تا کیست سبب سوزی کردار آخر دستی مهری بر سر دل ریشی گذارد و مرهم زخمی دل ریشی بیارد نه سپهرم بدستیاری پا فراپیش گذاشت و نه روزگار پایمردی قدمی برداشت

چون خانه را تهی از خواسته و بازار کالای کمال کاسته دیدم با خامه
و نامه بدین ترانه معاتب و مخاطب شدم — **نظم**

* ای خامهٔ زنگی صفت ای ساکن پویا *
* ای نامهٔ رومی صلب ای خامش گویا *
* ای بام و صباحم ز تو چون شب دیجور *
* وای شام امیدم ز تو بصفت شب یلدا *
* گفتم ز توام میر بهر مجلس و محفل *
* گفتم ز توام شیر بهر پنهان و پیدا *
* میری شد و ماندم ز تو شهره به هر برزن *
* شیری شد و گشتم ز تو چون روبه پویا *
* گفتم تو کنی دست کشم کاکل غلمان *
* گفتم تو کنی دست خوشم طرهٔ حورا *
* اینجا مه توام گشتی خود مادرم آهنج *
* اینجا مه توام گشتی خود دیدم افسا *

همانا مرا چنانکه بر لب و لب از شکوه بر گشت که ناگاه از در
سار گوشیده نامه نیز آواز برکشید متفق اللفظ فواره
شکایت بستان بر کشید که سالها مرا ای و هم از بیت گوشیده‌ام
بیش آنکه بیاریت برادرم و چنین عادتی کسوت عبا میان پوشیده‌ام

از تو ما را چه یاری رسید و کدامی پایمردی پدید آمد که
اینک زی ماوست طاعت فراز است و زبان شفقت
دراز ایا از یادت فراموش شده و فراموشیت فرا آغوش
کرده روزگار دراز و سالیان دیر یاز — بیت

* شبان تا گاه صبح آتشین دم *
* سحر تا وقت شام آهنین دل *

خدمت را کمر بندگی بر میان بستیم و تن و جان بر قبه طاعت
خستیم و رشته یاریت نگسستیم جز سیه روئی و تیره روزگاری
نقد حاصل ما را از یاریت چه نام و جنس و احصل ما از
دوستداریت کرام — ابیات

* بخیر از آنکه شد دین و دانش از دستم *
* بیا بگو که ز عشقت چه طرف بر بستم *

اینک باز گاه آغاز داری در باب شکایت ساز — بیت

* بر ده هر چه میباید ستت پیش گیر *
* سر ماندادی سر خویش گیر *

چون شامه را در یاری ناپایدار دیدم و نامه را در وفاداری
ناستوار دیدم و در آنگاه گذار دوشکوه سپار چون مار گزیده
بر خود پیچیده آه سرد و حسرت از درون پر درد و حسرت کشیدم
و چهره و دامن و ما یوسانه برگشته پای تا دل و چهره رفته بهاطل خود نقدیدم
و بدین ابیات ظاهر ترنم گردیدم — نظم

که الحمد لله کارت بکام است و مدام عشرتت در جام

* ع * مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید *

سیاوبک الی جبل شامخ یضحک من الماء والی سدة علیه یحرسک من البلاء ادلک بصدر وجهه کالبدر اذا بدی وخلقه کالشمس فی وسط الضحی وکف کالسحاب اذا امطر وابدی وقلبه کالبحر اذا تموج وتماما عنده دواء داء ... وانا و سیانه شفاک گفتش * ع * دیدم همه را و آزمودم همه را *

ای شی تقول وحسن تقول ولمن تقول

بیت

* همه شاهند لیکن شاه شطرنج * همه ماهند لیکن ماه پرکار *

گفت دل قوی دارو خاطر میاز ارکه غالب دیده است و برعکس شنیده است اینجا امیریست هاشمی نسب دبیریست عطارد حسب

بیت

* کریم ینقص الطرف فضل حیائه * ویر نو وا طراف الرماح دوام *

ملکی فطرت فلکی شیمت برمکی خصلت جعفری ملت علوی علوت احمدی دانش حیدری چاشکی مروی بالش قیصری سگالش هر ضمیر قمر تدبیر مشتری سیر

بیت

* ملک علو عطارد علوم مهر عطا *

* فلک رفعت اسد حمله و ماه ار علا *

فهرس تفصیلی مفتاح الرشاد

اما سیوه و درة التاج مفتاح العلوم کیمیای اسباغریا که بکیمیای
باسلیقا مشهور است نفایس الفنون جامع بهادرخانی
مصنفه جدید ازهار البدیعه فی علم الطبیعه جغرافیای طبیعیه و ریاضیه
هر دو اخیر مصنفه جدید قاهره دار الحکومت ملک مصر مترجم
از کتب فلاسفی فراسیس تنبیهات المنجمین در علم نجوم
قاموس صراح برهان قاطع کشف الظنون فی اسامی الکتب
والفنون بیاض رشک ریاض از مولانا و سیدنا و جدنا
اقضی القضاة قاضی محمد نجم الدین خانیان بهادر طاب الله ثراه
وجعل فی ریاض القدس مثواه از کتب علوم دیگر و پرنسپس
تیبل و یوز آف گلوب و چند والیوم از سیکلو پیدیا نیو
ادیشن از کتب انگریزی و بعضی تحقیقات زبانی هندتان
جوتشی هنود وشاید بعضی کتب دیگر باشند که نام آن در کتاب
مندرج باشد و این وقت بناظر نیست پس انچه درین مجموعه
مذکور شد همه ازین کتب است اگر برادر باب خرد امری درآن
محل تامل مدرک گردد امید آنست که اول دراین کتب
ملاحظه فرمایند بعد ازان اگر زلتی ولغزشی از قلم این سرتاپا
عجز دریابند بعفو و اصلاح کوشند و بطعن و تشنیع نخروشند و اگر
فایده بردارند حقیر را بدعای خیر یاد کنند که ان الله لا یضیع اجر المحسنین

ادراکی خاص که بقدر قضای او طار آنها بکار آید در حرکات و سکنات مودع شده که در ان یکی محتاج بدیگری نیست و صاحب شریعت غرا و مالک ملت بیضا علیه الف الف تحیة و ثنا که هر جزئیه از احکامش منطبق بر کلیات نظام عالم است می فرماید* الناس کاسنان المشط * یعنی انسان مثل دندانه شانه است که هیچ فردی از ان بالانفراد و بدون اجتماع و اتفاق کاری نمی تواند کرد و چنانکه دندانه شانه بالانفراد اگر بکار دارند یا خود بشکنند یا از سر تیز خود ضرری رسانند و معهذا از خدمتی که برای آن موضوع شده عاری و عاطل است همچنین حال شخص منفرد انسان است که بجز حالت ترک و تجرد که آن خود حیثیت رفع احتیاج کلی است و از بین مبحث خارج اگر خود را محتاج داشته از نفع گرفتن و رسانیدن باز ماند یا خود متضرر است یا بدیگر ضرری میرساند با لجمله بلاغت این کلام معجز نظام از حسن تشبیه و معانی دقیق بر عقلای هوشمند پوشیده نیست و وقت و مقام سعت تفصیل آن ندارد پس بر هر منعم علیه بهر نعمتی که باشد بهر دو برهان از عقل و شرع لازم است که در اشاعت و انتشار آن ادای شکر منعم حقیقی تصور کرده جهد و سعی کلی نماید و انچه از قلیل و کثیر بدست دارد باپیاره هر طب و یابسی که بخزانهٔ حافظه

محفوظ است یا بقوت باصره مدرک شده به ترویج و انتشار
درآرد و نفس اماره را که بمقتضای جمادیت از لسان طبیعی
نقصان بضاعت را حیله حرمان از وضع شی بر موضوع له
وامی نماید سایق و قاید باشد و این هیچ میرزا محمد شیخ الدین
کاکوروی عفا الله عن سیئاته از مدتی شایض و غایر بود که خود
سر تا پا بدام احتیاج گرفتار و به تفحص گرفتن از هر خاص و عام
ناچار و هیچ گونه مایه و بساط ندارد که دیگری را محتاج خود اندر یا نفع
رساند پس حال خود همانا بزمن است که دست و پای سعی جنبانیده
قانع بر مساعی اغیار باشد بعد از فراوان افکار و انظار بخاطر
گذشت که معلومات و مشاهدات خود را از هر جنس و هر باب
اعم ازینکه متعلق بدینیات باشد یا کیمیاست و خواه علاقه بعبادات
دارد و یا بمعاملات جمع کند و باین ذریعه عزم خود متذکرا دری کافه انام
چه از خواص و چه از عوام نماید و بقدر آگاهی خود آگاه سازد
تا خواص را موجب تذکار و عوام را باعث افاقت
و انتباه گردد و حاصل مقصود اینست که هر کسیرا که بتعمق بفهم
عبارت فارسی دارد و در اکثر معاملات دامور محتاج الیه خود از تجارت
و زراعت و معاملات سفر و حضر با دراک مستعد و شخص محتاج
استفسار از دیگری نباشد و در دینیات هم از فرایض و واجبات
ضرورت مطالعه کتب کثیرالحجم که باعث کلال و ملال می شود

رفع گردد و بقدر حاجت از ان حظی و بهره بردارد
و چون این عزم از جانب مالک عزایم تصمیم یافت وور اعزاز
مضامین لطیفه در ظروف پاره های عبارات عتیقه خود جمع کرد
آن مجموعه را بمفتاح الرشاد لکنوز مهمات المعاش والمعاد مسمی
ساخت و بنابر تذکار آیندگان قطعه تاریخ نظم و تالیف این مجموعه
بدین نهج از قلم برآورد * قطعه *

چون نامه ام مقاصد علم و عمل نوشت
هرگونه از مسایل ما قل و دل نوشت
از بهر سال نظم فرو برد سر بفکر
سرمایه گرانتر اهل دول نوشت

والان نشرع فی المقصود بهمة وعصمته من الله الکریم الودود به التوفیق
و بیده ازمة التحقیق وهو بافاضة العلوم علی من یشاء جدیر وحقیق
* مقصد اول * در تقویم سال و ماه و تحقیق زمانه ایام و ساعات
و مایضاهیها و ان مشتمل است بر چهار مطالب * مطلب
اول * در تقویم شهور و سنین شمسی دانستنی است
که سال شمسی دو قسم است یکی حقیقی و دیگر اصطلاحی
شمسی حقیقی عبارت است از زمانه که شمس بگردش خود بر
فلک خود که گرد ارض وارد مسافتی معین قطع کند بدین سان
که نقطه را که از معدل النهار گذاشته بود باز بهمان نقطه عود

کند وحکمای متاخرین از اهل فرنگ که مروج مسالک فیثاغورس
اند مسافتی را گویند که بهمین نهج ارض بگردشی که بر فلک
خود گرد شمس دارد قطع کند علی ای حال آن مسافت مقدار
است بسیصد و شصت و پنج یوم و چهل و نه دقیقه و سال
اصطلاحی آنست که برای تسهیل مقدار این گردش شمس
یا زمین که در قطع بروج دوازده گانه اش بوده است همگی
سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار کردند و بنابر جبر کسر
زمانه که از گردش روزمره گذاشته اند و آن در هر
چهار سال تقریبا مقدار یک یوم می شود هر قوم در سنین
خود اصطلاحی جداگانه قرار داده در سنه رومی و عیسائی
سال چهارم سیصد و شصت و شش یوم اعتبار کردند
مثلا هر یکی از سالهای ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ عیسائی
سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار خواهند کرد و انها را سالهای
بسیطه نام نهند بخلاف سال ۱۸۴۸ که انرا سیصد و شصت
و شش یوم خواهند گرفت و هر عددی که برای یاد شباط از
سال رومی و ماه فبریواری از سال عیسائی مقرر است
یعنی بست و هشت روز یک عدد بران خواهند افزود و ایام
ماههارا درین سال بست و نه روزه خواهند گرفت
و هم چرا و همچو سال را سال کبیسه خوانند و طریقه معرفت

سال کبیسه از بسیط آنست که هر دو سنتی که معرفت
آن منظور است منتصف سازند اگر زوج بر آید آن سال
کبیسه است والا بسیطه مثلاً سال ۱۸۴۸ که نصف آن
۹۲۴ زوج است کبیسه شمار خواهد شد بخلاف ۱۸۴۶
که نصف آن ۹۲۳ فرد است بسیطه خواهد بود و قاعدهٔ دیگر
که او فق بطباع باشد آنست که هر دو سنوات را بر چهار
تقسیم کنند اگر بدون کسر منقسم شد کبیسه است والا بسیطه
چنانکه از امثلهٔ مذکوره واضح میشود بعد از ان از حساب
معلوم شد که یک روز که بعد هر چهار سال می فزایند از ان
سبب سه ربع ساعت فاضل می افتد و مجموع این
کسور فاضله در هر چهار صد سال که چهار قرن باشد سه
روز کامل می شود لهذا اقرار دادند که سال آخر هر قرن
را که تاریخ کامل باشد تا سه قرن متوالیه با وصف یافته شدن
قاعدهٔ کبیسه دران بسیطه گیرند یعنی سیصد و شصت و پنج یوم
شمار کنند و فبروری را بری از سنه عیسائی اوسط لها بست و هشت
روزه گیرند مگر در قرن چهارم یعنی سال آخر تاریخ چهارم را باز کبیسه
گیرند مثلاً سالهای ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ از بسایط
باشد و سال ۲۰۰۰ کبیسه و همچنین ۲۱۰۰ و ۲۲۰۰ و

۲۳۰۰ از بسایط و ۲۴۰۰ کبیسه و چهارم جزو شروع سال عیسائی از یکم جنوری است و آنروز را عیسائیان نوروز گویند و ابتدای این سال از میلاد عیسی علی نبینا و علیه السلام است که بست و پنجم دسمبر باشد و سال روز ششم آن شروع نمایند این اصطلاح جدیده عیسائیان است و اصطلاح قدیم ایشان که هنوز در قوم گریک و قوم روس جاریست دیگر است و ابتدای سال رومی که از زمانهٔ سکندر بن فیلقوس رومی است از ایام مهرجان گیرند و سال از تشرین اول شروع می شود و در یکی از کتب مولفهٔ حال قاهره دارالسلطنت مصر که از زبان فرانس ترجمه شده است می نویسد که ابتدای سال رومی بسیصد و دوازده سال بعد از ظهور عیسی علیه السلام میگیرند پس در بصورت این سال دیگر باشد نه سال اسکندرانی رومی و سال را بدوازده بخره موافق اعداد بروج تقسیم می کنند و هر بخره را شهر گویند پس شهور هم دو قسم باشد حقیقی و اصطلاحی حقیقی عبارت است از زمانهٔ قیام آفتاب بیک برج که مدت مابین التحویلین باشد و مقادیر آن در هر عصر

بسبب حرکت اوج آفتاب متفاوت می گردد به تفاوت
فاییان لاکن چون این تدقیق موقوف است بر تحدید
و تشریح اوج و حضیض که طولی می خواهد لهذا بالفعل ازان
قطع نظر کرده شد و شهر شمسی اصطلاحی آنست که هر
شهر را بعدد ی معین بدون لحاظ زمانه تحویل مقرر کنند پس
شهور اصطلاحی سنه رومی و عیسائی که داخل اند و لفظ
تفرقه ما بین آنها از الفاظ است معه تعداد ایام آنها به
ترتیب و تقابل با یکدیگر با فصول اربع در جدول مفصله
ذیل مذکور می گردد و شهور عیسائی اگرچه در تمام فرنگستان
بهمین اسماء مندرجهٔ جدول مشهور اند لاکن با ختلاف
لهجه و اصوات بنظر اختلاف اقوام و ولایات در ان
اسما اختلافات اند و در جدول موافق لهجه انگریزان
مرقوم شد که در هندوستان همین رایج است

شهور رومي	شهور انگريزي	تعداد ايام	فصول اربع
کانون ثاني	جانيوري	۳۱	شتاء
شباط	فبريوري	۲۸ يا ۲۹	ايضا
آذار	مارچ	۳۱	ربيع
نيسان	اپرل	۳۰	ايضا
آيار	مي	۳۱	ايضا
حزيران	جون	۳۰	صيف
تموز	جولائی	۳۱	ايضا
آب	اگسط	۳۱	ايضا
ايلول	سبطمبر	۳۰	خريف
تشرين اول	آکطوبر	۳۱	ايضا
تشرين ثاني	نومبر	۳۰	ايضا
کانون اول	دسمبر	۳۱	شتاء

از اين جدول معلوم خواهد شد
که هفت ماه سی و يک روزه
است و چهار سی روزه و
يک در سالهای بسيطه
بيست و هشت روزه و در
سال های کبيسه بيست و نه
روزه و نيز از ان واضح ميشود
که در شهور متقابله يا هر شهر
سی و يکروزه و يا سی
روزه ميباشد سوای اگسط
و جولائی که تموز و آب است
که آن هر دو سی و يک روزه
اند و سوای فبريوايری که شباط
است که حال آن گذشت و
فصول اربع همچنين است که
باين ترتيب ماهها در جدول
مذکور شده و عرب در سال
شش فصل قرار دهند اول را

ربیع اول گویند و دوم را صیف و سیوم را قیظ و چهارم را ربیع ثانی و پنجم را خریف و ششم را شتا و ربیع اول آنست که دران اشجار شکوفه نهند و ربیع ثانی آنست که دران اشجار بارآور شوند و بعضی ثانی را ربیع اول گویند و برای تمیز این ربیع زمانه از ربیع شهور که دو ماه مشهور است ربیع شهور را بدون انضمام لفظ شهر نگویند یعنی شهر ربیع اول و شهر ربیع ثانی دیگری از سالهای شمسی اصطلاحی قبطی بود که در عهد بخت نصر قرار یافته و از روز تحویل آفتاب به برج حمل شروع سال گرفته هر شهر را برابر سی روز اعتبار کرده در اخر ماه دوازدهم پنج روز که مسمی بخمسه مسترقه است زیاده می کردند تا عدد سیصد و شصت و پنج روز کامل شود و برای کسر بقیه که قریب ربع یوم است معمول کردند که در سال پنجم تحویل حمل در دوم ماه اول میگرفتند که بعد ربع بسبب تفاوت یک روز بعد هر چهار سال در شروع سال یکصد و بیست و یکم تفاوت سی روز کامل شد و در ان زمان تحویل حمل باول ماه دوم اعتبار کرده شد و با وصف وقوع تفاوت کثیر بعد ورود دهور مقاد یس انها

اعتنا باشد نکردند تا اینکه در زمانهٔ سکندر بن فیلقوس
وقوع تفاوت بآن مقدار شد که تحویل حمل قریب به تحویل
سرطان اعتبار شد آنزمان ارسطاطالیس شهور و
سنه رومی بکیفیتی که بالا گذشت اختراع کرده به تتبع
آن اهالی فرنگستان هم شهور و سنین خود بهمان اصطلاح
مصطلح داشتند و در عهد یزدجرد بن شهریار که از اکاسره
فارس است اصطلاح سنه بجهت قمری اختیار کردند
مگر باین قدر تفاوت که شروع آن از عهد سلطنت
پادشاه خود قرار دادند و این سال را فارسی قدیم گویند و همچنانکه
در مقابلهٔ سال قمری رومی اختراع شد بهمان نهج خواجه
نصیر الدین طوسی علیه الرحمة بمقابلهٔ فارسی قدیمی
اصطلاحی جداگانه قرار داد و ترتیب عدد شهور آن در
شعری نظم نموده * بیت * لا و لا لا لب و لا لا شش
مه است * لل کط و کط لل شهور کوته است * و برای تدارک
وجبر کسر بقیه بعد هر چهار سال ماه دی را سی روزه
میگرفت و مناط و ترتیب زیج ایلخانی بر همین اصطلاح مقرر
شده اینست خلاصه آنچه یکی از عمدهٔ این فن در مولفات
خود که در سن زمانهٔ متاخر نموده اند درج فرموده و از آن

واضح میشود که ماه چهارم از ماههای فارسی یعنی تیر ماه سی و دو روزه میباشد و ماه سیوم یعنی خرداد ماه سی و یک روزه و مشهور و متداول بین الناس خلاف آنست بلکه در اکثر مولفات اسلاف بنظر آمده که ماه سیوم یعنی خرداد ماه سی و دو روزه است و تیر ماه سی و یک روزه و مصراع اول منظوم مذکور اکثر جا باین نهج دیده شد ع * لا و لالب لا و لالا شش مه است * و نیز موید آن قطعه مشهور دیگر است * قطعه * ثور و جوزا سی و دو سی و یکی است * حمل و ثور و شیر با پس و پیش * دلو و میزان و حوت و عقرب سی * بست و نه قوس و جدی با کم و بیش * پس درین قطعه جوزا که ماه سیوم است سی و دو روزه نوشته و ماه چهارم سی و یک روزه مگر اینکه گفته شود که این اصطلاح انچه بین الناس متداول است از دیگری باشد و مختار خواجه نصیر همان که اول ذکر شد و منظوم مشهور که منتسب بخواجه نصیر شده موافق اصطلاح ثانی تغییر یافته شهرت یافت بعد از ان در عهد جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی مصطلح دیگر قرار یافته که ابتدای سال را از روزی گرفتند که قبل از نصف النهار آن تحویل آفتاب

به برج حمل شود و جمله شهور را برابر سی روزه گرفتند شش
شهور رینه و جمردی و در آخر ماه اسفندارمذ پنجهٔ دزدیده زیاده کردند
و بنظر التزام ابتدای سال از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب
به برج حمل شود کسری که باقی می ماند بعد هر سه یا هر چهار سال
یکروز کامل گرفته در آخر خمسهٔ مسترقه می افزودند و آنرا
بملحقهٔ خمسهٔ مسترقه نامزد کردند و آنسال را که این الحاق
دران بعمل آمد کبیسه گفتند و این شهور و سال بنام جلالی نامزد
شد بعد ازان در عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه شهور
شمسیه را تحویلی حقیقی کردند یعنی شروع سال از روزیکه
قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به برج حمل شود و شروع
شهر دوم از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به
برج ثور شود گرفتند و همچنین تا آخر و آن ملقب بشهور و سال الهی
شد و حقیقی قرار یافت نه اصطلاحی و سال هندی شمسی که
آنرا سنکرات گویند نیز حقیقی است نه اصطلاحی الا آنکه این
سال به نسبت سال شمسی حقیقی اهل فرس بست و چهار
دقیقه ساعت زیاده می باشد ازین سبب که برج باصطلاح
اهل هند صور الکواکب اند و آن در هر سال شمسی تقریبا
یک دقیقه طی می کند و در حرکت یک دقیقهٔ شمس بست

و چهار دقیقه ساعت می شود و در جدول مفصله ذیل اسمای شهور فارسیه که در سنین یزدجردی و فارسی جدید و جلالی و الهی نامبین استعمال اند و شهور شمسیه هندیه با اسمای بروج عربی و هندی و انگریزی موازی یک دیگر با تعداد ایام موافق شهور بابین المجمهور فارسی جدید باشد یا الهی یا اصطلاح دیگر به تفصیل مندرج می شود و شهور قبطیه هم بنظر موازات مرقوم می گردد و تعداد ایام آن همان است که گذشت موافق مندرجهٔ جدول خیال نباید کرد و نامهای شهور قبطی در بعضی از کتب این فن که در ینجا متداول اند فی الجمله به تفاوت الفاظ از انچه درین جدول است دیده شد لاکن در بعضی از مولفات ملک مصر بهمین نهج بود و بدانست راقم این اوراق آن تحریر مرجح از مشهورهٔ این اطراف معلوم شد لهذا درین رساله تتبع به نقل آن مناسب متصور شد *

جدول اینست

شہور فارسی	هندی سنکرات	شہور قبطی	بروج عربی	بروج هندی	بروج انگریزی	تعداد ایام
فروردین	بیساکهه	توت	حمل	میکهه	ایری ئس	۳۱
اردی بہشت	جیٹهه	بابه	ثور	برکهه	طارس	۳۱
خرداد	اساده	هاتور	جوزا	متهن	جمنائی	۳۲
تیر	ساون	کیہک	سرطان	کرکت	کیانسر	۳۱
مرداد	بهادون	طوبه	اسد	سنگهه	لئو	۳۱
شہریور	کوار	امشیر	سنبله	کنیا	ورگو	۳۱
مہر	کاتک	برهمات	میزان	تلا	لبرا	۳۰
آباد	اگهن	برموده	عقرب	برچهک	اسکارپئو	۳۰
آذر	پوس	بشنش	قوس	دهن	ساجی ٹیری ئس	۹
دی	ماگهه	بؤنه	جدی	مکر	کیپری کارنس	۲۹
بہمن	پهاگن	ابیب	دلو	کمبه	اکوئری ئس	۳۰
[illegible]	چیت	مسری	حوت	مین	پیسز	۳۰

و باید دانست که اهل فرس هر روزی را از ماههای شمسی بنامی جداگانه موسوم میسازند چنانکه نامهای هفته اند و حکمای فرس گویند که حق تعالی سی و پنج سروش آفریده که ملایکه باشند از انجمله سی نفر آنانند که روزهای سی گانه از هر ماه شمسی بنام ایشان موسوم گشته و پنج نفر دیگر انکه پنجه دزدیده که خمسه مسترقه باشد بنام انهاست و از جمله آن سروشها دوازده نفر اند که ماههای دوازده گانه سال شمسی بنام ایشان موسوم شده و هریک ازین دوازده سروش بتدبیر امور و مصالح ماهی که همنام اوست معین است و همچنین تدبیر امور و مصالحی که در هریک از روزهای سی گانه واقع میشود حواله بسروشی است که آنروز بنام او موسوم است و این سروشها که بتدبیر روزها قیام دارند کارکنان سروشهای اند که بتدبیر ماهها اقدام می نمایند پس هر روزیکه بنام آنماه موسوم باشد بسروشی علاقه دارد که آنماه بنام اوست و تدبیر مصالح آنروز بدو مقرر است خود هم بتدبیر و مصالح آنروز می پردازد و بنابراین بجهت شرف آنروز را عید کنند و جشن مسازند و نیز هرکدام از سروشها بسبب فضلت جوهری و عنصری

و نگر ہم مقرر است چنانکہ خرداد بر آب موکل است
واردی بہشت بر آتش و مرداد بر اشجار و تفصیل
آن در ذیل نام سروش بیان کردہ شود تفصیل روز ہای
سی گانہ کہ مسمی بسروشہای موکلات برخود اند بدین
نہج است روز اول اورمز بروزن شور کن وان نام باریتعالی
ہم ہست دوم بہمن و فرشتۂ مسمی او تسکین خشم
و قہر دہد و موکل است بر گاوان و گوسفندان سیوم روز
اردی بہشت بضم اول و فرشتۂ مسمی او محافظت کوہہا
ہم کند چہارم روز شہریور بروزن برزیگر و فرشتہ
ہمنام او موکل بر اتش و بر جمیع فلزات است پنجم روز
اسفندارمذ بضم میم و سکون ذال معجمہ در اخر و فرشتۂ
مسمی او بر بیشہاو درختان ہم موکل است ششم روز
خرداد بضم اول و فرشتۂ ہمنام او بر آبہای روان
و درختان ہم موکل است ہفتم روز مرداد بروزن خرداد واین
فرشتہ بر زمستان ہم موکل است ہشتم روز دیبا ذر
بروزن سوداگر و آن یکی از نامہای ایزد پاک ہم است
نہم روز تیر واین فرشتہ موکل بر افتاب ہم است دہم
روز آبان بروزن تابان واین فرشتہ بر آہن ہم موکل است

یازدهم روز خور و فرشته آن بر افتاب هم موکل است
دوازدهم روز ماه و این فرشته بر جرم قمر هم موکل
است سیزدهم روز تیر بر وزن میر و فرشته آن بر
ستوران موکل است چهاردهم روز گوش با ثانی مجهول
و فرشته آن موکل بر خلق عالم است پانزدهم روز
دی بمهر وان یکی از نامهای باری تعالی هم است شانزدهم
روز مهر و فرشته ان موکل است بمهر و محبت هفدهم روز
سروش بضم اول بر وزن خروش و ریاست بندگان بدست
این فرشته است هجدهم روز رشن اول و ثانی مفتوح و ثالث
ساکن و فرشته آن موکل بر آتش است نوزدهم روز
فروردین و فرشته آن موکل بر ارواح است بستم
بهرام و فرشته آن موکل است بر نصر و غزلان و حرب
و جدال و محافظت مردم مسافر نیز حواله بدوست بست و یکم
رام و فرشته آن موکل است بر فرح بست و دوم
روز باد و فرشته ان موکل است بر رنج و تزویج و نکاح
بست و سیوم روز دیبادین بر وزن ششصدم اگین
و دیبدین بر وزن سبزدین و نامی است از نامهای حق
جل و علا است و چهارم روز دین و فرشته آن مامور است

دوم اسفند نام روز سیوم فروهشت نام روز چهارم هشتویش بروزن
زر بریز نام روز پنجم و این ایام خمسه مسترقه را فارسیان فروردگان
و فروردیان بروزن [illegible] گویند و این پنج روز را بغایت معتبر
دارند و طعامهای لذیذ و پوشاکها و جشن سازند و عطریات بسیار بکار برند
و تنعمات کنند و میوه های لطیف خورند و بآتش نثار کنند و اهل
تاریخ الهی نیز همین اسماء بحال داشتند مگر نام روز سی ام روز
نهادند و نام روز سی و دوم شب مقرر کردند و همین اسمای سی گانه
را صاحب درویج واقیه که یکی از قدمای علمای امامیه است بروایت
سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده و اسمای ماهها یکه
موکل بر جواهر و اسام دیگر نام همین نهج روایت نموده و یکی از
اصطلاحات اهل فرس در اسمای ایام چند لفظ گاهنبار
گاهنبار است و آن گاهنبار شش گاه است که خدای تعالی
عالم را در آن آفرید و مجوسان در کتاب زند از زردشت
نقل می کنند که حق سبحانه تعالی عالم را در شش گاه آفرید
و اول هر گاهی نامی دارد و در اول هر گاهی جشنی سازند گاه
گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد و آن خور روز باشد که روز
پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم است گویند که یزدان ازین روز
تا چهل روز آفرینش آسمانها باتمام رسانید و گاه گاهنبار دوم

میدیوسم نام دارد و آن خور روز است که یازدهم تیر ماه قدیم
باشد گویند که یزدان ازین روز تا شصت روز آفرینش آب را
تمام کرد و گاه گاهنبار سیوم پیتی شهیم نام دارد و آن اشتاد
روز است که بیست و سیوم شهریور ماه قدیم باشد گویند که
یزدان ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را باتمام
رسانید و گاه گاهنبار چهارم ایاثرم نام دارد و آن اشتاد روز
است که بیست و ششم مهرماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین
روز تا سی روز آفرینش نباتات و اشجار و رستنیها را باتمام
رسانید و گاه گاهنبار پنجم میدیاریم نام دارد و آن مهر روز است
که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین روز تا هشتاد روز
حیوانات را بیافرید و حیوانات چرنده و پرنده دو صد و هشتاد و دو
نوع است از آنجمله یکصد و هفتاد و دو چرنده و یکصد و ده نوع
دیگر پرنده و گاه گاهنبار ششم همسپتمدیم نام دارد و آن اهنود
روز است که روز اول خمسهٔ مسترقهٔ قدیم باشد گویند که یزدان
ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم علیه السلام کرد و بعضی
کسان تعیین این گاهها باختلاف ازین [illegible] ایام [illegible] کنند
و یکی از تواریخ مستعمله قدما تاریخ اهل ترک و دالان چون
نیز و انها مدت عمر دنیا طویل تر است که کتب قدیمهٔ آنها باقتضای

نهصد و دو و شصت و شش لکهه سال تا حال نشان می دهند لهذا
اعمال زیجات را اطلاع واقعی بر مبدا ان حاصل نیست لاکن داب
منجمان فرس است که در دفاتر تقویمی ادوار دوازده گانه ترکان
می نویسند که یک دور بیک سال منقضی می گردد و دور دوم
شروع می شود تا دوازده دور و بازدور اول می آید و برای هریکی
ازین ادوار نامی جداگانه است و آن اسمهای جانوران اند چنانچه
هرسال را خواص گویند مطابق خواص ان جانور که نام مذکور و چون
ماههای ایشان قمری اند و سنین شمسی لهذا مثل هندی
نزادان بعد دو سال یا سه سال یک سال را سیزده ماهه
گیرند نامهای ادوار مذکور اینست اول سیچقان ئیل بمعنی موش
دوم اود ئیل بمعنی گاو سیوم پارس ئیل بمعنی پلنگ چهارم
توشقان ئیل بمعنی خرگوش پنجم لوی ئیل بمعنی نهنگ ششم
ئیلان ئیل بمعنی مار هفتم یونت ئیل بمعنی اسپ هشتم قوی ئیل
بمعنی گوسفند نهم پیچی ئیل بمعنی میمون دهم تخاقوی ئیل بمعنی
مرغ یازدهم ایت ئیل بمعنی سگ دوازدهم تنگوز ئیل بمعنی خوک
و شروع این دورهٔ دوازده گانه از حوالی ماه فبروایری
انگریزی می شود چنانچه دورهٔ حالیه از سنه ۱۸۴۰ شروع
شده بهمین قیاس حساب باید کرد که درین سال ۱۸۴۷ دوره

هشتم است و این دوره در سال ۱۸۰۱ تمام خواهد شد باز از
سال ۱۸۰۲ دورهٔ اول شروع خواهد شد * مطلب دوم
از مقصد اول * در تقویم و ماهیت شهور و سنین قمری اما سال
قمری هم دوگونه است حقیقی و اصطلاحی سال قمری حقیقی آنست
که دوازده ماه قمری حقیقی منقضی شود و سال قمری اصطلاحی انقضای
دوازده ماه قمری اصطلاحی باشد اما ماه قمری حقیقی عبارت
است از زمانه که قمر بهر نسبتی که شمس را از اجتماع و غیره ترک
گذاشته است باز بهمان نسبت عود کند و مقدار این ماه
بیست و نه روز و سی و یک دقیقه و پنجاه ثانیه است پس
ماههای قمری اهل هند و ترکان حقیقی اند که از اجتماع شمس و قمر
تا اجتماع دیگر گیرند و اهل شرع زمانهٔ مابین رویت دو هلال
را ماه قمری گویند و آن کمتر از بیست و نه روز و زیاده از سی
روز نباشد و ممکن است که چهار ماه برابر سی روزه باشد
نه زیاده از آن و تا سه ماه متوالی بیست و نه روزه باشد و ازین
زاید نخواهد بود و بالجمله ماههای اهل اسلام هم اصطلاحی باشد
گاهی زاید از حقیقی و گاهی ناقص از آن * چون اعمال را حاجت بر این
شهور اصطلاحیه متعذر است لهذا ارباب زیج از اهل اسلام
مقرر کرده اند که از محرم تا آخر سال بتناسب اول سی روزه

و دوم بست و نه روزه گرفتند و درین سال هم بسیط و کبیسه باعتبار آورند که بسیط سیصد و پنجاه و چهار یوم باشد و کبیسه سیصد و پنجاه و پنج یوم و انچنان است که هر سی سال را قرنی قرار دادند و در هر قرن نوزده سال کبیسه است یعنی بفرض انکه اول سی روزه دوم بست و نه روزه باشد می باید که ذی الحجه همیشه بست و نه روزه باشد لاکن در هر قرن یازده سال ذی الحجه را سی روزه گیرند و آن سالهای دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هجدهم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و ششم و بست و نهم علی الترتیب باشد و وجه این ترتیب این است که کسری بعد گرفتن سال مقدار سیصد و پنجاه و چهار روز باقی کم از نصف یوم است لهذا در سال اول ابراهی گذارند و در سال دوم این کسر مضاعف شده زیاده از نصف یوم میشود لهذا دران سال این کسر را روز کامل می گیرند چنانچه داب محاسبان ستینم است و همین نهج در هر سال که به ایام ماه این کسر زاز نصف یوم شد و دران سال یک روز زاید گیرند و اینچنین سالها همان سالها اند که بیان کرده شدند و این سال اصطلاحی ار باب زیجات را وسطی قمری گویند

بالجمله سال قمری شرعی که هجری است آنرا از
زمان هجرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه می گیرند
و آن بحساب وسطی مذکوره پانزدهم جولای روز پنجشنبه
است و بحساب رویت هلال شانزدهم روز جمعه همان
سال و ماه است اول آن شهر محرم است و آخر آن
ذی الحجه و همین سال و ماه را اهل اسلام در عبادات و اعیاد
خود بشمار دارند و ماههای دوازده گانه اینست محرم صفر
ربیع الاول ربیع الاخر جمادی الاول جمادی الاخر رجب
شعبان رمضان شوال ذی القعده ذی الحجه و چهار این
ماهها چهار ماه حرام است یعنی شرف و حرمت آن نزد
باری تعالی زیاده از ماههای دیگر است نظر همین حرمت
درین ماهها جنگ و جدال با مخالفین اسلام ممنوع شده اند
مگر اینکه خود مخالفین مجبور سازند تا بمد افعت انها رخصت است
و آن محرم و رجب و ذی القعده و ذی الحجه باشد و نیز اهل
اسلام صفتی از صفات در هشت تعداد و قسمت تعریف [illegible] انها
اضافه سازند و در چهار ماه باقی یعنی [illegible] ربیع [illegible] جمادی
بسبب موجود بودن صفات آن از اول و آخر یا اول و ثانی
صفتی دیگر تلاش نکردند یعنی محرم الحرام و صفر المظفر و رجب

المرجب و صفت آن بحرام نیز آید که بیشتر مروج همان اول
است و شعبان المعظم و رمضان المبارک و شوال المکرم
و ذی القعدة الحرام و ذی الحجة الحرام و نیز منقول از مشایخ
اہل اسلام است که می باید ہرگاه آدمی به ہلال ماه نظر کند
مقارن آن یکی از اشیای مبینه نظر اندازد که تمام آن ماه
به صحت و برکت گذرد و از بلاهای نازله دران ماه ایمن باشد
و آنرا بدینگونه نظم کرده اند * قطعه * ماه محرم زر بہ بین اندر
صفر بین آینه * اول ربیع آسپ ر وان آخر غنم ای مرتکار *
اول جمادی نقره بین پسری ببین در آخرین * ماه رجب مصحف
به بین شعبان گیاه سبز تر * شمشیر در رمضان نگر
شوال جامهٔ سبز بین * ذی القعده بیبی کودکی ذی الحجه
دختر خوبتر * و در حدیث شریف وارد است که ہرگاه ہلال
به بیند باید که بگوید * اللهم اهله علینا بالیمن والایمان والسلامة
والاسلام ربي وربک الله * بعد ازان سه بار بگوید * ہلال
خیر و رشد اللهم اني اسئلک من خیر هذا الشهر و خیر القدر
و اعوذ بک من شره * بعد ازان بخواند * اللهم ارزقنا خیره
و نصره و برکته و فتحه و نوره و نعوذ بک من شره و شر ما بعده *
* تا عره * باید دانست که ہر روز که غره محرم خواهد بود از ان

یک روز مابین لذا اشته روز دیگر ان غره صفر خواهد بود و
روزیکه غره صفر است روز ما بعد آن غره ربیع الاول خواهد بود
و بروزیکه غره ربیع الاول است یک روز بعد از ان گذاشته
روز ما بعد آن غره جمادی الاول و روز دوم آن غره جمادی الثانی
و همچنین تا آخر ا دلایک روز مابین گذاشته روز دیگر غره ماه دیگر
بگیرند و بعد از ان بدون گذاشتن روزی متوسط مثلا اگر غره محرم بروز
جمعه است غره صفر بروز یکشنبه و غره ربیع الاول بروز دوشنبه
و غره ربیع الثانی بروز چهارشنبه و غره جمادی الاول بروز
پنجشنبه و غره جمادی الثانی بروز شنبه و غره رجب بروز یکشنبه
و غره شعبان بروز سه شنبه و غره رمضان بروز چهارشنبه
و غره شوال بروز جمعه و غره ذیقعده بروز شنبه و غره ذی الحجه
بروز دوشنبه خواهد بود و همکذا اگر درین قاعده معمول علم بغره
یکماه ضرور است تا از ان غره ماه دیگر بر آرند * قاعده دیگر که
دران علم بغره دیگر ماهی ضرورت ندارد و منسوب است بجناب
ولایت مآب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و هلال
هر ماه که مجهول است بر آوردن می توانند که درین قاعده علم
بسنه هجری ماهیکه هلال ان مطلوب است ضرور است و طریقه
اش اینست که از سال هجری ماه مطلوب الهلال گذاشته

هشت طرح کنند یعنی هر قدر که عدد هشت بر آید آنرا خارج سازند آنچه باقی ماند خواه هشت یا کم از ان خواهد بود یک یک ازان بر این حروف هشتگانه بنهند * ا ه ج ز د ب و د * هر حرف که منتهی شود عدد آنحرف بحساب ابجد گرفته بران چهار بیفزایند و آنرا محفوظ دارند و هلال هر ماهی که مطلوب باشد از محرم تا آنماه بر این حروف دوازده گانه بسط سازند یعنی بر حرف اول محرم نهند و بر حرف ثانی صفر و همچنین و آن حروف اینست * ز ن ج ه و ا ب د ه ذ ا ج * پس بهر حرفی که ماه مطلوب منتهی شود عدد آنحرف بر عدد محفوظه سابق افزوده مجموع را گرفته از شنبه به ترتیب ایام هفته شمار کنند یعنی یک یک ازین اعداد مجموعه به ترتیب بر هر روز بگذارند پس بیابد دور یا دو خواهد بر هر روز که این تقسیم منتهی شود غره آنماه همان روز باشد و یکروز ماقبل آن هلال و معنی یکدوریا دو یا سه اینست که بگذاشتن یک یک از ان اعداد مجتمعه بر ایام هفته هرگاه هفته تمام شود باز از اول هفته شروع کنند و همچنین مثلا اول رجب اس سال می خواهم که بدانم چون از سال هجری یعنی ۱۲۶۳ هشت طرح کردیم هفت باقی ماند آنرا بر حروف هشتگانه مذکوره اول بسط کردیم منتهی بحرف

وحساب آگهی نداریم شمار روز بعد رویت هلال دارند و افطار
بعد رویت کنند و درین زمانه بهندوستان دو سال قمری دیگر
رایج اند که از سالهای جلوس گویند یکی سال جلوس
ابوالظفر محمد بهادر شاه بادشاه دهلی که مسند نشین سلاطین
تیموریه است و آن از بیست و هشتم جمادی الثانی سال ۱۲۵۳
هجری شروع شده که بیرون از قلعه مبارک دهلی در حساب
نیست و در دار الضرب فقط روز نشستن جلوس را چند
سکه بنام نامی با سنه جلوس مضروب میشد که جانشین انگریزی
نذر میگذرانید الحال که این رسم هم برهم شد معلوم نیست
که متوسلین خاص همچنان بعمل می آرند یا نه دوم سال
جلوس ابوالظفر معین الدین ثریا جاه سلطان عادل خاقان
زمان محمد امجد علی شاه بادشاه اوده خلد الله ملکه است که در
دار الضرب های انجا سکه طلا و نقره بنام نامیش تارک
عقیدت و افتخار بعد سکش بدین مینماید و در جمله دفاتر سرکار
از صدر تا مفصلات تحریر آن مروج است لاکن عوام در تحریر است خود
عادت اندراج آن ندارند و شروع آن از پنجم ربیع الثانی
سنه ۱۲۵۸ هجریست و یکی از محال حرکت قمر مسمی
بمنازل قمر است و اگرچه از اختلاف در حساب سنین

وشهور نیست لاکن بمناسبت ذکر حرکت قمر تشریح آن
مناسب معلوم شد واضح باد که چنانکه منطقة البروج را
دوازده حصه کرده هر حصه را به برجی نام زد ساختند همچنان
از برای تعیین حرکات روزانهٔ ماه و تحدید اوضاع وی
نسبت بشمس منطقهٔ مذکور را به بست و هشت بخش
متساوی قسمت می کنند و آنرا منازل قمر نام نهند و همچنین
اهل هند آنرا به بست و هفت بخره قسمت کنند و آنرا نچهتر
نام کنند و تفصیل آن در بیان سنین و شهور هندی خواهد آمد و منشای
اختلاف از هردو اینست که چون تمام دورهٔ ماهتاب در بست
و هفت روز و هفت ساعت و چهل و سه دقیقه است
به بست و هشت و نه به بست و هفت پس بران تقریب اهل
یونان کسر را اکمال کردند و هندوان کسر را حذف ساختند
و عربان این منازل را به نسبت قیام شمس دران
انواء تسمیه میکردند و اعتقاد ایشان چنین بود که این بست
و هشت کوکب اند که در سال کامل طلوع و سقوط آنها
اتفاق میشود و میگفتند که هرگاه یکی از آن سقوط کرد نوء
دیگر که نظیر و رقیب آنست طلوع نمود باران میشود پس
میگفتند که باران بسبب فلان نوء است و طلوع نوء از

انواء نوء پانزده همراه ان ساقط میشود ولهذا طالع و ساقط را بنسبت
یاد گر رقیب می گویند وانحضرت صلی الله علیه و سلم که تغلیظ
در مطعنت این اعتقاد نمود منشاء ان همین بود که عرب مطر را
منتسب بنوء می ساختند لاکن اگر کسی مطر را از فعل الهی داند و
مرادش ازین قول که مطرنا بفلان نوء است یعنی بوقت طلوع
یا سقوط آنست پس در این قول محذوری نیست چنانکه شیخ
عبد الحق دهلوی نقلا عن جامع الاصول در ما ثبت من السنة نقل
کرده بالجمله در اینجا مراد از منازل قمر همان بخش های بست
و هشتگانه است که قمر هر روز یک منزل از ان طی می کند
والیه یشیر قوله تعالی * والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم *و از برای تحدید و تشکیل این منازل صور کواکب
ثوابت که در ان واقع اند تعین نموده اند و چون مجموع دایره
منطقة البروج سیصد و شصت و پنج درجه است پس بعد
تقسیم آن بر بست و هشت هر منزل دوازده درجه و پنجاه
و یک دقیقه و بست و شش ثانیه بالی شد و اسمای عر
این منازل بست و هشتگانه بدین نهج است شرطین بطین
ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا
سماک اعزل غفر زبانا اکلیل قلب العقرب شوله نعایم بلده

هر یکی چنان است که منتهای روز او شصت و منتهای شب
هم روز پس شبانه روز شصتگین بست و چهار ساعت
است نه بیش و نه کم لاکن هرگاه در روز کم می گردد در شب
می افزاید هر گاه از شب کاهد در روز زیادت می پذیرد و این
امر مختلف می شود بحسب از منه و آفاق در بلدان شمالی
العرض مثل تمام هندوستان و دیگر ولایات درازترین
روزها آنست که در ثلث آخر حزیران باشد و این ثلث
آخر ماه جون انگریزی است و همان منتهای طول نهار باختلاف
افاق است و همین است منتهای کوتاهی شب بعد از ان
روز شروع در نقصان گیرد و شب در زیادت تا اینکه
ایام مهرجان رسد و روز و شب مساوی گردد و آن
در ثلث آخر ماه سپطمبر است باختلاف آفاق و در نیمروزه
روز و شب هر دو دوازده دوازده ساعت گردد و پس
در ثلث آخر ماه دسمبر طول شب منتهی شود که همان انتهای
قصر نهار است باز شب شروع در نقصان گیرد و روز
در زیادت تا انکه ایام بهار رسد و شبانه روز مساوی
گردد و آن در ثلث آخر ماه مارچ باشد باز روز شروع
در زیادت گیرد و شب در نقصان و درین مقام دو جدول مرقوم

غرض البته نگاه کنند که همان مقدار طلوع یا غروب خواهد بود
پس در هر خانه بجای علامت ساعت که شش یا پنج است و یا ده
نوشته شده و علامت دقائق بر قوم هندسه مثلا اگر در کدام
خانه این علامت است و ۴۰ شش ساعت و چهل دقیقه باید
فهمید و بجائیکه این علامت است ه ۵۰ پنج ساعت و پنجاه دقیقه
تصور توان کرد و هکذا تا آخر چون منظور است که رساله عام فهم باشد لهذا
اصطلاح رقوم ابجدی مرقوم نشد چون از هر دو ماه یک پس چند تاریخ مرقوم شد
پس تاریخهای که ذکر آن متروک شده طلوع غروب نصف اول آن
تاریخهای متروکه موافق طلوع و غروب تاریخ ماقبل آن و طلوع
وغروب نصف ثانی موافق طلوع و غروب تاریخ مابعد آن باید گرفت
واگر زیاده تر تحقیق و تدقیق منظور باشد پس هرقدر اختلاف
که در هر دو تاریخ قبل و بعد شده است آنرا تقسیم نموده حصه
رسد برای تاریخهای متروکه تعیین باید کرد * قاعده * دستور است
که بر هر قدر که طلوع آفتاب باشد آنرا اگر از دوازده کم کنند
انچه باقی ماند همان مقدار غروب خواهد بود و اگر مقدار غروب را
از دوازده کم کنند همان مقدار طلوع خواهد بود مثلا اگر طلوع
شش ساعت و چهل دقیقه باشد اگر آنرا از دوازده بکاهند
پنج ساعت و بیست دقیقه باقی می ماند همین مقدار غروب

گهرّیال نام نهند و برای او راک عملهٔ گهرّیال دو وضع ایجاد
یافته یکی اینکه دو ظرف زجاجی مجوف سازند و هر دو بواسطه
یک انبوبهٔ زجاجی ملتصق سازند که گویا هر دو یک ظرف گردد
و هیچ راهی و منفذی از بیرون نگذارند مگر اینکه سوراخی باریک
کنند که از یک ظرف بظرف دیگر راه دارد و در یکی از ان ریگ
انقدر پر کنند که اگر انرا معکوس کنند از راهی که در انبوبه
است آن ریگ بعرصهٔ یک گهرّی در ظرف دوم در آید که حال
انقضای یک گهرّی دریافته برگهرّیال بضرب عملهٔ گهرّیال زنند
و باز ان ظرف را معکوس کنند و طریقهٔ دیگر اینست که کاسهٔ
از رصاص سازند و بوسط آن سوراخی کنند باینه مقدار که اگر کاسه را
در آب نهند آب براه آن سوراخ در یک گهرّی بکاسه در آید
انگاه آن کاسه غرق شود و انقضای یک گهرّی معلوم شود و اکثر
عملهٔ گهرّیال آلهٔ اول در سفر بکار دارند و ثانی را در حضر
و در هندوستان قبل از آنکه ساعت انگریزی رواج یابد
مرسوم بود که اشخاص کم مایه و متوسطین که طاقت لازم
داشتن عملهٔ گهرّیال نداشتند یکی ازین دو آله بهم رسانیده
میداشتند و شصت دانه یا سی دانه بلور و دانه های تسبیح
در رشتهٔ منتظم کرده موافق طریقهٔ حساب پهرها ان دانه ها را

باز همین اعداد گهری های پهر را مکرر زنند و بعد گذشت قابلی
یک ضرب دیگر زنند که اشاره با نقضای یک پهر باشد
بعد از ان که در پهر دوم شروع کرده اند انقضای یک گهری
هر یک پهر را یک ضرب زنند و بعد گذشت قابلی یک ضرب دیگر
زنند که معلوم شود یک گهری هر یک پهر گذشت و همچنین
بعد انقضای دو گهری هر یک پهر اول دو ضرب متصل زنند
و بعد گذشت قابلی یک ضرب دیگر تا اینکه ضربات پهر دوم هم
ختم شود انگاه عدد پهر دوم پهر گذشته باز مکرر کنند و بعد گذشت
قابلی دو ضرب دیگر زنند که ایما با نقضای دو پهر باشد باز
در پهر سوم شروع نمایند و بعد اتمام عدد آن پهر همچنین
اعداد سه پهر مکرر کرده بعد گذشت قابلی سه ضرب دیگر
باشاره انقضای سه پهر زده در پهر چهارم شروع کنند و بعد
اتمام آن اعداد هر چهار پهر مکرر نموده بهمان نهج بعد توقف قابلی
چهار ضرب زنند و انرا گجر نام نهند و آن به تمامی روز بعد
غروب باشد و به تمامی شب وقت صبح صادق و بعد از گجر
باز از یک گهری شروع نمایند و چون در هندوستان اکثر
امور از خصوصات پادشاهی بود مجمعه آن یکی اینهم بود
که عدد یک گهری هم از شب و هم از روز بجز گهریال

کرده یک دوره تمام خواهد کرد و باز بعد دوازده خواهد رسید و همچنین سوزن خورد هرگاه از یک بعد دو خواهد رسید سوزن کلان دورهٔ دیگر تمام خواهد کرد تا آنکه هرگاه سوزن خورد یک دوره تمام خواهد نمود سوزن کلان دوازده دوره خواهد نمود چه فرض معین کرده شد که حرکت خورد دوازدهم حصه حرکت سوزن کلانست و هرگاه عین وقت نصف النهار یا نصف اللیل هردو سوزن را بر دوازده دارند پس سوزن خورد از حرکت خود ممیز ساعت خواهد بود و آن هندسه‌ها از یک تا دوازده قدر زمان گذشته از ساعات خواهند بود و چون هر ساعت منقسم است بشصت پس مابین هر یک از علامات ساعات پنج پنج دقیقه خواهد بود لهذا مابین هردو ساعت از یک تا دوازده پنج پنج نقطهٔ خورد کرده اند که سوزن کلان از مرور خود از یک نقطه به نقطهٔ دیگر ممیز دقایق ماضیه باشد پس هرگاه سوزن کلان مثلاً بر عدد شش رسید و شروع حرکت از دوازده شد لامحاله سوزن خورد مابین دوازده و یک خواهد بود در اینصورت معلوم شد که سی دقیقه ساعت بعد از دوازده گذشت و هکذا اینست اصل ایجاد این آله که آنرا بانگریزی واچ میگویند و ترجمهٔ آن بلفظ پاسبان است بمعنی نگهبان لاکن الحال در هندوستان آنرا گهری گویند

شش بار انرا جنبش دهند باین طریق وقتیکه نصف ساعت
بر دوازده گذشت یکبار جنبش دهند وبه نواخت یکساعت
دوبار و بر یک و نیم سه بار و بر دو ساعت چهار بار و بر دو و نیم
ساعت پنج بار و بر سه ساعت شش بار و بر سه و نیم
هفت بار و بر چهار هشت بار و آنرا مکرر کنند باز بر چهار و نیم یکبار
جنبش دهند و بر پنج و نیم دوبار تا هشت بار کامل گردد و باز
مکرر کنند و از هشت و نیم شروع کنند که بهمان نهج اول یکبار
جنبش دهند و بر نهم ساعت دوبار که تا دوازده ساعت
باز هشت بار جنبش شود و آنرا نیز مکرر کنند و بعد از دوازده
باز بهمان طریق شروع کنند پس از یک تا هشت سه بار در روز
و سه بار در شب جنبش زنگها بعمل آرند و اوقات دریافت
نمایند لاکن درین جنبش های زنگها بسبب تکرار ابتداء
اجانب را در فهم آن صعوبت شود و بعد مجاورت آن شکی
باقی نمی ماند و مضمون این بیت گویا برای همین قاعده ضبط شده
* بیت * لعاب باید ترا مرهدام * تا کمر پاشت را نگاه ی
شدم * زمانه را تقسیم بکار است بایام اسبوع یعنی هفته
پس یکهفته هفت شبانه روز را گویند و برای هریکی از ایام
هفته نامی جداگانه نهاده اند و هریکی ازان منسوب است

بکوکبی از سبعهٔ سیاره باکه در بعضی السنه آنرا باسمای همان
کواکب نام زد کرده اند چنانکه در هندی و انگریزی و اینجا جدولی
حاوی ایام هفته در زبان عربی و فارسی و اردو و هندی و انگریزی
باشاره انتساب آن بکواکب سبعه مرقوم میگردد

نامهای هفته بعربی	نامهای هفته بفارسی	نامهای هفته باردو	نامهای هفته بهندی	نامهای هفته بانگریزی	[illegible]
جمعه	آدینه	جمعه	شکروار	فرائی ڈے	زهره
سبت	شنبه	سنیچر	سنیچر وار	سیٹر ڈے	زحل
احد	یکشنبه	اتوار	ربیوار	سنڈے	شمس
اثنین	دوشنبه	پیر	سوموار	منڈے	قمر
ثلثاء	سه شنبه	منگل	منگلوار	ٹیوز ڈے	مریخ
اربعاء	چهارشنبه	بدھ	بدھوار	وینس ڈے	عطارد
خمیس	پنجشنبه	جمعرات	برہسپت وار	تھرس ڈے	مشتری

باید دانست که در هر قوم یکی از ایام هفته مخصوص
بعبادت دارند و بزرگ شمارند و دران روز از اکثر کارها

دنیوی احتراز کنند و از همان روز شروع هفته گیرند نزد اهل
اسلام روز جمعه است که این روز را مخصوص عبادت
داشته اند و با ادای صلوة جمعه هر مسلم را باید که از جمله
کارهای دنیوی احتراز کند و اگر خدا توفیق دهد تمام آنروز را
مخصوص بعبادت دارد که در احادیث صحیحه وارد شده که
در روز جمعه ساعتی از ساعات است که دران روز هیچ کس
هیچ دعائی نکند الا باجابت رسد و درین ساعت اختلاف است
بعضی گویند که ساعت اول جمعه قبل طلوع آفتاب است
و بعضی گویند ساعت آخر قبل غروب و همچنین درین باب
اقوال مختلف بسیار اند پس گویا ساعت اجابت مخفی
داشته شد تا هر مسلم به تلاش آن تمام آنروز را مخصوص
بعبادت دارد چنانکه لیلة القدر در لیالی ماه مبارک رمضان
مخفی است تا تمام لیالی این ماه عظیم الشان بقیام و عبادت
گذرند و وقتیکه اذان جمعه شود ازان وقت تا انفراغ از صلوة بیع
و شرا و دیگر عقود بر اهل اسلام حرام مطلق است
قال الله تبارک وتعالی واذا نودی الی الصلوة من یوم الجمعة
فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع * یعنی هرگاه ندا بصلوة جمعه
شود سعی کنید بطرف ذکر خدا و ترک کنید بیع را و دلالت

امر بر وجوب خصوص در عبادات از مسلمات مسائل اصول است
گو در تفاصیل آن اختلاف باشد بالجمله شرف و بزرگی این روز
بزرگ کثیر است و بمقامهای خود مذکور یکی از شرف آن
بنسبت ایام دیگر اینست که این روز عید مسلمانان قرار
داده شد و در این باب احادیث بسیار آمده و در بعضی از
احادیث وارد شده که احتراز کنید از عقد نکاح مابین عیدین یعنی
اگر روز عید جمعه واقع شود پس عقد نکاح مابین هر دو
دوگانه یعنی دوگانه عید و دوگانه جمعه نباید و در عوام
شهرت دارد که مابین عید الفطر و عید الاضحی نکاح ممنوع
است ظاهرا ماخذ آن همین حدیث باشد که بنا فهمی معانی حدیث
در محل غیر موضوع لبرده اند وحالانکه خود حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم با ام سلمه رضی الله عنها نکاح در ماه شوال
کرده اند و همچنین نصاری یوم یکشنبه را اعظم ایام شمرده اند
و در آن روز اکثر کسان که ثابت قدم بر مذهب خود اند از کارهای
دنیوی احتراز کنند و یهود روز شنبه را مخصوص بعبادت دانند
و نزد ایشان قدوم گناهی اعظم از توجه آدمی بکار دنیا در روز شنبه
نبوده است و هنود هم شروع هفته از یکشنبه دانند و بنظر
بودن آن روز شمس محترم میشمرند لاکن تخصیص این روز

برای عبادت دون ایام اخر شروع نشد * مطلب چهارم
از مقصد اول * در تحقیق و تعین زمانه و سال و ماه و تقسیم آن
موافق حرکات یومی نیرین بطریق شاستر و جوتش اهل هند
باید دانست که مدار گردش روزگار بر قانون باستانی هنود
بر چهار دور است یکی ست جوگ دوم ترتیا جوگ سیوم
دواپر جوگ چهارم کلجوگ و هرگاه دور کلجوگ تمام شود
باز از سر نو دور ست جوگ در آید و منتهی کلجوگ
گردد و علی هذا القیاس همیشه احوال جهان بدین منوال بوده
و از ابتدا و انتها نشانی پیدا نیست و مدت ست جوگ
هفده لکهه و بست و هشت هزار سال متعارف است و درین
دور اوضاع جهانیان بر صلاح و سداد است و وضیع و شریف
و فقیر و غنی از مسالک راستی و درستی و مرضیات الهی
تجاوز نمی نمایند و عمر طبیعی ایشان درین عهد یک لکهه سال
عرفی است و ایام ترتیا جوگ دوازده لکهه و نود و شش
هزار سال عرفیست و درین زمانه سه حصه اوضاع آدمیان بمقتضای
رضای الهی است و عمر طبیعی ایشان ده هزار سال معروف
است و دور سیوم که عبارت از دواپر جوگ باشد هشت
لکهه و شصت و چهار هزار سال متداول است در نیمه

روش جهانیان بد و درستکرداری و راستگفتاری است
و عمر طبیعی مردم هزار سال شده است و عمر حضرت
آدم و نوح و امثال ایشان که هزار سال و قریب هزار سال
نشان میدهند اهل هند قبول میکنند و میگویند که چون ایشان
در آخر دواپر جوگ بوده اند عمر اینقدر داشته اند و مدت
دور چهارم یعنی کلجوگ چهار لک و سی و دو هزار سال
متعارف است و درین دور سه حصه از عالمیان به
ناراستی و نادرستی است و عمر طبیعی درین عهد صد سال
است و ضابطهٔ ایام هر دور آنست که مقدار کلجوگ
هرگاه مضاعف شود مدت ایام دواپر جوگ است و هرگاه
مقدار کلجوگ بر دواپر جوگ زیاده شود مدت ترتیا
جوگ است و هرگاه مقدار کلجوگ بر ترتیا جوگ زیاده شود
مدت ست جوگ میشود و آن بحساب اهل هند تا اول تاریخ
هجرت حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
یکهزار و دو صد و شصت و سه رسیده است از دور کلجوگ
چهار هزار و نه صد و سی و دو سال منقضی گردیده و اتفاق
اهل هند بر آنست که حضرت باری نخست پنج عنصر آفریده
چهار مشهور و پنجم اکاس و بعد از آن شخصی بحر نهادی

دانش نژادی که مسمی به برهماست باختلاف روایت
از کتم عدم بجلوه‌گاه وجود آورده او را وسیله آفرینش
و سبب ایجاد عالم ساخت و برهما انسان را باذن خالق
از کمین خفا بقصد ظهور آورده چهار گروه ساخت برهمن و چهتری
بیس و سودر طایفهٔ اولی را بجهت مجاهدات و ریاضات
و حفظ احکام و ضبط حدود معین ساخته پیشوائی معنوی بآنها مفوض
گردانیده ثانی را برای ریاست و حکومت صوری نصب فرموده
مقتدائی عالم ظاهر باوشان داد و وسیلهٔ انتظام عالمیان گردانید
طایفهٔ ثالث را بجهت مزارع و مکاسب و سایر حرف تعیین
کرده جماعهٔ رابع را بجهت اقسام خدمت معین ساخت
و برهمای مذکور کتابی که متضمن صلاح معاش و معاد باشد بظهور
آورده که انرا بید می نامند و آن صد هزار اشلوک است
و اشلوک عبارتست از چهار چرن و هر چرن کمتر از
یک اچهر زیاده از بست و شش اچهر نمیباشد و اچهر بحرف
را میگویند یا دو حرف ثانی ساکن و باتفاق دانایان هند عمر گرامی
این اعجوبة الخلایق که مخترع کتاب مذکور است صد سال است
لیکن صد سال غیر عرفی چه هر سال او را سیصد و شصت
روز نشان میدهند و هر روزی مشتمل بر چهار هزار دور مذکور،

و بحیثیت ادراک امری جزئی ہمہ با تمیز و لیکن ابلہ و ابلہ انکہ ہیچکونہ منشای تمیز نیافتہ صرف بر تصور باطل خود را تمیز حقیقی پندارد * اللهم فاهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین * و سنین مروجہ ولایت ہندوستان باختلاف ممالک و بلدان مختلف اند و شہور و ماہہا اگرچہ ہمین اسما کہ پیشتر در جدول شہور فارسیین و غیرہ مرقوم شد در اکثر ممالک و بلدان با اختلاف لہجہ رواج دارند کہ در بعضی جا قمری گیرند و بعضی جا شمسی و انچہ در زیجات و تقاویم ممالک مغربیہ رواج تحریر دارند است شہور قمری گیرند و سنین شمسی کہ چون حرکت سنوی قمر بہ نسبت حرکت سنوی شمس تقریبا دہ روز کم است انرا در سہ سال مجتمع ساختہ در حوالی سال سوم یکماہ را مکرر کنند و آن سال سیزدہ ماہہ گیرند و این ماہ مکرر را ملماس و لوند گویند و درین ماہ لوند ہنود از اکثر کارہا احتراز کنند و انرا واخل سال نشمارند تا اینکہ سلاطین در ادای مواجب ملازمان درین سال بابت یکماہ مکرر ندہند پس در حقیقت سال را شمسی دانند و ضابطہ ماہ لوند اینست کہ در ہر ماہ سنکرات یعنی شمسی کہ دو بار اجتماع شمس و قمر شود ماہ قمری

سال فصلی بہ تحریر رواج دارد و اصل این سال از عہد جلال الدین
اکبر بادشاہ ابن ہمایون بادشاہ است و ہمچنین در ممالکت
بنگالہ شہور شمسی گیرند و شروع سال از بیساکھ کنند
لاکن در تعداد ایام شہور ہمیشہ اختلاف میباشد کہ در
سالی ماہی سی روزہ و ہمان ماہ در سال دیگر سی ویک روزہ
وعلی ہذ القیاس تال تمامہ شہور است مگر مجموع سال کم
وزاید از سیصد و شصت و پنج روز نگیرند الا در سال کبیسہ
و قاعدہ آن ہنوز معلوم نشد و سال ملقب بسال بنگالی است
و در ممالک اریسہ در شہور بعینہ ہمین طرز ممالکت بنگالہ
است لاکن شروع ماہ یک روز پیشتر از شہور بنگالی گیرند و شروع
آن از ماہ آسن کنند و سال مروجہ انجا ملقب بولایتی است
و عملی ہم گویند و ابتدای این ہر دو سال ہم از عہد اکبر بادشاہ است
و بنقل فرمانی عام کہ ابو الفضل در یکی از مولفات خود نوشتہ است
معلوم میشود کہ تا زمان اجرای آن در ہندوستان بہر ممالکت سالی
جداگانہ در تحریر مروج بود لہذا حکم نافذ شد کہ در تمام ممالک محروسہ
ہمگی یکسال ہجری نوشتہ شود مگر شروع سال از ہمان ماہ کنند
کہ پیشتر می کردند نظر بران در ممالک مغربیہ بسبب بودن ماہ
کوار شروع فصل تحصیل خراج کہ از ہمان ماہ شروع سال گیرند

انرا ملقب بسال فصلی کردند و در ممالک اریسه بهمین [illegible]
سال عملی نام نهادند و ولایتی هم گفتند بایین نظر که ابتدا از اهل ولایت
بود چراکه در هندوستان پادشاه و اتباع او را اهل ولایت میگفتند
چنانچه الحال هم انگریزان را ولایتی گویند و همچنین در ممالک
دکهن هم سال انجا ملقب بفصلی شد و شروع آن از کدام وقت بوده است
لاکن در بنگاله ملقب به بنگالی ماند پس در حقیقت این هر سه سال
یعنی فصلی و بنگالی و عملی هجری است الا آن این هر سه شمسی اند
و سال هجری قمری لهذا تا حال اینقدر اختلاف از هجری [illegible]
و اختلاف قلیلی که مابین فصلی و بنگالی است بسبب اختلاف
اصطلاح تعداد ایام شهور است و بعضی ناواقفین که سال
بنگالی را شروع از عهد حسین شاه بادشاه بنگاله نوشته اند
غلط است چنانچه مضمون فرمان مذکوره سابق بران دلالت دارد
و ظاهر است که نهصد و شصت و سه هجری که در ان [illegible]
سال اینهمه سالها شروع شدند باجمله این سالها مطابق بود
چنانچه از حساب معلوم میشود که شروع سال هجری نهصد
و شصت و سه بست و ششم نومبر سال یکهزار و پانصد و پنجاه و پنج
بود و شروع سال فصلی نهصد و شصت و سه یکم اکتوبر بود
که در دهم ستمبر سال مذکور افتاده و شروع سال [illegible]

نهصد و شصت و سه یکم آسن بود که هشتم سپتمبر
سال مذکور شروع شد و شروع سال بنگالی نهصد و شصت و سه
یکم بیساکهه بود که در یازدهم اپرل سال پانزده صد
و پنجاه و شش واقع شد که این اتحاد مخصوص در یکزمانه
شروع دلیل قوی بر بودن این سالها هجری است
و شروع ماه هندی از وقت استقبال کنند پس
تا وقتیکه وقوع تفاوت شود دوازده درجه مابین نیرین تاریخ
اول است و آنرا پروا نامند و چون دوازده درجه ختم شد
پروا ختم گردید و دوج شروع شد تا وقوع تفاوت بست
و چهار درجه علی هذا بنسبت تفاوت دوازده دوازده درجه
یک یک تتهه منتقل شود و تتهه دیگر شروع گردد که تا وقت
اجتماع پانزده تتهه منقضی شود و این پانزده تتهه را پاکهه سودی
و شکل پچهه گویند و بعد از اجتماع شروع پاکهه دوم شود
که آنرا پاکهه بدی و کرشن پچهه نامند و انهم باز از پروا شروع
شود لاکن دستور است که اگر یک تتهه بعد از طلوع آفتاب
شروع و قبل از غروب منتقل گردید آن تتهه را در آن روز
کم کنند و اگر قبل از طلوع شروع شد و بعد از غروب
انتقال پذیرفت آن تتهه را در آن روز بشمرند و آرند و اسمای

حساب اول بوده وراى آن اين تتهه ها را نامى ديگر است
كه سه سه تتهه را بيك يك نام ملقب كرده اند و تحت
هيچگونه حساب خصوص در امور سعد و نحس سهولتى
رو داده و آن اينست نندا بهدرا جيا رِكتا پورنا و حسابش
اينست كه تته اول و ششم و يازدهم نندا باشد و دوم و هفتم
و دوازدهم بهدرا و سوم و هشتم و سيزدهم جيا و چهارم
و نهم و چهاردهم رِكتا و پنجم و دهم و پانزدهم پورنا و پيشتر
در ذكر منازل قمر ياد كرده شد كه هنود هم گاهى بيست و هفت
منزل گيرند و انرا نچهتر نام نهند و آن اسماى بيست و هفتگانه
نچهتر اينست اسنى بهرنى كرتكا روهنى مرگشرا اردرا
پنرومس پشيا اشليشا مگها پوربا پهالگنى اترا پهالگنى هستا
چترا سواتى وشاكها انورادها جيشتها مولا پوربا شادها اترا شادها
شروَن دهنشتها ستبها پوربا بهدرپد اترا بهدرپد
ريوتى و بايد دانست كه نچهتر هم مثل تتهه نظر بسرعت و
بطوء سير قمر گاهى در يكروز دو واقع شود و گاهى يكى هم تمام نگردد
و حسابى ديگر است كه بهست يك تتهه ششمش را از بهست قمرى
كم كنند و انچه باقى ماند از زمانه قمر انرا جوگ نام نهند و آنرا
هم مثل نچهتر بيست و هفت بخش نموده اند و براى هر يكى

از شمس بوارح طیر و ظباء و غیر آن یا موجب خیر و برکت بنسبت
ماست موصل بمنافع و فواید در انفس و اموال یا باعث حدوث
قبایح و مساوی منجر به نقصانات و مضار. بنابر اول مسمی بسعد
است و بر دوم مسمی به نحس و ازینجا می توان برد که در عالم چیزی
خواه از مواد علوی باشد یا سفلی بالذات سعادت و نحوست
نداشته است الا بنظر صفات و عوارض که حرکات و اوضاع
آنها باشد و ظاهر است که اگر چیزی بالذات سعادت دارد
دیگری را ضرر رسیدن از وی محال باشد و اگر بالذات نحوست
دارد وجود خود شر باشد. هرگاه این قدر در تصور رسید اطلاق سعد
و نحس بر ذات چیزی بجز آن باشد از قبیل اطلاق حال
بر محل پس چنانکه میگویند که مشتری سعد اکبر است
و زحل نحس اکبر است بهمین معنی است و از اینجا نیز ثابت شد اینمعنی
که در علم حکمت ثابت شده است که جرمهای فلکی غیر منفعل
اند پس زحل را نحس محض گفتن چگونه درست در واقع شود و امام
فخر الدین رازی علیه الرحمه در مفتاح العلوم بر دفع این شبهه
تقریری آورده که میفرماید تحقیق آنست که امتزاج
عناصر هر چند سبب کمال حال مرکبات است الا موجب نقصان
حال بسایط نیز است که آن جسمهای بسیط را بد بود که از چیزهای

کنند و طیره خاص است بفال بد وحکمای انها هم بفال نیک
استعمال کنند و در شرع محمدی علی صاحبها الصلواة والسلام
فال بر فال نیک و طیره بر فال بد اطلاق یابد بالجمله فال و طیره
بنسبت سعد و نحس عام است که اطلاق ثانی بر عال
موضوعه سعادت و نحوست است و در اول وضع سابق را
مداخلت نیست و منشاء ترتب آثار بدان باوصف عدم
وضع اینست که درین عالم اسباب بتجربه دانسته اند
که علامات و آثار هر چیزی قبل از وجود ان بوقوع می رسد و نیز
بقاعده معینه کما متضمن اینکه هیولای عالم واحد است البته
یکی از موجودات را با دیگری در همچنین اوضاع و اسباب
انهار ابا آخر مناسبتی هست پس ممکن که از کیا و ذی طبایع
سایمه بی بان توانند بد و ملا بتلال و ریگی از رسایل خود
میفرماید تصور نکنی که تعبیر مخصوص بصور نومیه است هر چه در
بیداری می بینی یا می شنوی یا ملاحظه میکنی رسایل حق اند
و هر یک رسالتی میرساند قاعده خلق آنست که اگر کسی
سخن بی تقریب میگوید ازو اعتبار نمی کنند و حال آنکه
ازان بیشتر اعتبار می باید گرفت * وکاین من آیة فی السموات
والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون * از شیخ سعد الدین

آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرویست که هنگام آنحضرت
از مکه بر آمدند کفار قریش بریده اسلمی را به تعاقب
فرستادند و او با آنحضرت در راه ملاقی شد آنحضرت ازو
پرسیدند چه نام داری او گفت بریده آنحضرت از ماده
اشتقاق آن تفال فرموده با ابو بکر صدیق رضی الله عنه
گفت ٭ قد برد امرنا و صلح ٭ یعنی خوشی و خنکی با دکار
ما را آخر روی بصلاحیت دارد باز فرمود از کدام قبیله گفت
از بنی اسلام فرمود خیر و سلامت است باز فرمود از کدام
بنی اسلام گفت بنی سهم فرمود یافتی سهم خود را یعنی
نصیب و حصه خود از اسلام الی آخر الروایته که مآل آن این بود
که بریده و همراهیانش ایمان آوردند با لجمله چنانچه برای
تاثیرات ادویه و اغذیه مراتب و مدارج معین کرده اند
که اثر آیا اول و دوم و سیوم و چهارم تعبیر کنند مثلا میگویند
که فلان چیز در درجه اول حار است یعنی باستعمال آن اوهام
احرجه متعلم را کیفیتی زاید از حرارت بر مزاج محسوس
نمیشود و در درجه دوم حار است یعنی کیفیت زاید باستعمال آن
پیدا میشود لاکن ضرر نمیباشد و بدرجه سیوم حار است یعنی باستعمال
آن کیفیت زاید که بدرجه تضرر رسد پیدا میشود و لاکن ضرر

موافقهای که بعرف رایج است تجربا منحصر است که تالیف اجزای
چیزی با تناسب یکی با دیگری یا بوضع آن در مقابل چیزی دیگر نزد
طبایع سلیمه مناسب یا غیر مناسب آید مثلا در خانه طول موافق
عرض نباشد یا طول و عرض موافق ارتفاع نا قد یا دار بنظر صحن
غیر مناسب یا صحن بنظر دار غیر مرضی افتد و علی هذا در اشیای
دیگر و همچنین عکس آن چه نتیجهٔ نحوست سوای رسیدن ضرری
بانفس و اموال و نتیجهٔ سعادت علاوهٔ وقوع خیر و برکت علی
سبیل التقابل همین است که بدان اسباب المی و انقباضی
یا سروری و انبساطی بقلوب بشر راه یابد و آن خود در مناسبات
وغیر مناسبات پیدا است اکنون آنچه از احادیث نبوی درین باب
وارد شده بعضی از آن مرقوم میگردد ابی داؤد از بریده رضی الله عنه
روایت میکند که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
فال بد نمیگرفت بچیزی و هرگاه عاملی بر جائی گماشت نامش
میپرسید اگر خوشش می آمد مسرور میشد و مسرت
آن بر چهرهٔ مبارک معلوم میشد و اگر مکروهش می آمد کراهت
آن بر چهرهٔ مبارک محسوس میشد و اگر موضعی وارد میشد
نام آن موضع میپرسید اگر خوشش می آمد مسرور میشد
و مسرت آن بر چهرهٔ مبارک می نمود و اگر مکروهش می آمد

از انس رضی الله روایت میکنند که فرمود رسول الله صلی الله علیه
وسلم که نیست نحوست مگر در اسپ و زن و خانه و در
روایت دیگر اینست که ذکر نحوست کرده شد نزد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نمودند فرمود که اگر نحوستی است پس
در خانه و زن و اسپ است و در روایت سهل بن سعد
اینست که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که اگر نحوستی
است در چیزی پس در اسپ و زن و مسکن است
این حدیث را بخاری و مسلم و موطا روایت کرده اند و نیز در حدیث
موطا و مسلم و نسائی در مسکن و خانه و اسپ واقع
گردیده و ترمذی از حکیم بن معاویه روایت میکند که گفت
شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود نیست
نحوست در چیزی و گاهی یمن میباشد در خانه و زن و اسپ
و ابو داود از انس رضی الله عنه روایت میکند که گفت
مردی یا رسول الله ما بودیم در خانه و اینجا کثیر بود عدد ما و کثیر
بود اموال ما پس نقل کردیم در خانهٔ دیگر و آنجا کم شد عدد
ما و کم شد اموال ما پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
بگذارید آنخانه را که بد است و در موطا از یحیی بن سعید همچنین
روایتی آمده که زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد

نیست واگر می بود پس این اشیا مظنه و محل آن بود چنانکه
فرمود انحضرت صلی الله علیه و اله وسلم که اگر چیزی می بود
که سبقت میکرد بر تقدیر پس نظر بد می بود و از حدیث
عایشه و ابن عباس رضی الله عنهما نفی آن بصراحت
آمده پس وجه تطبیق اینست که تاثیر بالذات منفی است
و موثر در جمله اشیاء خداوند تعالی است و هر چیز بخلق و تقدیر
اوست و اثبات آن درین اشیاء به سبیل جریان
عادت او تعالی است که درین اشیاء خلق نموده و آنرا
اسباب عادی قرار داده چنانچه آتش را سبب احراق
گردانیده پس نفی راجع است طرف تاثیر بالذات
و اثبات حسب عادت است و حکمت در تخصیص این اشیاء
یعنی زن و خانه و اسپ در علم شارع است و گفته اند
که نحوست زن بسبب ناشده بودنش به شوهر خود سش
دعدم اطاعت او مر او راست و نحوست خانه بسبب تنگی آن
و همسایه بد و عدم طیب هوای او و نحوست اسپ بسبب سرکشی
و گرانی قیمت و ناموافقت او بمصلحتی است انتهی و در بعضی
احادیث وارد شده که اسپی که یکی از قوایم او در لون مخالف
سه قوایم دیگر باشد از سوار شدن بران احتراز باید

ثانی اغلب و اکثر است ولهذا در شرع تشدد در مذمت این فن
و ابطال تاثیر به تخصیص ذکر یافت و اگر نه چنین می بود
پس بطلان اثر هر دو از تیر و شمشیر مشهور و مراد می بود پس این
تخصیص را نفعی نیست علاوه ازانکه خود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تقاؤل میفرمودند اعلام بحقیقة الحال بالجمله چون ادراک
اسباب تاثیرات نجوم کماحقه امریست بس صعب و دشوار
پس تقید بدان با وصف صعوبت آن موجب هرج کلی در نظم
عالم است و بالفرض اگر تاثیرات آن موافق ادراک
ما باشد پس احتراز از ان با وصف صعوبت دریافت بنا بر
دفع ضرر یا اختیار آن بنا بر جلب نفع از وسعت و طاقت بشری خارج
است و اگر حکم باستحاله نباشد در صعوبت کلی شکی نیست
پس امتناع از تقید بدان چنانکه شارع علیه الصلوۃ والسلام
فرموده عین مصلحت است و همچنین اکثری از حکمای فلاسفه
توغل بعلم نجوم نه نموده اند و حکمای بر طانیه هم قاطبة مقید بآن
نه بوده اند و بسبب کمال صعوبت این علم را ترک کردند
و منشای اتفاق این قوم است که درین باب عوام ایشان
نیز پیروی خواص کردند و یکی از صعوبت های آن اینست
که اکثری از تاثیرات بنظر اشخاص و ازمنه و امکنه و غیر

پیوست در قالب هم یکی از آثار نحوست اوست بالتمام
ودر هیچ امور نفعی بدین زاید از ضرر آن برای عموم مردم
متصور نیست ودرین باب نافع تر تمام اختیارات است
وآن عبارت است از دریافت اوقات واز منهٔ سعد
ونحس واوقاتی که احتراز در ان از ابتدای امور واجب است
واوقاتیکه دران مباشرت امور مستحب است یا بدین باید
است پس باید دانست که هر وقت را نسبتی خاص
است به بعض امور از خیریت و به بعض از ان بشریت
وآن معتبر است بحسب بودن شمس در بروج وقمر
در منازل واوضاع واقعه مابین آنها از مقابله وتربیع
وتسدیس وغیر ان تا اینکه ممکن باشد بسبب ضبط
این حالات امتیاز برای امریکه مقصود است از مفید وزیان
وقطع ثوب وغیر ان ومنافع آن بر کسی مخفی نیست چنانکه
صاحب کشف الظنون نقلا عن مفتاح السعادت مولی
ابوالخیر بیان نموده وضعا ونقل این مقام هم به تفصیل وتشریح
جمله اصطلاحات آن از موضوع این رساله خارج میشود لهذا
احکام ازاو در همگی دو مطالب آینده یعنی مطلب دوم وسیوم
بیان ساخت * مطلب دوم از مقدمه دوم * در اختیارات ایام

منقول از علمای اهل اسلام اعم از اینکه اصل ماخذ آن
احادیث نبویه و ارشادات ائمه اطهار علیهم السلام باشد
یا به تفریع بر قواعد نجومیه باشد و درین مطلب دو فصل است
* فصل اول * در بیان آنچه درین باب از علما و کتب اهل سنت
مرویست بدانکه تقیید بوقت و زمانی نیک برای امور
عظام از سفر و ازدواج و احتراز از بعض اعمال وقت
بودن قمر در عقرب و از ایام محاق و نحو ذلک از پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم ماثور است چنانچه بعضی از علما بدان
تصریح نموده اند و در وظایف النبی مینویسد کسیکه اراده
سفر کند مسنون است که نماز استخاره هفت بار یا سه بار
بخواند چنانچه در وظایف علما ذکر آن گذشت پس
بعد خواندن نماز استخاره اگر انشراح صدر و انفتاح
قلب حاصل شود در دوشنبه و پنجشنبه برای سفر تدبیر کند
و از ایام منحوسه شهر که نحس مستمر وارد اند و از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ماثور است اجتناب کند که سوم
و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست چهارم و بیست و پنجم
است و هر چهار شنبه آخر شهر و در ایام محاق و احتیاط دران که قمر
در عقرب باشد و اختیار کند از اوقات وقت چاشت

وقت غاس و احتراز کند از وقت عشی و بعد زوال و سفر نکند الا
بهمراهی رفقا و بهتر آنست که چهار کس رفیق باشند انتهی و بعضی
علمای دیگر نیز احتراز از ایامیکه دران قمر در عقرب باشد تجویز کرده اند
و اکثر محدثین انکار از همچنین احتراز است نموده اند بلکه بر عکس
ان اعتقاد این امور را بغایت ممنوع دانند و اصل همان
است که پیشتر ذکر یافت که موثر حقیقی خدای تعالی جل شانہ
را باید فهمید و اگر همچو تاثیرات درین اوضاع بخشیده او تعالی
باشد محل غرابت نیست و در طریقه امامیه احتراز از جمله کارها
بخصوص وقت قیام قمر در عقرب بشدت و عنف ماثور
از ایمه اطهار است و درین باب احادیث کثیره بر طریقه ایشان
مروی است و اهل نجوم یونان و فرس هم نحوست قمر در عقرب
را بغایت معتبر داشته اند مگر بطریق نجوم هند وان اثری
ازان نیست و چون نظر باین حکم که متضمن احتراز است از
مباشرت کار در ایامیکه قمر در عقرب باشد دریافت ماهیت
و امتیاز زمانه آن ضرور افتاد لهذا مرقوم می گردد باید دانست که
مراد از قمر در عقرب یا اینست که قمر در قلب العقرب که ۱۸ بعد هم
از منازل است برسد یا قمر در برج عقرب داخل شود در صورت
اول زمانه آن همگی یک شبانه روز باشد و اگر ثانی مراد است

پنجصد و دیگر را عمل شده است پنج پنج عدد و بهر برج بگذارند
منتهی بهر برجی که شود قمر در آن برج خواهد بود و در برج
اخیر با پنجصد یا کمتر از آن خواهد رسید باید که آنرا در شش
ضرب کنند آنچه حاصل ضرب است مانند قدر درجات از آن
برج قمر طی کرده باشد و تعیین مناسب بود این قمر در عقرب
واضح خواهد شد و یکی از اعاظم علمای منجمین از متاخرین در یکی
از تالیفات خود میفرماید که مشهور راست که هرگاه ماه در عقرب
باشد آن تاریخها نحس است بیع و شرا و تزویج و سفر در آن
نباید کرد و ترتیب دانستن قمر در عقرب در میان اهل هند
آنست که در ماه کاتک بتاریخ اول و دوم و سوم و ششم
قمری ماه در برج عقرب می آید و در ماه اگهن بیست و هشتم
و بیست و نهم و سی ام و در ماه پوس بتاریخ بیست و ششم
بیست و هفتم و بیست و هشتم و در ماه ماگهه بتاریخ بیست و سوم
و بیست و چهارم و بیست و پنجم و در ماه پهاگن بتاریخ
بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم و در ماه چیت بتاریخ
هیژدهم و نوزدهم و بیستم و در ماه بیساکهه بتاریخ شانزدهم
و هفدهم و هیژدهم و در ماه جیٹھ بتاریخ سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و در ماه اساڑه بتاریخ یازدهم و دوازدهم و سیزدهم

و در ماه ساون بتاریخ هشتم و نهم و دهم و در ماه بهادون
بتاریخ ششم و هفتم و هشتم و در ماه کوار بتاریخ سوم و چهارم
و پنجم اما اکثری از اصحاب حدیث این نحوست را اعتبار
نکرده اند و العلم عند الله تعالی و بعضی از علما ایام منحوسه
هر ماه را بدین نهج نظم کرده اند * بیت * هفت روزی نحس باشد
در مهی * زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج * سه و پنج سیزده
با شانزده * بست و یک با بست و چار و بست و پنج *
و هم برای سفر و دیگر امور عظام منقول و ماثور از اسلاف
کرام و مشایخ عظام است که چون رجال الغیب روز
بسمتی می باشند لهذا باید که انهار احمار ذی و سمت راست
خود داشته سفر و غیره نکنند که موجب ضرر باشد و بر پشت
و بجانب دست چپ گذاشته سفر و غیره کنند که باعث نفع
است و برای دریافت سموت رجال الغیب دایره نوشته
میشود که دران دایره سموت هشتگانه نوشته زیر هر سمت
تاریخهای که دران با سمت رجال الغیب می باشند مرقوم
گردیده و چون نزد هنود جوگنی چیزی است که هر روز بهمین نهج
بسمتی میباشد و مدار حساب آن بر تتهه های هندی است
و همچنین دشا سول یک چیزی است که باعتبار ایام هفته هر روز

بسمتی میباشد و نزد انها هم این مرد و راهنمای او بدست راست
گذاشته کاری نکند و به پشت و جانب چپ موجب سعادت
باشد و اگرچه موقع تحریر آن در مطلب سوم بود لکن در اینجا این نقشه
نوشته شد که همه در یک دایره جمع شوند پس در زیر خط اول نام
سمت هشتگانه یعنی نوشته شده زیر خط دوم تاریخهای دوره رجال
الغیب و زیر خط سوم تاریخهای دوره جوگنی و زیر خط چهارم ایام هفته
دوره دساسول و زیر خط پنجم نامهای سمت هندی مرقوم شده

وچون در بیان تمام ایضاح حقیقت و ماهیت رجال الغیب
مناسب نبود لهذا اینرا از فواتح عبیدی که بالبعض دیگر از
متعلقات و مناسبات آن نوشته است بعینه مرقوم میگردد
مینویسد که شیخ محی الدین گوید افراد جمعی اند که قطب در ایشان
تصرف ندارد و عدد ایشان طاق باشد و قطب که او را غوث
هم گویند یک شخص است که محل نظر حق تعالی است
و او را عبد الله گویند و برسبیل ندرت خلافت ظاهر یابد چنانچه
خلفای اربعه و امام حسن و معویة بن یزید و عمر بن عبد العزیز
و متوکل و او بر قلب اسرافیل است و مراد از آنکه فلان بر قلب
یا بر قدم فلان است آنست که [illegible] از یک شخص
است و امامان دو شخص اند یکی بر یمین غوث است و نظر او بعالم
ملکوت است و او را عبد الرب گویند دیگری بر یسار غوث و نظر
او بعالم ملک است و او را عبد الملک گویند و فاضل تر است
از عبد الرب و اوتاد چهار شخص اند [illegible] یکی را
که در مشرق است عبد الحی گویند و دیگری را که در مغرب
است عبد العلیم گویند و یکی را که در شمال است عبد المرید
و یکی را که در جنوب است عبد القادر گویند و ابدال هفت
شخص اند و خلافت است در آنکه ایشان قطب و اوتاد

و امامان اند یانه و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان
مرد یکی از چهار تن بدل او شود و تتمیم چهار تن بیکی از سیصد
تن است و تتمیم سیصد تن بیکی از صلحا است یا آنست
که چون ایشان از مقام سیر روند میتوانند که جسدی بصورت
خود بگذارند و اطلاق ابدال بر ایشان مشروط است بانکه
عالم باشند باین امر و مقرر است که ایشان در هر روز
از روزهای ماه در کدام جهت اند باین تفصیل درینمقام همان دایره
که پیشتر نوشته شد بدون ذکر تتمه هندی که مومی بدوره جوگنی
است و ایام هفته که مبنی دوره دساسول است مرقوم گردیده
و اعداد تاریخ بحروف ابجد نوشته بنابر تطویل اعاده نشد
و چون کسی را حاجتی باشد باید که رو بجانبی کند که ایشان
در آنجانب اند و بگوید * السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
المقدسة اغیثونی بغوثة وانظروا الی بنظرة * و نجبا هشت شخص
اند که مشغول اند بحمل اثقال خلایق و نقبا و از ده شخص
اند که مطلع اند بر اسرار نفوس و بدلا و از ده شخص
اند و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان مرد باقی تا تمام
مجموع اند و ایشان غیر ابدال و نقبا اند و نجیبین چهار شخص
اند که در اول رجب ثقلی عظیم در ایشان پیدا میشود چنانچه

قادر بر حرکت نیستند در روز بروز آن ثقال کم میشود تا اول
شعبان تمام زوال می یابد و شیخ کمال الدین عبد الرزاق
گوید نجبا چهل اند و نقبا سیصد و شصت قومی اند که حال خود
پوشیده دارند و نگذارند که ایشان را بولایت بشناسند
و ایشان افضل طایفه اند انتهی و بمقتضی تمام نقل از شیخ
محی الدین عربی بنظر آمده که اگر در امری تحیر گردد توجه بجانب
ایشان کند و هفت بار صلوة فرستد باین لفظ * اللهم صل علی
محمد و آل محمد بعدد النجوم فی السموات و بعدد ذرات و الاملاک
و سلم * پس بگوید * السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
المقدسة اغیثونی بغوثة و انظروني بنظرة یا رقباء یا نجباء
یا ابدال یا اوتاد یا اقطاب یا غوث اغیثونی بحرمة [illegible] المصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم * و پشت بطرف ایشان کند
و در خاطر خود بگذارد که استمداد من بشماست مرا مدد [illegible]
و معاونت کنید انشاء الله [illegible]
تعالی آنرا کفایت [illegible]
و دشمن بطرف ایشان است [illegible] خواهد شد
و اگر پشت دشمن بطرف ایشان باشد [illegible] بطرف ایشان
کند و استمداد نماید که مظفر گردد و [illegible] کردن باید

که تاپیر بطرف ایشان نماند از د که خطا شود و همچنین در جمله کارها و معارضه و مجادله این قاعده رعایت کند که مقصود در همه انتهی و نیز ماثور از اسلاف کرام و مشایخ عظام است که اگر کسی ناچار باشد که رجال الغیب را بمحاذات یا بدست راست گذاشته سفر کند همین دعاو سلام که بالا گذشت خواند و چند قدم ایشان را پشت داده روان شود و بعد ازان بسمتی که مقصود است برود پس از ضرریکه بمحاذات یا بدست راست بودن انها متصور بود ازان نجات یابد و محفوظ ماند و کسی هشت حروف را جمع نموده و مکرر کرده بیتی نظم نموده است که ازان دریافت سمت رجال الغیب بدون نظر بر دایره باسانی میشود و حروف مذکوره اینست ک ن ج غ ب ا م ش مراد از اول الف است که مابین جنوب و مشرق است و از دوم نیز است که مابین جنوب و مغرب است و از سیوم جنوب و از چهارم مغرب و از پنجم بایب که مابین مغرب و شمال است و از ششم ایسان که مابین مشرق و شمال است و از هفتم مشرق و از هشتم شمال و بیت مذکور اینست * بیت * کنجغ باشی کنجغ بمش * کنجغ باش کنجغ اسش * و طریقه دریافت ان اینست که از همین بیت منظوم یک یک حرف از شروع

حاجت را و قصد نکنید چیزی را و نگاه دارید نفوس خود را و حذر کنید در ان از کارهای سلطان و کسیکه مریض شود در انروز خوف است برو و طول کند مرض او و صحت یابد. تحیر و صدقه و نماز و مسافر آنروز بعافیت باشد از سفر و آنروزی است که خارج کرده شد آدم علیه السلام از جنت * چهارم * روز نیک است پیدا شد در انروز هابیل و آنروز جید است برای تزویج و طلب صید در بر و بحر و مولود آنروز محبوب باشد و مسافر آنروز نادم شود و مریض آنروز زود صحت یابد * پنجم * روز نحس است پیدا شد درانروز قابیل و ملتزم بود بدقتل برادر خود و داخل کرد مصیبت را در اهل خود پس حلال شد برانها عقوبت پس پرهیز کنید در نیروز کال الحذر از جمیع آفات که روز نحس است * ششم * روز صالح و مبارک است برای تزویج و شکار در بر و بحر و مسافر آنروز غانما در اهل خود مراجعت نماید * هفتم * روز نیک است بکنید در ان انچه خواهید که مبارک است برای هر امر که اراده کرده شود از حاجت انشاء الله تعالی * هشتم * روز جید است برای بیع و شراء و شکار و پرهیز کنید از سفر در انروز و مریض آنروز زود صحت یابد و کسیکه نزد پادشاه رود حاجتش قضا

شود و سهل کند خدا بر او آنچه اراده کند بگیرد در این روز آنچه خواهد
که مبارک است * نهم * روز مبارک است برای هر حاجت
که اراده کرده شود و بیاید سفر کند در این روز روزی آید
خدای تعالی او را مال و خیر بدهد و مریض آن روز صحت یابد * دهم * روز
مبارک است مولود آن روز مرزوق باشد * روز یازدهم *
مبارک است پیدا شد در این روز شیث علیه السلام و جید
است برای بیع و شرا صالح نیست برای نزول و صالح
است برای قضای جمیع حوایج خصوص حاجتی که از
سلطان باشد * دوازدهم * روز جید است برای جمیع اعمال
خصوص برای شروع جمیع امور عظیمه و تزویج و سفر و تجارت
و قطع ثوب و لباس و هر مولود آن روز رزق طلب و سعی کند روزی
شود انشاء الله تعالی * سیزدهم * روز نحس است پرهیز کنید
در آن از حرکت و قصد نکنید سلطان را و هیچ حاجت در آن طلب نکنید
که نحس است * چهاردهم * روز مبارک است بطلبید در آن آنچه خواهید
و مولود آن روز مبارک و مسعود باشد و عالم و صاحب ثروت شود و مال
او در آخر عمر او و برای مریض آن روز خوب است که طول شود
مرض او * پانزدهم * روز صالح است برای هر عمل و حاجت و مولود
آن روز اعرس اولاد او بود * شانزدهم * روز نحس است مسافران را

روز ہلاک شود و مولود آنروز مجنون باشد وآنروز نحس است
برای ہر چیز پس حذر کنید تا بمقصد ور دران از حرکت و مریض
آنروز را نجیم و عافیت گذرد * ہفدہم * صالح و مبارک است
برای ہر امر کہ ارادہ کردہ شود * ہیجدہم * مبارک است
برای سفر و قضای حوایج و ہر امر کہ ارادہ کردہ شود و ہر کہ
مخاصمت کند درآنروز ظفر یابد و عدو او ہلاک شود * نوزدہم *
روز مبارک است کہ اسحاق علیہ السلام درآنروز
پیدا شدہ * بستم * روز جید است برای ہر امر سوای تزویج
و سفر * بست و یکم * روز نحس است و مولود آنروز نادم
شود و باخر عمر خود پس ہیچ حاجت دران طلب نکنید * بست و دوم *
روز صالح است برای ہر بیع و شراء و کسیکہ تصدق کند در انیروز
ثواب عظیم یابد و مولود آنروز مبارک باشد و مریض آنروز صحت
یابد و مسافر آنروز غانما باہل خود رجوع کند * بست و سیوم * روز
صالح است مولود آنروز جمیل باشد و صالح و محبوب اہل خود و مسافر
آنروز سالم و غانم ماند و منتفع شود * بست و چہارم * روز نحس
است پیدا شد در انروز فرعون علیہ اللعنۃ مولود آنروز
مقتول شود و اگر زندہ ماند حزین باشد و مرض بیمار آنروز طول
شود پس تصدق کنند و مسافر آنروز خیر روزی نیابد * بست و پنجم *

روز نحس است اهمال مرض خواری بر دارد و آن روز بلاست
مریض آن روز نجات نیابد و مسافر آن روز رجوع نکند محفوظ
دارید در آن روز تا بعقد و نفوس خود را * بیست و ششم * روز
صالح است پیدا شد در آن روز موسی علیه السلام جید است
برای هر امر مقصود سوای سفر و تزویج * بیست و هفتم *
صالح است برای هر امر که اراده کرده شود و مولود آن روز امیر
شود و مملوک و مسافر آن روز غنیمت یابد و نیم بیند و راشد
باشد * بیست و هشتم * روز صالح است پیدا شد در آن روز
یعقوب علیه السلام مولود آن روز مبارک باشد و بیمار آن روز
زود صحت یابد * سی ام * روز مبارک و مسعود است پیدا شد
در آن روز اسمعیل علیه السلام جید است برای بیع و شرا
و تزویج و صالح نیست برای دیگر معامله و سفر و غرس
و مولود آن روز مبارک و حکیم باشد اقتدای و بالفعل در عرف
شهرت دارد که تمام ماه صفر خصوص از اول تا سیزدهم
آن برای سفر و دیگر تمام امور نحس است لان ماخذ آن
از کتابی معتبر بنظر این بی سرمایه نرسیده و بعضی نگارنده علت آن
حدوث مرض موت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است
و صاحب قاموس در لغت صفر می نویسد که موضعی است

که در انجا بغیره صفر محاربهٔ عظیم ما بین امیر المومنین علی ابن ابیطالب سلام الله علیه و معویه واقع شد و لهذا سفر در ماه صفر ممنوع شد و آیتی در کلام الهی در شان قوم عاد نازل شده * انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر * یعنی ما نازل کردیم بر ایشان هوای تند آواز کننده شدید در روز نحس که نحوست آن دایم است و بعضی گویند که آنروز چهارشنبه آخر ماه صفر بود شاید این امر هم ماخذ نحوست ماه صفر باشد که در عرف عوام خصوصا در امثال ماه صفر اینقدر هم کافی است و در بیضاوی براد این آیت تخصیص ماه صفر واقع نشد بلکه مینویسد که آنروز چهارشنبه آخر شهر بود و در معنی نحس مستمر این احتمال هم نوشته که مستمر خاص بر قوم مذکور بود که هیچیک فرد را از انها از هلاکت نگذاشت و مناسب مقام سعد و نحس است حدیثی که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرویست که چند افعال انسان مورث فقر و افلاس اند لهذا همین جا نقل شد در کتاب ایضاح آورده فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بست و پنج چیز مورث فقر است یعنی بر هنه بول کردن و در حالت جنابت خوردن و نان را بحقارت شکستن و پوست پیاز و سیر بآتش سوختن و وقت شب شانه

بجاروب پاک کردن و مقدم بر شخص مسن و معمر رفتن
و پدر و مادر را بنامهای ایشان ندا کردن و دست بغل نشستن
و بر در و دالیز خانه نشستن و در موضع نجاست وضو کردن و دست پیش
را گرفته زنده گذاشتن و کاسه را ناشسته گذاشتن و ظرف
آب را سر گشاده داشتن و بعد وضو از دامن یا آستین
آب پاک کردن و سوگند خوردن و خانه را از تار عنکبوت
پاک نکردن و نماز را با آسانی و سهل گزاردن و نان از گدای
خریدن و اولاد را بد دعا کردن و دروغ گفتن و جامه بر بدن دوختن
و چراغ به پف دهن کشتن و بعد نماز فوراً برخاسته روا گرفتن *فصل دوم*
در بیان آنچه در باب اختیارات ایام از علما و کتب امامیه منقول
است و بائمه اطهار علیهم السلام بطریق آنها منسوب شده
و دانستنی است که درین باب بمذهب امامیه نسبت
اهل سنت اعتناء زیاده است چه اکثر علمای اهل سنت از اهل حدیث
این امور را لغو محض دانند و صرف اتکال و توکل بر خداوند حقیقی
کنند و هیچیک امر دیگر را موثر نشمرند و درین مذهب روایات
کثیره باسناد صحیحه از ائمه اطهار علیهم السلام در اختیارات
ایام ماثور است و در کتب حدیث مدون و ثابت و درین باب
هم تالیفات بسیار شده اند بالفعل که نیز نظر این فقیر است

دو رساله است یکی مسمی بدروع واقیه من الاخطار که از تالیفات یکی از علمای متقدمین است دوم رساله تقویم المحسنین مولفهٔ اخوند ملا محسن کاشی که درین رساله انچه روایات این مذهب منقول شده از همین دو رساله است اول دروا بیت از دروع واقیه مرقوم میشود منجملهٔ آن روایت اول که در فصل نوزدهم آنست بدو روایت نوشته است یکی بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام و دوم بروایت از سلمان فارسی رضی الله عنه و بعد ازان برای هر روز دعائی جداگانه که تدارک ضررهای آنروز کند نیز روایت کرده که بنظر اطناب اینجا نقل نشد پس انچه اول مرقوم میشود بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام است و انچه بالفظ دیگر نوشته شد مروی از سلمان فارسی رضی الله عنه است وچون درین روایت دوم نام هر تاریخ هم انچه فارسیان میگویند و در مقصد اول مذکور شده مرویست آنرا هم بنظر تکرار حذف نموده و اگرچه درین فصل بجز روایت سلمان فارسی نام هر یکی از تاریخهای شهر فرس مصرح نیست که مراد ازان تاریخهای شهور فارسیه اند و همچنین در فصل دیگر که بعد ازین روایت منقول خواهد شد تصریح باین معنی واقع نشده

لاکن چون در تقویم المحسنین نیز این روایت اول مذکور شده است و در عنوان آن تصریح نموده است که این اختیارات ایام موافق شهور فارسیه است دهم بلفظ جز روایت سلمان فارسی اسمای تواریخ معلوم نشود که شهور فارسیه مراد اند گو بسبب علام ذکر خمسه مسترقه هنوز محل اشتباه است چه اگر سلمان فارسی رضی الله عنه ایشان اسمای سی گانه را بر تواریخ شهور قمری اطلاق کرده باشد چه بعید است مگر اینکه روایتی دیگر وقرینه اند صدق از ین احتمال باشد والله اعلم * روز اول * از شهر مرویست که در ان روز آدم علیه السلام مخلوق شد و آن مبارک و محمود است برای طلب حوایج و برای حضور در نزد سلطان و برای طلب علم و تزویج و سفر و خرید و فروخت و گرفتن مواشی و انکه بگریزد و یا کسیکه راه گم کند در ان روز بازیافته شود تا هشت شب و اگر مریض شود در ان روز صحت یابد و مولود آنروز جوانمرد و مرزوق و بر والدین مبارک باشد * روز دوم * روزی مختار و مبارک است برای طلب حوایج و حضور در نزد سلطان * روز دوم * در ین روز حوا از آدم علیه السلام بوجود آمده صالح است برای تزویج و بنای منازل و خرید و سفر

و طلب حوایج و اختیار راست و کسیکه مریض شود دران روز
باول نهار مرض خفیف باشد بخلاف آخر نهار و مولود آنروز
صالح التربیت باشد * و یکبر * روز مبارکست برای تزویج و
وقضای حوایج * روز سیوم * این روز نحس مستمر است
دران روز نزع لباس آدم و حوا شد علیهما السلام و از
جنت خارج کرده شدند پس مشغول شو درین روز بکار خانگی
خود و خارج مشو از خانهٔ خود اگر ممکن باشد و پرهیز کن
درین روز از حضور نزد سلطان و از بیع و شراء و طلب
حوایج و معاملات و مشارکت و مریض این روز صعوبت یابد
و گم شده یافته شود و مولود آنروز مرزوق گردد و طویل العمر
باشد * ویکبر * روز گران و نحس است صالح نیست برای امری
از امور * روز چهارم * این روز صلاحیت دارد برای زراعت
و شکار و خریدن دواب و مکروه است درانروز سفر
پس کسیکه سفر کند درآنروز خوف قتل اوست و بلای بر و
نازل شود و دران روزها بیان پیدا شد مولود آنروز صالح باشد
و برکت داده شود بهرچه معیشت کند و بندهٔ که بگریزد دران
روز طلب او عسیر بود * روز پنجم * نحس مستمر است
پیدا شد درانروز قابیل شقی ملعون و دران روز قتل کرد

بنزد پدر خود در او دعا کرد بوبال بر نفس خود و او اول کسی
است که بر روی زمین گریه کرد پس کار مکن درین روز و خارج
مشو از منزل خود و شخصیکه متولد شود درین روز جهرای
او سریع باشد مولود آنروز صالح الحال باشد * دیگر *
روز پنجم است طلب مکن درین روز حاجت خود و ملاقات
سلطان مکن * روز ششم * اینروز صالح است برای قضای
حاجت و تزویج و کسیکه سفر کند درینروز بخیر باید رجوع
نماید با اهل خود یا بانچه دوست دارد و شرای دواب را صالح
است و بنده که بگریزد و یا کسیکه گم شود درینروز یافته شود
و کسیکه مریض شود درانروز صحت یابد و مولود آنروز
صالح التربیت باشد و از آفات سالم ماند * دیگر * صالح است برای
تزویج * روز هفتم * صالح است برای جمیع امور و کسیکه
شروع کند دران بکتابتی تکمیل یابد و عمارت و غرس کند دران
روز شروع کنند عاقبتش محمود باشد و مولود آنروز
صالح التربیت باشد و رزق بر او وسیع ماند * دیگر * آنروز مبارک
و سعید است پس بکن آنچه خواهی دران روز از هر
* روز هشتم * صالح است برای هر حاجت از بیع و شرا
و شخصیکه درانروز روبروی سلطان رود و حاجت او روا

شود و مکروه است دران روز سواری دریا و سفر
در خشکی و خروج برای جنگ و مولود آنروز نیک بود
ولادت او بر والدین و بنده که بگریزد دران روز بدست
نه آید مگر خودش تعب کشد و کسیکه گم شود دراندروز
رشد یابد مگر صعوبت بردارد و مریض آنروز سختی کشد
* دیگر * روز مبارک و سعید است صالح برای هر امر
که اراده کنی از خیر * روز نهم * این روز خفیف است
صالح برای هر امر که اراده کنی و شروع کن دران روز
بعمارت و قرض کن و زراعت کن و درخت بنشان و کسیکه
محاربه دران روز کند غالب یابد و اگر سفر کند مال روزی
شود و خیر بیند و کسیکه گم شده است یافته شود و مریض آنروز
سختی کشد و مولود آنروز صالح باشد ولادت او و توفیق
داده شود در جمله حالتش * دیگر * خوابهائیکه آنروز بینند
همانروز نتیجه دهد * روز دهم * پیدا شده دراندروز نوح علیه السلام
پس کسیکه ولادت یابد دراندروز پیر هرم شود
و مرزوق گردد صالح است برای بیع و شراء و سفر و گم
شده آنروز یافته شود و گریزنده بدست آید و محبوس گردد
و سزاوار است برای مریض آنروز که وصیت کند * دیگر *

روزی خفیف و مبارک است و کسیکه بگریزد در اندروز از سلطان گرفتار شود و مولود آنروز بہ باشد غنی باد و نیز مرزوق باشد و خوابهای آنروز نتیجه دهد در مدت بست روز

* روز یازدهم * پیدا شد در آنروز شیث علیه السلام صالح است برای ابتدای عمل و بیع و شرا و سفر و اجتناب کند در آنروز از حضوری نزد سلطان و کسیکه بگریزد دران روز رجوع اند بطوع و رغبت و کسیکه مریض شود در اندروز زود صحت یابد و گم گشته بسلامت شتابد و مولود آنروز خوش زندگانی کند مگر اینکه نمیرد تا محتاج نشود و از سلطان بگریزد * دیگر * روز خفیف است مثل روز گذشته * روز دوازدهم * صالح است برای تزویج و فتح دکاکین و شرکت و رکوب بحار و دران روز از توسط بین الناس اجتناب کند و مریض آنروز زود صحت یابد و مولود سهل التربیت باشد * دیگر * روز مختار است * روز سیزدهم * نحس است پس پرهیز کند در اندروز از منازعت و لقای سلطان و از هر امر و تدهین نکند سر را و حلق نکند موی او کسیکه راه گم کند در اندروز سالم ماند و مریض آنروز صعوبت کشد و مولود آنروز زندگانی نکند * دیگر * روز نحس است و ردی پس پرهیز کن در اندروز

از سلطان و از جمیع کارها و خوابهای آن روز بعد نهم روز نتیجه دهد * روز چهار دهم * صالح است برای هر چیز و کسیکه پیدا شود در آنروز ستمگار و ظالم باشد و جید است برای طلب علم و بیع و شراها و استقراض و رکوب بحر و کسیکه بگریزد در آن روز گرفتار شود و کسیکه مریض شود صحت یابد انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک و سعید است صالح برای هر امر خیر و برای لقای سلطان و ملاقات ناس و علمای آنها و مولود آنروز کاتب ادیب گردد و مال او کثیر شود تا آخر عمر او و خوابهای آنروز نتیجه دهند بعد بست و شش روز * روز پانزدهم * صالح است برای هر امر که برای قرض دادن و قرض کردن و مریض آن روز زود صحت یابد و بدهارب آنروز ظفر یابد و مولود آن روز گنگ باشد یا الثغ * دیگر * صالح است برای هر حاجت و خوابهای آن روز نتیجه دهند بعد سه روز شانزدهم * صالح نیست مر چیز برای بنیاها و وضع بنیادها و کسیکه سفر کند در روی هلاک شود و گریزنده باز پس آید و گم شده بسلامت ماند و بیمار آنروز زود صحت یابد و مولود آن روز اگر قبل زوال باشد مجنون گردد و اگر بعد زوال ولادت یابد حال او نیک بود * دیگر * روز نحس

است پس پرهیز کن از حرکت درانروز و خوابهای آنروز نتیجه
دهند بعد دو روز* روز هفدهم* متوسط است پس احتراز کن
دران از منازعت و قرض دادن و قرض کردن که ادا نشود
و مولود آنروز صالح الحال باشد* دیگر* روز گران است
پس حاجت مخواه دران روز* روز هجدهم* سعید است
صالح برای هرچیز از بیع و شراء و زراعت و سفر و کیمیا
منافعت کند درانروز از عدو خود ظفر یابد و قرض آنروز
ادا شود و مریض صحت یابد و مولود صالح الحال گردد
* دیگر* نیک است درانروز سفر و طلب حوایج* روز
نوزدهم* مبارک است اسحاق علیه السلام درانروز
پیدا شد صالح است برای سفر و علم اموختن و برای حاجات
و خرید دواب و جواری و سفر و گم گشته آنروز بدست
آید بعد پانزده شب و مولود آنروز صالح باشد بموفق محمد
انشاء الله تعالی* دیگر* روز مبارک است* روز بستم*
متوسط است صالح برای سفر و قضای حوایج و بنا و بنیاد
نهادن و غرس شجر و اشتر و خرید دواب و یافتن گم شده درین
روز دشوار گردد و گم گشته مخفی شود و مریض بیمار آنروز
سخت گردد و مولود آنروز سستی زندگانی اند* دیگر*

روز خفیف و مبارک است * روز بست و پنجم * نحس
است پس طالب کس دران روز حاجتی و به پرهیز از حضوری
نزد سلطان و کسیکه سفر کند دران روز محال خوف
است برای او و مولودان روز فقیر و محتاج باشد * دیگر *
صرف برای اخراج دم صالح است * روز بست و دوم *
صالح است برای قضای حوایج و بیع و شرا و برای حضوری
نزد سلاطین و صدقه دران روز مقبول است و مریض آن
روز زود صحت یابد و کسیکه سفر کند دران روز زود بعافیت
مراجعت کند * دیگر * روز خفیف است صالح برای
هر حاجت * روز بست و سیوم * درین روز یوسف علیه السلام
پیدا شد صالح است برای طلب حوایج و تجارت و تزویج و
حضوری نزد سلطان و شخصیکه سفر کند و روی غنیمت
یابد و باو خیری رسد و مولود آن روز حسن التربیت باشد * دیگر *
روز خفیف است صالح برای جمله حاجات * روز بست و
چهارم * روی و نحس است پیدا شد دران روز فرعون
ملعون پس طالب کس دران روز امری از امور و کسیکه پیدا
شود دران روز کدر زندگانی کند و توفیق خیر نیابد و آخرش
مفتون گردد یا غرق شود یا در آتش بسوزد و مرض بیمار آید و ز

بطول شد * دیگر * روز نحس مستمر است وحال مولود
آنروز همان است که آنفا گذشت * روز بست و پنجم *
نحس و ردی است پس نگاهدار در روی نفس خود را وحاجتی
ودران طلب مکن که آنروز شدید البلا ست هلاک کرد پدر و گاه در انروز
اهل مصر را با فرعون بابات و مریض آنروز صعوبت کشد و بر وایتی
از مرض افاقه یابد ومولود آنروز مبارک و مرزوق و سخی باشد و
مبتلای مرضی صعب شود که سلامت ماند * دیگر * هلاک کرد
الله تعالی در آنروز اهل مصر را بابات پس مشغول شو دران
بدعا و صلوة و همان خیر * روز بست و ششم * صالح است
برای سفر وهر امریکه خواهد مگر تزویج پس کسیکه تزویج کند
در انروز ترک کند زوجه خود را چه در انروز شق دریا
برای موسی علیه السلام شد و قربت مکن در انروز با زوجه
خود و وقتیکه از سفر معاودت کنی و مریض آنروز صعوبت
کشد و مولود در انروز طویل العمر باشد * دیگر * صالح است
برای هر امر سوای تزویج * روز بست و هفتم * صالح است
برای هر امر خیر و مولود آنروز حسین و جمیل و طویل العمر و
کثیر الخیر باشد و مردم او را دوست دارند و محبت او در دلهای
انها باشد * دیگر * حال مولود آنروز همانست که آنفا گذشت

* روز بست و هشتم * صالح است برای هر امر و در ان روز پیدا شد یعقوب علیه السلام مولود آنروز محزون ماند و باو رنجها رسد و ابتلای به بدنش باشد * دیگر * روز مبارک و سعید است و خوابهای آنروز همان روز نتیجه دهد * روز بست و نهم * صالح است برای هر امر مولود آنروز خلیق باشد و کسیکه سفر کند در انروز مال کثیر یابد و مریض آنروز صحت یابد و وصیت ننویسد * دیگر * صالح است برای ملاقات اخوان و اصدقا و برای هر حاجت و خوابهای آنروز همان روز منتج اشود * روز سی ام * جید است برای بیع و شراء و تزویج و مولود آنروز حلیم و مبارک باشد و عسیر بود تربیت او و بد خلق باشد و مرزوق باشد برزقی که باز داشته شود از ان و در روایتی دیگر بلند شود امر او و علو یابد حال او و صادق اللسان باشد و صاحب وفا و مفر و ر آنروز گرفتار شود و اگر کسی را چیزی گم شود بیابد انرا و کسیکه قرض دهد آنروز زود واپس یابد * دیگر * روز سعید و مبارک است و صالح برای هر امر که اراده کنی انتهی و در فصل بست و یکم از همان کتاب یعنی و روع واقیه حال ایام و شهر و انچه درانست از خیر و شر بروایت دیگر از صادق علیه السلام محذوف الاسناد نقل میکند و درین روایت مطابق ذکر اینکه مرا د از ان شهور

شمسی است یا قمری هیچ نیست و از اطلاق ذکران
در اهل اسلام متبادر شهور قمری میشود مگر اینکه
دلیلی بر خلاف آن قایم شود و آن روایت بدین نهج است که
پرسیده شد از اختیارات ایام پس فرمود علیه وعلی
ابائه الصلواة والسلام * روز اول * صالح و مسعود است
پس خطاب کن دران با پادشاه و تزوج کن و بعمل آر
درانروز آنچه خواهی از حاجت * دوم * تزوج کن درانروز
و نیز نیکی کن با اهل خود و بخر و بفروش و طلب کن دران حاجات
و پرهیز کن از کارهای سلطان * سیوم * روز نحس است
پس خرید و فروخت مکن درانروز و با اهل خود قربت
مکن و نزد سلطان مرو و هیچ حاجتی درانروز طلب مکن
* چهارم * صالح است برای تزویج و شکار و بد است
برای سفر پس کسیکه سفر کند درانروز مسلوب المال
گردد * پنجم * طلب مکن درانروز حاجتی * ششم *
صالح است برای تزویج و شکار و طلب معاش و هر
حاجت * هفتم * مثل روز ششم * هشتم * مبارک
است و صالح برای هر حاجت مگر سفر مکن درانروز * نهم *
روز خفیف است برای هر امرکه اراده کنی و بمولود آنروز

معیشت دهند وگاهی او تنگی نه بینند * دهم * صالح است برای حرث وزرع ومسافت وهرحاجت * یازدهم * مفرور آنروز گرفتار شود وکسیکه بوجود آید دران روز مرزوق بمعیشت باشد ومعمر شود تاهرم وگاهی محتاج نباشد * دوازدهم * مثل آن * سیزدهم * روز نحس است پس هرگز طلب نکنید دران حاجتی * چهاردهم روز سعید است صالح برای هرحاجت وکسیکه پیدا شود درانروز طویل العمر وشایق طلب علم باشد ومالش درآخر عمر او کثیر باشد * پانزدهم * روز صالح است برای هرحاجت ومولود آنروز گنگ باشد یا الثغ * شانزدهم * روز نحس است هرکه پیدا شود درانروز مجنون گردد وکسیکه سفر کند هلاک شود * هفدهم * بروایتی روز صالح است وبروایتی روز گران است صالح نیست برای هیچ حاجت * هیجدهم * صالح است برای سفر وبرای هرچیز که اراده کنی از حاجت * نوزدهم * مثل ان * بستم * صالح ومبارک است ونیک است برای سفر وطلب حوایج * بست ویکم * روز نحس است وآنروز اراقت دم است پس طلب مکن درانروز حاجتی * بست ودوم * صالح است برای هرحاجت که التماس کرده شود * بست وسیوم * مثل آن * بست وچهارم *

نحس است و شوم کسیکه پیدا شود درانروز گم گردد و در وجری نه بود و زندگانی او تلخ باشد و کسیکه مریض شود درانروز افاقه نپذیرد * بست و ششم * صالح است برای هر امر مگر تزویج که اگر واقع شود بین الزوجین افتراق شود * بست و هفتم * صالح است برای هر امر * بست و هشتم * روز سعید است مولود انروز مرزوق باشد و محبوب اهل خود و عزیز بین الناس و عمر او دراز باشد و باو رنجهار سد و بکوری مبتلا گردد * بست و نهم * روز مبارک است صالح برای هر حاجت از ملاقات سلطان و اصدقا و نکوئی کردن * سی ام * روز سعید است و مبارک صالح است برای هر حاجتی که خواسته باشد انتهی این روایت را ابراهیم بن جیبی کفعمی وفقه الله لمراضیه نزد سید ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن محمد الطاوس الحسینی قدس روحه فرستاد و اشاره کرد دران بروایتی که از مولانا هادی علیه السلام مرویست و آن ادعیه است که اگر کسی دعا کند بان الله تعالی نحوست ایام محذوره از و رفع سازد دیگر آن ادعیه ذکر نمود و ما انرا درین کتاب ذکر کنیم میگوئیم که روایت کرد انرا ابو یسری سهل بن اسحاق ملقب بابی نواس گفت که خدمت

میکردم هادی علیه السلام را در سفر من رای و در حوایج او سعی میکردم پس گفتم روزی یا سیدی من کارها دارم وحوایج پس هدایت کن مرا چیزی که از آن سبب از ایام نحس و شر آن محفوظ مانم فرمود ای سهل برای شیعه وموالی ما عصمتی است که اگر راه روند بان در لجج بحار و سیاسب البید اهر آینه محفوظ مانند از هر مخوف ای سهل وقتیکه صبح کنی بگو سه بار و همچنین وقتیکه شام کنی این دعا را و آن دعای امیر المومنین علیه الصلوة والسلام شب مبیت برفراش نبی صلی الله علیه واله وسلم است * بسم الله الرحمن الرحيم اصبحت و امسيت اللهم معتصما بذ مامك المنيع الذي لا يطاول ولا يحاول من شر كل غاشم وطارق من ساير من خلقت وما خلقت من خلقك الصامت والناطق في جنة من كل مخوف بلباس سابغة ولاء اهل بيت نبيك محمد صلى الله عليه واله عليهم السلام محتجبا من كل قاصد الى اذية بجدار حصين الاخلاص في الاعتراف بحقهم والتمسك بحبلهم موقنا بان الحق لهم ومعهم وفيهم وبهم اوالي من والوا واجانب من جانبوا فصل على محمد واله واعذني اللهم بهم من شر كل ما اتقيه يا عظيم حجزت الاعادي عني ببديع السموات والارض واجعلنا من بين ايديهم

سد او من خلفهم سد افا غشینا هم فهم لا یبصرون * و این روایت را
شیخ رضی الله ابو نصر بن الامام امین الدین ابی علی الفضل
در کتاب خود مکارم الاخلاق ذکر نموده انتهی و در تقویم المحسنین
تتمه همین روایت اینست و اگر اراده کنی توجه بجائی روز یکه پرهیز
بیکنی پس قبل از توجه باش سوره فاتحه و معوذتین و سوره اخلاص
و آیة الکرسی و سوره قدر و پنج آیت از آل عمران
خوانده این دعا بخوان * اللهم بك یصول الصایل و بقدرتك
یطول الطایل و لا حول لکل ذي حول الا بك و لا قوة یمتاز بها ذي
قوة الا منك و بصفوتك من خلقك و خیرتك من بریتك محمد نبیك
و عترته و سلالته علیه و علیهم السلام فصل علیهم و اکفنی شر
هذا الیوم و ضره و ارزقنی خیره و یمنه و اقض لي في متصرفاتي بحسن العاقبة
و بلوغ المحبة و الظفر بالامنیة و کفایة الطاغیة الاقویة و کل ذي
قدرة لي علي اذیة حتی اکون في جنة و عصمة من کل بلاء و نقمة
و ابدلني من المخاوف فیه امنا و من العوایق فیه یسرا حتی
لا یصدني صاد عن المراد و لا یحل لي طارق من اذي العباد انك علی
کل شيء قدیر و الامور الیك تصیر یا من لیس کمثله شيء و هو السمیع
البصیر * اگرچه تحریر این ادعیه چنانکه وضع این رسالہ است در مقصد
ثالث می بایست لاکن چون متعلق بسعد و نحس بود بذکر آن

درہمین مقام سہادرت رفت باید دانست کہ بموجب بعضی از
روایات امامیہ تمام روز را دوازدہ حصہ کردہ ہرحصہ را بیکی از ایمہ اثنا عشر
منسوب سازند کہ دران حصہ توسل باو موجب اجابت دعا ونجات
ازمہالک است وبرای ہریکی ازان دعائی است کہ درکتب
ادعیہ مثل مفتاح الفلاح وغیرہ مذکور است واینجا نقلا
از تقویم المحسنین آن ساعات مذکور میشوند مابین طلوع فجر
تا طلوع شمس منسوب است بامیر المومنین علی ابن
ابیطالب علیہ السلام وتوسل باو درانوقت برای انتقام
از ظلمہ نیک است وانچہ سزاوار است کہ بعمل آرد
انوقت تصدق است بقدر میسور اگرچہ قلیل باشد کہ صادق
علیہ السلام روایت میکند از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کہ بکور کنید بصدقہ وعطای بسیار بخشید درانوقت پس نیست
ہیچیک مومن کہ صدقہ کند درانوقت مگر اینکہ محفوظ ماند از بلای
نازل از اسمان بسوی ارض کہ دران روز باشد وباید
کہ ماوردبرد ودستہای خود مالد کہ در حدیث آمدہ ہر کہ ما
وردبروی خود مالد سختی وفقر باو نرسد وانوقت عمامہ بندد
ولباس پوشد وموزہ ونعل پوشد حصۂ دوم از طلوع شمس تا
ذہاب حمرۂ آن وان منسوب است بامام حسن علیہ السلام

و توسل باو درانوقت موجب نجاح امور دنیا و آخرت است
سیوم از ذهاب حمرة تا ارتفاع نهار و آن منسوب است
بامام حسین علیه السلام و توسل باو درینوقت برای نجاح امور دنیا
و آخرت نیک است چهارم از ارتفاع نهار تا زوال که منسوب
است بامام زین العابدین علیه السلام و توسل باو درینوقت
برای نجات از سلاطین و نفث شیاطین مرجو الفوز است
پنجم از زوال شمس تا گذشتن مقدار چهار رکعت و ان
منسوب است بامام باقر علیه السلام و توسل باو درینوقت
برای امور آخرت و عبادات نیک است ششم از گذشتن
مقدار چهار رکعت از زوال تا نماز ظهر و آن بامام جعفر صادق
علیه السلام منسوب است و برای امور آخرت توسل
باو درینوقت نیک است هفتم از نماز ظهر تا گذشتن
مقدار چهار رکعت قبل عصر و آن برای کاظم علیه السلام است و توسل
باو برای عافیت نیک است و دعا درانوقت مرجو الاجابت است
هشتم از گذشتن مقدار چهار رکعت قبل عصر تا نماز عصر و آن برای
رضا علیه السلام است و توسل باو برای طلب سلامت در براری
و بحار درانوقت نیک است نهم از نماز عصر تا گذشتن
دو ساعت و آن برای جواد علیه السلام است و توسل

دزانوقت باو برای طلب رزق مرجو الاجابت است دہم از دو ساعت بعد عصر تا قبیل اصفرار شمس و آن برای ہادی علیہ السلام است و توسل باو درینوقت برای تولی بر قضای حوایج و نوافل و جوایز محمود است یازدہم از قبیل اصفرار شمس تا اصفرار و آن برای عسکری علیہ السلام است و توسل باو درینوقت برای التماس آخرت خوب است دوازدہم از اصفرار تا غروب شمس و آن برای امام ثانی عشر مہدی منتظر علیہ السلام است و توسل باو درانوقت برای امن از مخاوف نیک است تا اینکہ اگر برسد شمشیر بر مذبح پس طلب اعانت کن مدد کند ترا انشاء اللہ تعالی * در بیان دو روز نحس در ہر ماہ * کہ از امور غیر ضروریہ دران احتراز باید روایت است از امیر المومنین علیہ السلام کہ در سال بست و چہار روز نحس ردی است کہ تمام نمیشود امریکہ شروع شود دران و زند نمی ماند طفلی کہ پیدا شود دران و ظفر نمییابد غازی کہ غزا کند دران و نامی نمیشود درختیکہ نشاندہ شود دران و آن در ہر ماہ دو روز است و بروایتی دیگر از امام جعفر صادق علیہ السلام در ہر سال دوازدہ روز نحس است کہ یک روز در ہر ماہ نحس باشد و بموجب این ہر دو روایت

در هر ماه سه روز نوشته میشود دو روز از اول موافق روایت اول است و یک روز اخیر موافق روایت ثانی است در محرم ۱ و ۱۴ و ۲۲ در صفر ۱ و ۲۰ و ۱۰ در ربیع الاول ۱۰ و ۲۰ و ۴ در ربیع الثانی ۱ و ۱۱ و ۲۸ در جمادی الاول ۱ و ۱۱ و ۲۸ در جمادی الثانی ۱ و ۱۱ و ۱۲ در رجب ۱۱ و ۱۳ و ۱۰ در شعبان ۴ و ۲۰ و ۲۶ در رمضان ۳ و ۲۰ و ۲۴ در شوال ۶ و ۸ و ۲ در ذی القعده ۶ و ۱۰ و ۲۸ در ذی الحجه ۸ و ۲۰ و حسب روایت ثانی هم ۸ و محقق طوسی در ترجمهٔ قول صادق علیه السلام نظم کرده که در شهور فارسیه بعضی ایام اند که برای هیچیک امر صلاحیت ندارند و ان سیوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و پنجم است و نیز بترجمهٔ قول دیگر بعضی از ایام شهور فارسیه را برای احتراز از بعضی امور نقل کرده و آن چهارم و ششم برای سفر است و پانزدهم برای رفتن نزد ملوک و چهاردهم و پانزدهم و هیجدهم برای فرار و دوازدهم برای مناظره و مخاصمت * در بیان اختیارات انچه در ایام هفته وارد شده * و انچه از اختیارات در آخر بلفظ دیگر مرقوم میشود از ابیات مشهوره است که منسوب بامیرالمومنین علیه السلام است * روز یکشنبه * و آن اول روز است و دران روز

الله تعالی شروع کرد بپیدایش خلق وان روز شمس است محمود است دران روز لقای سلاطین و ارباب دول * دیگر محمود است غرس و بنا دران روز * روز دوشنبه * انروز قمر است محمود است برای تجارت و معاش و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مواظبت صوم آنروز و روز خمیس میکرد و فرمود که درین هردو روز اعمال مرفوع میشوند و من دوست دارم که عمل من مرفوع شود و من صایم باشم و مکروه است درانروز سفر و طلب حوایج بموجب قول صادق علیه السلام که سفر مکن روز دوشنبه وطلب مکن حاجتی درانروز و روایت است که ابو ایوب خزاز گفت وقتیکه اراده کردیم که خارج شویم پس آمدیم که سلام کنیم برابی عبدالله علیه السلام پس فرمود شاید شما طلب کردید برکت روز دوشنبه گفتیم بلی فرمود کدام روز شوم تراست از روز دوشنبه که گم کردیم درانروز نبی خود را و مرتفع شد از ما وحی خارج نشوید تا آخر حدیث * دیگر * محمود است دران روز سفر * روز سه شنبه * آنروز مریخ است محمود است برای لقای عدو و جهاد فی سبیل الله و سفر بجهت قول او صلی الله علیه وآله وسلم که سفر کنید روز سه شنبه و طلب کنید حوایج دران روز پس

آنروزیست که نرم کرد ایزد تعالی آهن را در انروز برای
داود علیه السلام * دیگر * حجامت محمود است در آنروز
* روز چهارشنبه * آنروز عطارد است محمود است انروز
برای علوم و حکمت و کتابت و استحمام و ابتدا برای انکه
نبی صلی الله علیه و سلم فرمود که نیست امری که شروع کرده شود
روز چهارشنبه مگر اینکه تمام شود * دیگر * شرب دوا محمود
است در انروز * روز پنجشنبه * و آن روز مشتری است
محمود است برای ملاقات قضات و علما و اکابر و امرا * دیگر * آنروز
مبارک است خصوص برای طلب حوایج و ابتداء سفر و
مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که رسول الله صلی
الله علیه و سلم روز پنجشنبه سفر میکرد و فرمود که انروز را ایزد
تعالی و رسول او و ملائکه او دوست میدارند * روز جمعه *
و آنروز زهره است مستحب است در انروز شستن سر
بسدر و خطمی و دیگر تنظیفات و تزئینات خصوص تطیب و
لذات و برای او فضایل است به نسبت دیگر ایام پس
او سید ایام است از جهت حدیثی که وارد شده طلوع
نکرد شمس و نه غروب کرد بر روزی افضل از و و برای خوردن
انار در روز و شب آن فضیلت بسیار است و دران ساعتی است

که دعاها دران مستجاب است و مکروه است سفر دران قبل نماز که مرویست هرکه سفر کند درانروز قبل نماز فرشته ندا کند او را که باز پس نه آید * دیگر * محمود است دران روز تزویج و افراح * روز شنبه * آن روز زحل است محمود است برای اعمال قلاحت و قضای حوایج و اخذ و عطا و ابتدای تعلیم از جهت انچه مرویست از نبی صلی الله تعالی علیه واله وسلم برکت داده شد برای امت من در روز شنبه و پنجشنبه لاکن در بکور انها * دیگر * مبارک است درانروز سفر * در اختیار تزویج و مباشرت * ابو سعید خدری رضی الله عنه وصایای پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم که بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرموده درباب اداب تزویج روایت میکند انچه ازان متعلق باوقات و ایام است منقول میشود و در روایت وجوه کراهت و حسن هم مرویست اینجا فقط ساعات محموده ورديه و ایام ردیه ولیالی محموده وردیه نقل کرده میشود پس از ساعات محموده نزدیک زوال روز پنجشنبه است و بعد العصر روز جمعه و بعد عشاء دوم از شب جمعه است و از ساعات ردیه بعد ظهر است و اول ساعت از شب و ساعات حاره در نصف نهار هرو اینست

باقر علیه السلام و از طلوع فجر تا طلوع شمس و از غروب شمس
تا غروب شفق هم بروایت از باقر علیه السلام و وقت
اصفرار شمس و وقت طلوع ان تا وقتیکه زرد باشد و از ایام
رد یه اول شهر و وسط آن و آخر آنست و نصف
شعبان و دو روز آخر هر شهر که مسمی بایام محاق اند و روز
کسوف و روزیکه هوای سیاه و سرخ و زرد و زرد و روز
زلزله و روزیکه قمر در عقرب باشد و از لیالی محموده
شب سه شنبه است و شب جمعه و اول شب از شهر
رمضان و از لیالی ردیه شب عید الاضحی است و شب
چهار شنبه و شب خسوف قمر و شبیکه دران هوای سیاه
و سرخ و زرد و زرد و شبیکه زلزله آید* در بیان اختیارات
سفر* روز شنبه بهتر است که مرویست از صادق علیه السلام کسیکه
اراده کند بسفر پس سفر کند روز شنبه که اگر سنگی جدا
شود روز شنبه از کوه هر آینه باز آرد خدا تعالی او را بر
مکان خود و از جهت انکه مرویست در قول او تعالی عزوجل
فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض فرمود نماز روز جمعه است
و انتشار روز شنبه است و روز جمعه سفر ردی است که
مرویست هر که سفر کند روز جمعه ندا کنند فرشته که باز

نگرداند خدا او را و شب جمعه سفر مضایقه ندارد و روز چهارشنبه
آخر ماه صفر سفر نیک است از جهت انکه مرویست که بعضی
از بغدادیین بصادق علیه السلام در باب خروج در چهارشنبه
آخر نوشتند بجواب نوشت کسیکه خارج شود روز چهارشنبه
بر خلاف اهل طیره محفوظ ماند از هر آفت و بعافیت ماند از هر
بلیه و بعضی روایات دلالت میکنند بر کراهت سفر بروز چهارشنبه
* اختیارات ابتدای امور * شروع نمودن هر کار روز
چهارشنبه نیک است که مرویست از نبی صلی الله علیه
وسلم نیست امری که شروع شود روز چهارشنبه مگر
ختم گردد و روز دوشنبه نیز بهتر است که مرویست
طلب کنید علم روز دوشنبه که اسان میکند مطالب آنرا و سزاوار
است برای متعلم که بکور کند بدرس خود برای خبری که منقول
است برکت داده شد در امت من در بکور آنها و نیز از جهت خبر
غدا کنید در طلب علم پس من خواسته ام از پروردگار خود
که برکت دهد برای امت من در بکور انها و فرمود سزاوار
است که گرداند ابتدای آن از روز پنجشنبه و در روایتی روز
شنبه و روز پنجشنبه * اختیارات قطع ثوب * قطع ثوب
روز یکشنبه مورث غم است از جهت انکه مرویست

از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه قطع کند ثوب روز یکشنبه
او را غم برسد و مبارک نباشد و روز دوشنبه مبارک
است که مرویست کسیکه روز دوشنبه قطع ثوب کند
مبارک باشد و روز سه شنبه بد است که در ذیل حدیث
سابق مرویست کسیکه قطع کند ثوب روز سه شنبه آن
ثوب یا بدزدی رود یا بسوزد یا غرق شود روز چهارشنبه و پنجشنبه
و جمعه مبارک است که بذیل حدیث سابق مرویست
هر که قطع کند ثوب روز چهارشنبه رزق داده شود و بشقت
نرسد و باشد در عیش و رضا و هر که قطع کند روز پنجشنبه
روزی کند الله تعالی او را علم در آن ثوب و باشد مکرم
نزد ناس و کسیکه قطع کند روز جمعه عمر و دولت او زیاده
شود و در روز شنبه نحس است که در ذیل حدیث سابق
مرویست کسیکه قطع کند ثوب روز شنبه مریض باشد
مادامیکه آن ثوب بر بدن اوست مگر اینکه چه کند انرا * اختیارات
استخاره * اگر استخاره کنی از کلام الهی پس اختیار کن
برای آن ساعتی نیک اگرچه درین باب از اهلبیت
علیهم السلام چیزی روایت نیست روز یکشنبه جید است تا ظهر
و از عصر تا مغرب روز دوشنبه جید است تا طلوع شمس

و از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز سه شنبه
جید است از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز چهارشنبه
تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز پنجشنبه جید است تا طلوع
شمس بعد ازان از ظهر تا عشاء دوم روز جمعه جید است
تا ظهر و بعد ازان از زوال تا عصر روز شنبه جید است
تا چاشت بعد ازان از زوال تا عصر * مطلب دوم
از مقصد دوم در بیان اختیارات بطریق اهل نجوم *
و بذیل آن بیان زجریات و تفاءلات هم قابلی ازان
که حسب عقیدهٔ منجمین است ذکریافت باید دانست
که یکی از اختیارات نجوم بنظر سیر و قیام قمر به بروج
دوازده گانه است وانچه درین باب استخراج ان منتسب
بخواجه نصیر طوسی است ذکر میباید * وقت بودن قمر به برج
حمل * سفر کردن وملاقات امرا و جامهٔ حریر پوشیدن و شکار
کردن و ابتدای هر کار نیک است و بنیاد کردن خانه و غیره
و چیزی کاشتن بد است * در برج ثور * تزویج کردن و تخم بباغ
افگندن وخط نوشتن و وصال محبوبان و عطر مالیدن وشرکت نمودن
وخریدن جواری نیک است وجدال کردن و فصد نمودن
وحمام کردن بد است * در جوزا * خریدن جواری و تعلم علوم

وملاقات اهل علم و سیر کردن و سفر نمودن و پارچه نو
پوشیدن نیک است و ناخن چیدن و فصد وحجامت نمودن
بد است * در سرطان * رخت نو پوشیدن و سفر کردن
و داروی سهل خوردن وخطوط بدوستان نوشتن
وحمام کردن وموی ستردن نیک است وفصد کردن وتزویج
نمودن و بنای نونهادن بد بود * در اسد * تزویج کردن واشتغال
جوانانه کردن از ورزش و غیره وکارهای آتش کردن
وحاجت از سلاطین و امرا خواستن وسلاطین را بر تخت نشستن
وخریدن جواری وخرم نیک است وسفر کردن وجامه نو پوشیدن
روانیست * در سنبله * سفر کردن بیابان باقافله وجامه
نوبریدن و تعلیم و تعلم علوم وکشتکار کردن وخریدن جواری
وغلامان نیک است وتزویج کردن و فصدنمودن بد است
* در میزان * تاهنگامی که قمر هفده درجه ازین برج طی کند سفر کردن
و عقد بستن وجواهرخریدن و بعیش وطرب پرداختن از سرود
و سماع و میکشی و صحبت محبوبان نیک است و چون
از هفده درجه بگذرد جمله کارها ممنوع است * در عقرب *
دارو خوردن وقی کردن و غرغره ساختن وجراحت بستن و معاجین
ساختن و حمام کردن و برخصم بیرون تاختن وبراسپ ریاضت

کردن و ناخن چیدن نیک است و دیگر کارہا ناجایز و ممنوع * در قوس * در اولش تعلیم و تعلم و در آخرش تزویج وشکار نیک است و خریدن جواہر وحیوانات و جامہ نو پوشیدن و پیش قاضی مرافعۂ خصومت بردن و سیر کردن و موستردن و داروی سہل خوردن سخت بد بود * در جدی * جامہ نو پوشیدن و شکار کردن و دفع سحر و جادو با دعیہ و رقاع کردن و مکر و غدر نمودن نیک است وحضوری سلاطین و مناکحہ کردن و فصد گرفتن ممنوع است * در دلو * کارہای کشتکاری نمودن و مواثیق و عہود بستن وخریدن جواری و غلمان و بناہای قلاع وحصنہا انداختن و اشجار نشانیدن نیک است و نقل وتحویل و فصد کردن و تزویج ساختن بد است * در حوت * فصد کردن و ناخن چیدن و دعوت کردن و ملاقات شرفا و پیرہن و قبا وکلاہ و کمربند نو پوشیدن نیک است و دیگر کارہا بد و یکی از اختیارات بطریق نجوم مغان نظر بایام مشہور است وآن اینست * اورمز * نیک است برای جامۂ نو پوشیدن و سفر کردن و مہر بر کاغذ نہادن وبد است برای قرض و وام دادن * بہمن * روز نیک است درینروز جامہ نو بریدن و پوشیدن و ناخن چیدن و موی پیراستن

نیز

وعمارت کردن و بنابر قاعدهٔ کلیهٔ ایشان که اگر نام روز و ماه
موافق افتد درآنروز عید کنند در روز بهمن از ماه بهمن جشن سازند
و انواع غاها و گوشتها پزند و گل بهمن سرخ و سفید بر طعامها
پاشند و هرد و بهمن را سیده کرده بانبات و قند بخورند و بهمن
سفید را سائیده با شیر بخورند و انرا مقوی حافظه دانند و گویند
این روز را خاصیت تمام است در کندن گیاهها و بیخهای
دوای از کوهها و صحراها و گرفتن روغنها و کردن بخورها و اینروز
را بهمنجنه و بهنجه خوانند * اردی بهشت * روز نیک است در ینروز
بمعبد و آتشکده رفتن و ازپادشاهان حاجت خواستن و بجنگ
وکارزار شدن و درین روز از اردی بهشت ماه حسب
قاعدهٔ معینه عید کنند و جشن سازند وانرا اردی بهشتگان هم خوانند
* خرداد * روز نیک است درینروز طلب حاجات از ملایکه
و فرشتها کردن و زن خواستن و درینروز هم از خرداد ماه
حسب قاعدهٔ معینه عید کنند وانرا جشن خردادگان گویند * مرداد *
روز درینروز از ماه مرداد عید کنند و انرا جشن نیلوفری گویند و درینروز
هرکه حاجتی از پادشاه خواستی البته رواشدی * دیباذر * روز
نیک است درینروز صدقه دادن از بهر تندرستی خود و فرزندان
خود و دعا کردن * آذر * روز نیک است درینروز ناخن چیدن

و موی ستردن و باتش خانها رفتن * ابان * روز نیک است
درین روز حاجت از خدا یتعالی و پادشاهان و بزرگان خواستن
و سلاح ساختن * تیر * روز نیک است دریثروز دعا کردن
و حاجت خواستن و حسب دستور دریثروز از تیر ماه عید کنند
و آنروز را تیرگان و جشن انرا جشن تیرگان گویند و مثل
مهرگان و نوروز مبارک دانند * گوش * روز نیک است
درین روز فرزند بمکتب دادن و پیشه آموختن و دریثروز جشن
کنند و عید سازند و انرا سیرسور گویند و آنروز سیر برادر پیاز خورند
و گوشت را با گیاه و علف پزند نه با چوب و هیزم و گویند
این امر باعث امان یافتن از سحر و لاسه جن است و بدان
دوای امراضی کنند که منسوب بجن است * مهر * روز نیک است
دریثروز نام بر کودک نهادن و کودک را از شیر باز کردن
و عید یکه دریثروز از مهر ماه کنند آنرا بجشن مهرگان موسوم سازند
* سروش * روز نیک است دریثروز دعا کردن و باتشکده
رفتن و باقی امور بد است * فروردین * روز دریثروز جامه
نو پوشیدن و دیدن گوسفندان و گله و رمه گاوان و اسپان
نیک است * دیبادین * روز نیک است دریثروز دعا کردن
جهت دفع شر شیاطین و از حق تعالی فرزند خواستن

* دین * روز نیک است دریں روز فرزند بمکتب دادن ونکاح کردن
* آراد * روز جامہ نو پوشیدن دریں روز نیک است وسفر کردن بد
* اشتاد * روز نیک است دریں روز حاجت خواستن وجامہ
پوشیدن وصدقہ دادن * زامیاد روز * دریں روز درخت
نشاندن وتخم کاشتن وعمارت کردن بغایت خوب است
* مارا سفند روز * دریں روز نکاح کردن وبا دوستان نشستن نیک
است * دیگر * واختیارات ایام بطریق نجوم ہنود بی انتہا است
واکثر آن متعلق بکواکب طالع وعاشر میلاد ہر ہر فرد از انسان
است اما بندی از انچہ بر سبیل عموم است دریںجا مرقوم
میشود باید دانست کہ اختیارات ہنود ہم بنظر منازل قمر است کہ
نچہتر باشد وہم بنظر ایام ہفتہ وہم بنظر تتھہ یعنی تاریخہا است
اما نچہترہای متعلقہ سفر سہ قسم است سعد ونحس
وبین بین بدین تفصیل * نچہترہای سعد برای سفر *
* اسنی * انورادہا * ریوتی * مرگشر * مول * پنروس * پوشیہ *
* ہستا * جیستا * نچہترہای بین بین برای سفر * روہنی
پوربا پہالگنی پورباشارہا پوربابہادرپد چتر اسواتی ستبہاشا شرون
دہنستا * نچہترہای نحس برای سفر * اترا پہالگنی اتراشارہا
اترابہادرپد وشاکہا گہا آر درا بہرنی کرتکا اشلیشا * نچہترہای

که برای تزویج و نکاح موضوع اند * ریوتی اترا پهالکنی روهنی مرگشرا مول انورادها گها هستنا سواتی او پنج نچهتر مذکوره ذیل برای بنا کردن خانه و مکان و هرچیزیکه از گل و چوب سازند و نیز برای خرید ن آن و خرید ن جاروب و روغن سیاه نهایت ممنوع است دهنستا ستبها شا پوربا بهادرپد اترا بهادرپد ریوتی * و نتایج سفر * در تتهه ها بدین تفصیل است پروا نحس دوج نیک تیج باعث فتوح چوتهه نحس پنچمین موجب نفع چهتتهه موجب هلاکت ستمی موجب نفع از زمین و دولت استمی بسیار بد نومی موجب هلاکت دسمی موجب نفع بزمین اکادسی موجب بیماری دوادسی لغو یعنی نفع و نقصان هیچ نباشد ترودسی بسیار نیک چتردسی نحس اماوس ایضا نحس پورنماسی موجب مرگ و هلاکت و تزویج و نکاح از پروا تا چودس بهمه تتهه ها مستحسن است و در اماوس و پورنماشی ممنوع است و حسب جوگنی و دسا سول در دایرهٔ رجال الغیب پیشتر گذشت و حسب اظهار یکی از پندتان معلوم شد که این هردو نام خیالی و فرضی اند صرف بنابر ممانعت سفر و غیره لسمت معینهٔ آن مقرر کرده شده اینکه چنانچه رجال الغیب در اهل

اسلام امری قرار یافته است نزد اینها جوگنی و دساسول چیزی معین باشد و تزویج و انکاح بنظر ایام بروز شنبه و دوشنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه سعد و مستحسن است و بروز یکشنبه و سه شنبه نحس و ممنوع تا اینکه میگویند که اگر بروز یکشنبه نکاح کند زن فاحشه گردد و برای قطع کردن پارچهٔ نو و پوشیدن آن چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه نیک و مستحسن است و نیز گویند که در سفر و غیره به بودن چندرما یعنی قمر بمحاذات و پشت و چپ و راست هم اثری است پس در صورت محاذات سعد و نیک است و چپ و راست بین بین و بر پشت نحس و طریقهٔ دریافت آن آنست که از بروج دوازده گانه سه سه برج برای یک یک سمت موضوع اند پس قمر در هر برجیکه باشد از ان سموت معینه آن دریافت سازد پس حمل و اسد و قوس شرقی اند و جوزا و میزان و دلو مغربی و ثور و سنبله و جدی جنوبی و سرطان و عقرب و حوت شمالی و شهور دوازده گانه سال هم برای تزویج هم سعد اند و هم نحس سعد اینست ماگهه و نتیجه آن دولتمندی است پهالن نتیجه ان نیک است بیساکهه نتیجه آن عصمت زن است و برای شوهر نهایت بهتر است جیتهه

نتیجه ان مثل بیساکهه است اساده نتیجه آن ترقی اولاد است و در ماه
اگهن شاذ است که بعضی میکنند و ماههای چیت و ساون وبهادون و
کوار وکاتک و پوس نحس است و یکی از طرق اختیارات هنود
بنظر تتهه و ایام بروز است و پیشتر در مقصد اول مذکور شده
است که سه تتهه را یک یک نام نهاده اند پس بهمان
اسما بعضی در بعضی ایام سعد اند و بعضی بین بین و بعضی
نحس باین طریق سعد اینست که بروز جمعه نندا واقع شود
وبروز چهار شنبه بهدرا و بروز سه شنبه جیا و بروز شنبه
رکتا وبروز پنجشنبه پورنا وبین بین اینست که بروز سه شنبه
بهدرا واقع شود و بروز پنجشنبه جیا و بروز جمعه رکتا و
بروز یکشنبه یا دوشنبه پورنا ونحس اینست که بروز یکشنبه
یا سه شنبه نندا واقع شود وبروز جمعه یا دوشنبه بهدرا
وبروز چهارشنبه جیا وبروز پنجشنبه رکتا وبروز شنبه پورنا
ویکی از اختیارات آنها بار بیالا وکال بیالا است و انوقت های
معین است بروزهای معین که دران اوقات ازخانه حرکت
نمودن بغایت منع است و اگر حرکت کند بدانست ایشان
مبتلای آفتی شود لاکن عملی بران درمالک بنگاله بکمال مبالغه است و
درممالکت مغربی چندان معمول به نیست وآن این است که

مجموع روز را از طلوع تا غروب هشت حصه نمایند منجمله آن
بروز دوشنبه حصهٔ دوم و پنجم و بروز سه شنبه حصهٔ دوم
وششم و روز چهارشنبه حصه چهارم و پنجم و بروز پنجشنبه حصه
هفتم و هشتم و بروز جمعه حصهٔ سیوم و چهارم و بروز شنبه
یکم و ششم و هشتم را بار بیالا نامند و همچنین اوقات شب
را کال بیالا نامند بهمان ترتیب که در روز گذشت مگر این اوقات
باستثنای وقت صبح صادق و قدری بعد از غروب است
که برای ان حکم آخر است و درین هر دو وقت نوعی سفر وغیره
ممنوع نیست * ذیل * در بیان بعضی از احکام زجریات و تفألات
موافق عقیدهٔ اهل نجوم زجر بفتح زا معجمه و سکون جیم فال
گرفتن بمرغ باشد وچون بعضی از علامات واحکام آن محل خوف
است لهذا ممکن که بنظر ترسانیدن از ان مسمی باین اسم
نمودند وچون بسبب آن از عزیمت باز میمانند و زجر بمعنی باز داشتن
است بنظر آنهم تسمیه آن بان شده باشد و این امر از زمان
قدیم در اکثر اقوام رواج داشت و دارد که مدار جمله
امور از عظایم باشد یا صغایر بران داشته اند مشهور است
که امیه و هاشم دو برادر بودند که توامان متولد شدند و علی اختلاف
الاقوال پشت یا پیشانیهای ایشان باهم چسپیده بود پدر

ایشان عبد مناف بشمشیر هر دو را از هم جدا کرد اهل خبرت گفتند که میان اولاد این هر دو برادر همیشه شمشیر خواهد ماند و همچنین قصص و حکایات کثیره مرویست و چگونه گفته شود که از سلف تا خلف اقوال عقلا همه غلط و بی اصل محض است و از جملهٔ رسوم عرب است که اگر کسی از منزل خود بقصد حاجتی بیرون آید و مرغی از چپ او در آید و بجانب راست رود آنرا مبارک شمرند و بطلب آن روند و اگر از راست در آید و بچپ رود آنرا بد دانند و بان کار نروند

و جمعی از اعلام بعضی تاثیرات را در مصنفات و رسایل خود ذکر کرده اند مثل انکه جمع شدن گنجشک بر درختان و بانگ کردن آنها و آتش گرفتن زیر دیگ و ایستادن گاو روی بمغرب و یکپای را بالتمام بر زمین نه نهاده و گرگ با بادانی در آمدن و موش و مور را ذخیره خود از سوراخها بیرون انداختن و بانک کردن مرغان خانگی و خود را بسیار خاریدن و طوف کردن خطاف حوالی آب و بانگ کردن ایشان علامت باران دانسته اند و همچنین بانگ کردن مگس بسیار در خانه و برجستن گوسفند در چراگاه و نمودن روشنای چراغ بمشابهٔ ظلمت علامت سرما و همچنین بزیر آمدن

مرغان از درخت در آب غوطه خوردن علامت سرما و بارندگی دانسته اند بالجمله درین مقام بعضی احکام منقوله از حکمای یونان منقول می شود ارا طیس حکیم گوید چون گرد چراغ دایرها بینی دلیل کثرت آبها باشد و چون مرغانی که آبی نباشند در حوالی آب بسیار طوف کنند و خود را بر آب زنند دلیل سرما و باران باشد و همچنین چون کلاغ سیاه بانگ بلند زند و پرها سخت افشاند و گاو زنگوله دست لیسد و زاغ و خروس خود را در آب انداخته پر و بال خود را اغشته نماید دلیل باران است و احمد عبد الجلیل سنجری گوید که قسم ماهی دلفین که در ولایت منصورهٔ هند و ملتان میباشد و مشهور است که با آدمی انس و محبت تمام دارد چون بکنارهٔ دریا آید و خود را بمردم نماید دلیل سرما باشد و مورچه از زیر زمین چون تخم خود فرو تر برد دلیل صحو بود و چون مرغان بر غذا خوردن حریص و بسیار ساعی باشند زیاده بر عادت دلیل سرما باشد و کرمی سرخ که انراطین گویند و عوام گل خورده چون از زیر زمین بسیار بیرون آیند ایضا علامت سرما باشد و چون در فصل خزان زنبور بسیار جمع آیند سرمای سخت و نزول باران بسیار بود و محقق برجندی در رسالهٔ فلاحت آورده که در سالی که درخت فلفل و بلوط بسیار بار آورد زمستان آن سال

دراز گذرد و همچنین چون دراز گوش روی بمغرب بایستد
و زمین بدست بکاود و در آسمان نظر کند علامت درازی
زمستان است و مشهور است که علامه طوسی در حین
سفر بر آسیائی فرود آمد آسیابان گفت شب بدرون
آسیا آئید که باران خواهد شد خواجه التفات بسخن او نکرد از
اتفاقات در آن شب باران شد و در اثنای آن آسیا را پناه
گرفت و از آسیابان پرسید که این امر بچه علامت دانستی
گفت هرگاه دراز گوش سرگین با خرد و زمی اندازد تجربه من شده
است که بعد از آن باران میشود و تاج اکرم گوید که بعضی از
علمای فارس در کتب خود ایراد نموده اند که اگر کودکان بلهو و لعب
و بازی صولجان و رقص و سرود مشغول باشند دلالت
کند بر ارزانی و فراخی سال و کمی بیماریها و اگر ببینند که اطفال
از نی و چوب علمها ساخته باشند و الهٔ مثال آلات حرب
بدست گرفته باهم جنگ کنند یا بطریق لعب بر یکدیگر حمله کنند
دلیل بود بر ناگهان فتنه و فزع در آن ولایت و اگر بقصد لعب
از یکدیگر گریزند و پوشیده و پنهان شوند دلالت کند بر ظهور
دزدان و قاطعان طریق و مردم بدکار و علی بن زید طبری گوید که
اگر وحوش کوهی و صحرائی را ببینند که میل بآبادانی کنند بی سببی

دلالت کند که در انسال برودت هوا وسرما بسیار و بغایت بود و زمستان سخت و دراز گذرد و اگر گنجشک و هدهد بشب بانگ کنند وسرایند باران آید و اگر در روز کلاغ در طیران بانگ متتابع کنند دلیل باریدگی بود و اگر مرغان خانگی بی سبب بانگ کنند بنوعی که یکی از جوارح را در هوا می بینند دلیل آمدن باغی باشد و اگر بر روی آب غبار بینند دلالت بر موت و مرگ کند و اگر بیت در وقت غسل پا یهابر هم اندازد دلیل آشوب بود در ولایت دار المرز گویند چون غوک بر درخت صفیر زند و او را بزبان آنولایت داروک گویند یعنی محک درخت علامت باران باشد و ذکریا کمونی در کتاب عجایب المخلوقات آورده که اهل گیلان گویند که اگر شغال در روز فریاد کند علامت صحو است علی الخصوص که سگ از عقب بجواب در آمده فریاد کند و در ین امور مبالغه بسیار مینمایند و لهذا شاعری گوید

* بیت * از غایت ابلهی که در گیلان است * تقویم کتابهای شان شغالی چند اند *

و محقق برجندی در کتاب عجایب البلدان و خواند میر در کتاب حبیب السیر نیز اینمضمون را در خواص گیلان نقل نموده اند و باید دانست که اهل هند مدار احکام برین امور نهاده اند و اکثر عوام و اهل دیهات که مطلق

آشنا بعلوم نیستند چنان احکام مید هند که اکثر مطابق واقع میشود و باعث استعجاب میگردد و درین رساله بعضی احکام سند رجه کتب و پوتهی های ایشان مرقوم میشود در پوتهی نارا ینی نوشته است که اگر جانوری غیر مار و موش و ماهی جنس خود را بخورد دلیل قحط باشد و اگر بولایتی غیر آدمی با غیر جنس خود جماع کند دلیل خرابی آن ولایت باشد و اگر در وقت طلوع آفتاب سگ درمیان آبادانی گریه کند دلیل خرابی باشد و اگر در آخر روز رو بآفتاب گریه کند مزارعان را بد بود و اگر در حوالی نیم شب گریه کند مواشی را خوف بود و اگر بعد از سه پاس گریه کند بدی حال دختران باکره و زنان باشد و اگر بر بالای بسیار بلند گریه کند دلیل کثرت باران باشد و اگر درمیان آب رود و بگردد و باز بیرون آید و اندام خود بیفشاند و در وقت افشاندن آب خورد تا دوازده روز متعاقب باران باشد و اگر سگ با ماده گاو بازی کند نیکی و ارزانی غله باشد و اگر در وقتی که هندوان نعش خود را میسوزند سگ شروع در فریاد کند بزرگی در آن ولایت بمیرد و اگر سباع صحرائی بحوالی آبادانی آمده فریاد کنند و سباع اهلی با ایشان موافقت کنند لشکر بیگانه بآن ولایت آمده خرابی کند و اگر جانور دشتی بآبادانی آمده بچه کند دلیل

خرابی آن دیار است و اگر مادهٔ گاو پهای خود زمین بکاود دلیل
ملالت خلق بود و اگر نیم شب جهت آب وکاه فریاد کند و گوساله
نداشته باشد دلیل خوف امکان باشد از دشمن و اگر اندام
مادهٔ گاو تر بینند چنانچه از باران تر میشود و مویها برخواسته دلیل
بسیاری مواشی بود خلاصه اینکه درین پوتهی از ینقسم بسیار
مسطور است و دیگر کتب هم مملو باین اقسام اند و اختیارات
هم بهمین نهج بیشتر ملحوظ و مد نظر دارند و نسبت شخص
خاص و مکانی مخصوص هم آثار این امور بیان میسازند بنابر تمثیل
دو سه حکم ازینگونه هم مرقوم میشود چنانچه یکی از تفاٗل شخصی
باد از چاپاسه کند و آن بدین نهج است که اگر او آواز بالای
سر کسی کند آنکس دولت یابد و فتحیاب شود و از سمت مشرق
محال خطر باشد و از جانب نیرت که میان مغرب و جنوب
است زحمت و بیماری یابد و از سمت مغرب انتقاع بردارد و از
جانب بایب یعنی مابین مغرب و شمال آدم یابد و از جانب
شمال زن یابد و از جانب ایسان که گوشهٔ مابین مغرب و شمال است
موجب مرگ و هلاکت شود و یکی از اقسام تطیر عطسه کنند که
اگر کسی برکاری عازم باشد و دیگری عطسه کند از جمله کارها
احتراز واجب دانند و اینحکم عام است در جمله عزایم

را الا هفت کار ازان مستثنی است که اگر وقت عزم یکی
ازان هفت کار کسی را عطسه رو دهد آنها را بی مضایقه بعمل
باید آورد و آن کارها نشستن و خفتن و خیرات کردن و طعام
یا چیزی خوردن و پارچه پوشیدن و مباشره نمودن و تزویج
کردن باشد که اینجمله را عطسه کسی ضرر نمی تواند رساند و در
حالت بیماری یعنی شروع یا اشتداد آن وقوع عطسه سخت
بد است تا اینکه گویند که منهی مرگ است لکن عطسه پیران
و اطفال و عطسه که باختیار آورند اگرچه نهایت ممنوع و قبیح نیست
لاکن بهتر هم نیست بالجمله چون هر جنس احکام هندوان از صفیر
طیور و آواز جانوران و حرکات و اوضاع آنها و دیگر حوادث سفلی
مدار غایه و معظم ترین اعتبارات اند و دریخصوص کتب کثیره
بادله تجربیات تالیف شده اند تفصیل انهم از مبحث خارج است
* مقصد سیوم * در شرایع و عبادات اهل اسلام و آن
مشتمل است بریک مقدمه و شش مطالب * مقدمه *
در ماهیت اسلام و شرعیت عبادت انها و کیفیت و ماهیت
آن هم بطریق کلی بدان وفقک الله تعالی و اسعدک که
اسلام عبارت است از اذعان و ایقان وجود معبودی
بحق واجب بالذات واحد و بی شریک متصف بجمیع صفات

کمال و منزه از تمامی عیوب و منقصتهای جسمی و جسمانی
و مبرا از تغییر و زوال که خالق جمله مکونات و مخلوقات از علی
تا ثری است و تصدیق رسالت و نبوت محمد مصطفی رسول الله
صلی الله علیه وسلم با انچه آورد از قران و فرمود از اوامر و نواهی
و وعد و وعید و بشارت و نذارت و قصص و اخبار و جز آن
که خاتم رسل و افضل انها است و بعد تصدیق رسالت
گذاردن حق فرمان او تعالی جلشانه بانچه بواسطه پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم فرمود جزو تصدیق است یا علامت آن
و همین است عبادت وان نتواند شد الا باعتقاد داشتن
و بقلب آوردن بطوع و رغبت تفاصیل و جزئیات جمله انچه
بان مامور شد و بعد از زمان انحضرت صلی الله علیه وسلم
بصحت روایت بوسایط صحابه کرام و اهلبیت عظام و علمای
است دریافت شده و قلب را دو آله است یکی زبان و دیگر ارکان
پس اقرار باللسان و عمل بالارکان خواه بالذات یا به تبعیت
قلب علی اختلاف المذاهب هم جزو اسلام باشد یا علامت
آن و مبنا و منشای این اختلاف بر فرق اسلام از ایمان است
که نزد بعضی مابین انها نسبت عموم وخصوص مطلق است و نزد بعضی
باهم نسبت تساوی دارند و علی کلا التقدیرین انچه بدون حاجت

باین ہردو آنکہ است انرا اصول دین و اعتقادیات گویند و
مباحث انرا علم کلام نامند و ثانی را فروع دین و معاملات خوانند
و مباحث انرا کہ باکتساب از ادلہٴ تفصیلی است فقہ نامند پس
معاملات دو قسم باشد یکی مصروف داشتن زبان و ارکان
بگفتنی و کردنی دوم باز داشتن آن از ناگفتنی و ناکردنی و
مباحث ان از دو حال خالی نیست یا نفع آن نیل بمقاصد و
سعادت اخروی بود یا حفظ و انتظام امور دینوی اول را
عبادات و علم اخرت گویند و ثانی از سہ حال خالی نیست یا
مراد ازان حفظ شخص انسانی است یا حفظ نوع یا حفظ ہردو
اول را معاملات گویند و ثانی را مناکحات و ثالث را اجنایات
پس اطلاق لفظ عبادات و معاملات درین تقسیم موافق
تقسیم اول ازجنس اطلاق عام برخاص است و نباید فہمید کہ
عبادت مقصر باوقات معین و کردنی ازان ہمین ارکان اربعہ
کہ صوم و صلوٰة و حج و زکوٰة و متعلقات آن است و ناکردنی ترک
ہمین صغایر و کبایر محصور است بلکہ اگر خلوص نیت است و محض
فرمانبرداری مقصود است ہرفعل و ہرحرکت انسان و ہرترک
آن از بدو شعور تا رسیدن بامرنا گزیر و ضرور محسوب
بعبادت میتواند شد و ازین ہم بالاتر گوئیم کہ ہرگفتنی و کردنی

ابط

کمال و منزه از تمامی عیوب و نقصهای جسمی و جسمانی
و مبرا از تغیر و زوال که خالق جمله مکونات و مخلوقات از علی
تا ثری است و تصدیق رسالت و نبوت محمد مصطفی رسول الله
صلی الله علیه وسلم با انچه آورد از قران و فرمود از اوامر و نواهی
و وعد و وعید و بشارت و نذارت و قصص و اخبار و جز آن
که خاتم رسل و افضل انها است و بعد تصدیق رسالت
گذاردن حق فرمان او تعالی جلشانه بانچه بواسطه پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم فرمود جزو تصدیق است یا علامت آن
و همین است عبادت و ان نتواند شد الا باعتقاد داشتن
و بقلب اوردن بطوع و رغبت تفاصیل و جزئیات جمله انچه
بان مامور شد و بعد از زمان انحضرت صلی الله علیه وسلم
بصحت روایت بوسایط صحابه کرام و اهلبیت عظام و علمای
است دریافت شده و قلب را دو آله است یکی زبان و دیگر ارکان
پس اقرار باللسان و عمل بالارکان خواه بالذات یا به تبعیت
قلب علی اختلاف المذاهب هم جزو اسلام باشد یا علامت
آن و مبنا و منشای این اختلاف بر فرق اسلام از ایمان است
که نزد بعضی مابین انها نسبت عموم وخصوص مطلق است و نزد بعضی
باهم نسبت تساوی دارند و علی کلا التقدیرین انچه بدون حاجت

باین هردو آنکه است انرا اصول دین و اعتقادیات گویند و
مباحث انرا علم کلام نامند و ثانی را فروع دین و معاملات خوانند
و مباحث انرا که باکتساب از ادله تفصیلی است فقه نامند پس
معاملات دو قسم باشد یکی مصروف داشتن زبان و ارکان
بگفتنی و کردنی دوم باز داشتن آن از ناگفتنی و ناکردنی و
مباحث ان از دو حال خالی نیست یا نفع آن نیل بمقاصد و
سعادت اخروی بود یا حفظ و انتظام امور دنیوی اول را
عبادات و علم اخرت گویند و ثانی از سه حال خالی نیست یا
مراد ازان حفظ شخص انسانی است یا حفظ نوع یا حفظ هردو
اول را معاملات گویند و ثانی را مناکحات و ثالث را جنایات
پس اطلاق لفظ عبادات و معاملات درین تقسیم موافق
تقسیم اول از جنس اطلاق عام بر خاص است و نباید فهمید که
عبادت مقصر باوقات معین و کردنی ازان همین ارکان اربعه
که صوم و صلوة و حج و زکوة و متعلقات آن است و ناکردنی ترک
همین صغایر و کبایر مخصوص است بلکه اگر خلوص نیت است و محض
فرمانبرداری مقصود است هر فعل و هر حرکت انسان و هر ترک
آن از بدو شعور تا رسیدن بامر ناگزیر و ضرور منسوب
بعبادت میتواند شد و ازین هم بالاتر گوئیم که هر گفتنی و کردنی

اط

بوقتی و مصلحتی ممکن است که لباس ناگفتنی و ناکردنی پوشد
و بالعکس و ازینجا توان فهمید که عبادت نام گذاردن حق فرمان
بخلوص نیت و اطمینان و جمعیت است و فقط همین خم و پیچ
اعضا و باز داشتن معده از طعام و غذا و غیر ذلک که باتشتت
خاطر و پراگندگی نفس و اشتغال دل بجاها و مال عسب و افکار
بیسروپا و غیر صایب بعمل آید آنرا عبادت نتوان گفت
بلکه آن لعب در دین است و اهانة آن و انچه بمصلحت بران
مامور شده ایم که از همین حرکات و سکنات چند ساقط
الذمه شدیم معنی آن اینست که حکم شمشیر از سر ما برخاست
چه اجرای حکم شرع بر ظاهر است نه اینکه بسبب گذاردن
حق فرمان عند الله بری شدیم و این مقامی است که عامی
پسند نیست و وسعت بیان را درینجا حصری معین نه لاجرم
انچه موضوع این رساله است بانسو رخ میکنم پس معلوم
شد که عبادت بدو نهج است یکی بعمل و دیگر بترک دهر
یکی را ازینها مدارج و درجات است از وجوب عمل وعدم وجوب
ان وشدت ممانعت وعدم شدت آن چه امر بفعل یا قطعی
الثبوت است یا نه اول را فرض گویند و تارک آن سلا
عاصی و انکار را کافر باشد همچو صلوات پنجگانه و صوم رمضان

و زکوة و حج بایست الله و غیر ذلک و فرض هم دو گونه است یکی
انکه از ادای یکی دیگری ساقط الذمه شود وانرا فرض عین
گویند چنانکه در اسلهٔ مذکور ه است و دیگری آنکه چنین
باشد و آنرا فرض بالکفایه گویند مثل صلوة جنازه و غیره و ثانی
یعنی انکه امر بفعل آن قطعی الثبوت نیست یا بترک آن آدمی
معاقب باشد یانه اول را واجب گویند و تارک آن کسلا و
انکار امرد و عاصی باشد مگر عصیان ثانی اقوی از اول باشد
همچو صلوة و تر نزد کسانی که واجب است ثانی یعنی انکه بترک
آن معاقب نباشد یا بر فعل آن حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم مواظبت فرموده اند و بترک آن احیانا یانه اول
را سنن هدی و سنن موکده و رواتب گویند مثل دو رکعت
نماز بعد ظهر و مغرب و عشاو دو رکعت قبل فجر و چهار رکعت
قبل ظهر و ثانی را مستحبات گویند مثل چهار رکعت نماز قبل
عصر و قبل عشاو فاعل و مودی هر چهار از اقسام امر یعنی
فرض و واجب و سنن و مستحبات اگر محض با طاعت امر
و بی ریا باشد مثاب است بحسب مدارج آن و همچنین
حکم بترک یا قطعی الثبوت است یانه اول را حرام گویند و فاعل
آن عمدا با عتقاد حرمت آن عاصی و مستحل آن کافر باشد

مثل زنا و شرب خمر و غیر آن و آنکه حکم بترک آن قطعی الثبوت
نیست بفعل آن آدمی معاقب گردد بیانه اول را مکروه تحریمی
گویند مثل مکروهات که در صلوة است و فاعل آن باعتقاد کراهت
و عدم کراهت هر دو عاصی باشد و عصیان ثانی اقوی از
اول است و آنچه بفعل آن معاقب نگردد آنرا مکروه تنزیهی
گویند و بفعل آن آدمی دور از ادب باشد مثل خوردن سور
گربه و مانند آن و تارک این همه ممنوعات باوصف قدرت
و اختیار و خواهش نفس و فقدان مانعی دیگر اگر محض بنظر اطاعت
حکم است مثاب و ماجور گردد بحسب مدارج و این تقسیم
حسب رای ابی حنیفه رحمة الله علیه است و دیگر مجتهدین
فرض و واجب را از یکجنس شمارند و حرام و مکروه تحریمی را
از یکجنس و مسلم بعد درستی اعتقاد بشهادت وحدانیت
خدا و تصدیق رسالت اگر از گذاردن حق فرمان کسالة و بخواهش
نفس لا انکار او اهانة تقاعد و تقصیر نماید مذنب و فاسق است
و ذنوب را باعتبار مدارج مامورات و منهیات دو قسم
ساخته اند کبایر و صغایر و باصرار بر کبایر بحدیکه خوف عقاب از
دل بریزد و آنرا وقعتی نه نهد آدمی بسرحد کفر میرسد و بهمین
نهج باصرار بر صغایر مرتکب کبیره شود و نزد معتزله بارتکاب کبیره

کافر گردد و نزد خوارج بارتکاب صغیره هم کافر شود و کبایر معدود اند باختلاف روایات اصح آنست که هفده اند یعنی شرک بالله تعالی و اصرار بر معصیت و نومیدی از رحمت خدا یتعالی هرچند گناهان بیشمار دارد و ایمن بودن از مکر و غضب الهی هرچند طاعت بسیار دارد و شهادت دروغ و دشنام مسلمان بالغ و آزاد بچیزیکه او را از ان خبر نباشد و سوگند بدروغ به نهجیکه حق را باطل و باطل را حق گرداند و سحر کردن و خمر خوردن و مال یتیم خوردن و سود گرفتن و خوردن و زنا و لواطه کردن و آدمی کشتن بناحق و فرار از جنگ کفار و قتیکه تقابل فیتین باشد و آزردن مادر و پدر و بعضی کسان غیبت کردن و ترک صلوة عمدا و در حرم مکه صید کردن و خون ریختن و انرا حلال دانستن نیز از کبایر شمرده اند و بعضی کسان بعضی دیگر هم افزوده اند مثل بغاوت از امام برحق و غیر ذلک و ورای آن جمله صغایر اند و نیز باید دانست که ترک هر مامور به و فعل هر منهی عنه هرگاه جریمه باشد پس از دو حال خالی نیست یا ضرر آنجریمه فقط بذات مباشر راجع است یا عاید است بدیگران و سزاوار است که اضعف قسم دوم از اشد قسم اول شدید تر باشد بلکه اگر مباشرت امری از مامورات یا بترک چیزی

از منہیات که موجب ثواب باشد اگر ضرری به نسبت دیگری
برسد و مباشر محض به خلوص نیت و اراده حفاظت شخص
متضرر منه به تحصیل ثواب رخ نکند بلکه عقابی برخود گوارا
داشته احتراز از فعل مامور به یا ترک منهی عنه کند حصول
ثوابی مماثل انچه فوت کرد بلکه ازید ازان و عفو عقابی که
ازان احتراز برخود گوارا کرد مرجو و متوقع است و همین معنی
است انچه پیشتر گفته شد که میتواند شد که بوقتی و مصلحتی
مامور به لباس منهی عنه پوشد و منهی عنه صورت مامور به گیرد
و بصورت فرضی که بیان میشود یقین است که طبع سلیم آنرا
بدون مجادله و معارضه مقبول خواهد داشت مثلا شخصی بنماز
مشغول است و نابینائی آنجا هست که اگر این مصلی حفاظتش
نکند و مشغول بنماز باشد بچاه افتد و اگر بحفاظتش پردازد نماز
فوت شود پس لامحاله برین مصلی ترک صلوة و حفاظت نابینا
واجب باشد و نماز را قضا کند والا عاصی گردد و مرتکب حرام
نه مصلی مودی فریضه و اینجا کردنی ناکردنی شد و اگر بادشاهی
ماجد و ظالم ببادی از دیانت داران ساقط شده رئیس
آنجا را مامور کرد که فلان بی گناه را بکشد و اگر نکشد تمام
شهر را قتل سازند پس جهت حفاظت جانهای کثیره

قتل یک نفس روا بود بانکه واجب گردد و تارک ان عاصی باشد پس ناکردنی کردنی شده پکنذا بسیاری از صور تهام مثال آن پیدا میشود که بر از کیا مخفی نیست و قریب آن در بعضی از احادیث هم وارد شده و بعضی از جرایم ناکردینها صرف متعلق بقلب است و زبان و ارکان را دران مداخلت نیست مثل حسد و بغض و ریاو غیر ذلک و چون حکم شرع بر ظاهر است بدون ظهور متفرعات و سببات آن از زبان و ارکان بظاهر مواخذه بدان نیست لاکن صحت ایمان موقوف بر ترک و اخراج آن از قلب است ولهذا آنرا مهلکات خوانند و تفصیل آن از کتب طریقت معلوم شود

* مطلب اول از مقصد سیوم * در عقاید اسلامیه یعنی اشاعره از اهل سنت و جماعت و امامیه اثنا عشریه و عقاید اولا بطریق اهل سنت صرف نفس مسایل بترک دلایل بیان کرده شود و هر جا که امامیه و غیره دران عقاید مخالفت کرده اند بان تصریح رود بتصدیق دل که نوعی شک و تذبذب را بان راه نباشد عقیده باید داشت که خدایتعالی معبود بحق و یکی است بی همتا و بی مانند و بی زن و بی فرزند و بی نیاز و بی انباز باسما و صفات از وجود و هستی و جز آن مشابه بخلق نیست و خلق نیز باسما و صفات مشابه او نیست

همیشه بود و همیشه باشد و هیچ چیز غیر او از آسمانها و زمین ها و عرش و کرسی و لوح و قلم با او نه بود پس همه را بکمال قدرت خود او از عدم بوجود آورد و نه جسم است و نه جوهر و نه عرض بلکه آفریننده همه اجسام و جواهر و اعراض او ست نه ضدی دارد مخالف خود در حکم و جز آن و نه ندی موافق اطلاق کی و کجا و چند و چون و چگونه در ذات و صفات او محال باشد اول است در عین اخریت و آخر است در عین اولیت پیدا است در عین پنهانی و پنهان است در عین پیدائی هرچه عقل و فهم و وهم کسی از خلایق تقاضای آن کند و بخاطر کسی در آید و تصور کند ایزد تعالی ورای آن آفریننده و خدا و ند آن باشد و بهر صفتی و اسمی که خود را بآن در قرآن و بر زبان پیغمبران یاد کرد موصوف و مسمی است حی است بحیوة و عالم است بعلم و مرید است بارادت و سمیع است بسمع و بصیر است به بصر و متکلم است بکلام و همچنین در جمله صفات و لیکن در هیچیکی از ینها بجا نماند و در ین صفات امامیه را اختلاف است که نزد آنها خدا یتعالی موصوف بجمله این صفات است لکن حیوة و سمع و بصر عین صفت علم و قدرت است و رای آن صفتی دیگر نیست و همچنین دیگر صفات و مرجع و مال آن همان

همان است که معتزله گویند که ایزد تعالی حی است نه بحیات
و عالم است نه بعلم و قادر است نه بقدرت و مرید است
نه بارادت و سمیع است نه بسمع و بصیر است نه ببصر انتهی
و هیچ عقل بکنه حقیقت و کیفیت اسما و صفات او نتواند
رسید و حق تعالی مستوی است بر عرش نه باستوائی که
مفهوم خلایق است از نشستن و خاستن و تکیه زدن و غیر آن
بلکه باستوائی که او داند و او خواهد و لایق حضرت او باشد
و قرآن کلام اوست و صفت او و غیر مخلوق و آنچه در مصحفات
نوشته است و در سینه ها محفوظ است و بزبانها خوانده می شود
آنهم قرآن است و امامیه را درین باب همچو معتزله خلافست
است گویند که حرف و صوت آدمی حادث است و مخلوق پس
مکتوب فی المصاحف و مقرو علی الالسنه و محفوظ فی الصدور
مخلوق باشد و کلام الهی نباشد و مذهب صحیح از اهل سنت
آنست که خوض درین باب نباید کرد که حروف و اصوات قران
حادث است یا نه چه درین باب نصی وارد نشده و همچنین
دیگر کتب منزله بر رسل و خدای تعالی خالق خلق است و هم خالق
افعال او بلا واسطه و خلق را بعد پیدا کردن افعال او قادر
کند بر کسب آن و امامیه و معتزله گویند که خدای تعالی خالق

افعال ما نیست بلکه ما خود افعال خود را پیدا کنیم انتهی و خدای تعالی
روز قیامت در بهشت دیدار خود خواهد نمود و بوستان و آنها
بهمین چشم سر خواهند دید چنانچه ماه شب چهارده را بینند بدون
مقابله و مواجهه و بدون احاطه پس و پیش و فوق و تحت و
یمین و یسار بلکه چنانکه او خواهد و او داند و او نماید و امامیه را
باهمه معتزله درین باب خلاف است که نزد ایشان رویت
او تعالی بچشم سر مطلقا جایز نیست انتهی و طاعت موجب
ثواب نیست و عصیان علت عذاب نباشد بلکه اگر او خواهد
مطیع را بدوزخ فرستد و عاصی را بهشت سراسر عدل
او باشد و اگر مطیع را به بهشت برد و عاصی را بدوزخ بدون
استحقاق آنها محض برافت و کرم و غضب و قهر او باشد
و امامیه و معتزله گویند که طاعت علت ثواب است و عصیان
علت عقاب و واجب است و مقتضای عدل اوست که
مطیع را مثاب دارد و عاصی را معاقب انتهی و هیچ چیز
بر خدای تعالی نسبت بما واجب نیست انچه خواهد بکند عین عدل
است و انچه خواهد نکند سراسر رحمت است و امامیه گویند
انچه اصلح برای ماست بر خداوند تعالی واجب است که کند
و انچه غیر اصلح برای ماست ضرور است که ترک کند انتهی

غیر ذات او تعالی آنچه در عالم علوی و سفلی است از همه
اشیا عدم هم سابق است و هم لاحق پس نبود که بخواهش
وقدرت او بوجود آمد و هم بخواهش و قدرت او معدوم
خواهد شد و نبوت و رسالت حق است و جمله انبیا و رسل
برای دعوت و هدایت خلق از طرف خالق مخلوق شدند
و افضل و اکمل و بهتر و مهتر ایشان پیغامبر ما محمد مصطفی است
صلی الله علیه وسلم که رسالت بر وختم است و بعد از ان
هرگز تا ابد الابدین هیچ پیغمبری مبعوث نخواهد شد و طاعت
او فرض عین است و مخالفت و انکار او کفر محض و امر او
واجب حتمی مگر اینکه دلیل ندب و اباحت یافته شود و افعال
او سنت است و او را مخصوص گردانید خدایتعالی بمعراج
در بیداری نه در خواب از مکه تا بیت المقدس بسواری
براق و از انجا باسمان ها برده و مبعوث شد بر کافهٔ مخلوقات
از جن و انس و شفاعت او عاصیان امت را حق است
و همچنین شفاعت اخیار امت او از اهل بیت عظام
علیهم السلام و مشایخ کرام و امام برحق بعد رسول الله
صلی الله علیه وسلم و خلیفهٔ او بلا فصل به نصب خلق ابوبکر
است پس عمر پس عثمان پس علی رضی الله عنهم اجمعین

و فضیلت آنها مابین خود ها یعنی کثرت ثواب عند الله بنظر
ترویج دین و اشاعت اسلام به ترتیب خلافت است و نزد
امامیه امام برحق بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم بلافصل
بنص خدا و رسول علی مرتضی علیه السلام است و دیگران
بغصب و بدون استحقاق مباشر آن شدند و هر که بیعت
با دیگران نمود تجاوز از حق نمود یا بمصلحت تقیه کرد انتهی و
اهلبیت عظام و صحابه کرام وازواج مطهرات پیغمبر ما صلی الله علیه
وسلم افضل واشرف جمله اهلبیت وصحابه وازواج دیگر پیغمبران اند
و در مشاجرات و منازعات که فیما بینهم واقع شد خوض نباید
کرد و انها را بحق صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نیل
سعادت اخروی زیاده تر از دیگران باید فهمید و در عصاة انها خوض
نباید کرد که خداوند تعالی مالک است هرچه خواهد بکند مگر اینقدر
باید فهمید که هر که با امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه
محاربه برخاست امیر المومنین برحق بود و دیگران برخطا یا باطل
و نزد امامیه جمله صحابه بجز از اشخاص چند که به انست انها مطیع
و موافق اهلبیت علیهم السلام ماندند به بیعت نمودن با دیگران راه
خلاف با ایمه معصومین پیمودند و بعضی عاصی شدند و بعضی کافر
و مذهب متقدمین ایشان اینست که مخالفوه فسقه و محاربوه

کفرة یعنی آنها که فقط خلافت علی علیه السلام نمودند فاسق اند
و آنها که محاربه و جنگ با او نمودند کافر اند و بالجمله از همه آنها بجز
معدودی چند تبری و بیزاری دارند انتهی و کرامت اولیاء الله
از خوارق عادات مثل طیران بر هوا و مشی علی الماء و غیر ذلک
حق است و قیامت و بعث و نشر دران همین اجسام و صور
و گذشتن بر پل صراط که باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر است
و حساب اعمال نیک و بد و میزان جمله حق است و عصاة
امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مخلد فی النار نباشند و وجود
ملایکه و مدارج آنها نزد خدا تعالی در عالم خود شان حق است و ثابت
و واقع مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جمله عرش
و کروبیان و چهار فرشته که دو بشب و دو بروز یکی بر یمین و یکی
بر یسار هر آدمی موکل است که اعمال نیک و بد آنها مینویسد و آنها
را کرام الکاتبین خوانند و این ملایکه بصورتیکه خواهند بر انبیا و اولیا
ظاهر شوند والله اعلم بالصواب * مطلب دوم از مقصد سیوم *
در عبادت صلواة و آن عبارت است از حمد و ثنای خداوند
تعالی و شکر نعمهای او و شهادت وحدانیت او و رسالت
پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و درود و سلام برو و دعای هدایت
و مغفرت خود بنوعی خاص که شارع بدان امر فرموده از خشوع

وخضوع که بحز وضع مذکوره وضعی دیگر اعلی وافضل ازان برای
این مطلب ممکن ومتصور نیست وان رکنی اعظم از ارکان
مسلمانی است در حدیث صحیح واقع شده * الصلوة عماد
الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن هدمها فقد هدم الدین
یعنی نماز ستون دین است کسیکه برپا کرد اورا برپا کرد دین را و
کسیکه هدم کرد آنرا هدم کرد دین را ولهذا بیک قول از امام شافعی منقول
است که اگر کسی یک نماز از نمازهای پنجگانه عمدا بی عذر معقول
ترک کند تا اینکه وقت آن آخر شود کشتنش لازم است و بقولی دیگر
از و بترک چهار نماز اول اورا بگویند که توبه کن اگر اصرار
کند وگوید که نماز فریضه است لکن نمیگذارم آن وقت اورا بکشند
و بعضی گفته اند بشمشیر گردنش زنند و بعضی گویند سر شمشیر در
پهلوی او خلانند تا اینکه توبه کند یا بمیرد و چون کشته شود غسل وکفن
دهند و برو نماز گذارند و بگورستان مسلمانان دفن کنند لیکن اثر قبر را
ناپدید کنند و بمذهب احمد حنبل تارک صلوة بقولی کافر است پس
برین تقدیر غسل وکفن و دفن او در مقابر مسلمانان نباید ونماز جنازه
بر وهم نشاید و یک قول او موافق مذهب شافعی است و بمذهب
مالک تارک صلوة را حبس کنند چند روز بگویندش که توبه
کند تا سه بار و به نوبت چهارم اورا بکشند اما نزد ابیحنیفه

تارک صلوة را کشتن نشاید ولاکن امام را باید که به تعزیر بضرب
تازیانه کمتر از حد واجب او را معاقب سازد و مذهب امامیه موافق
مذهب امام مالک است بالجمله تاکید این عبادت بنسبت
جمله عبادات زاید واقع شده و از مسلم گاهی و بعذری ساقط
نشود حتی که اگر طاقت حس و حرکت ندارد بایمای چشم ادا
کند الا از زنان بوقت حیض و نفاس ساقط شود و لهذا در شان
آنها ناقصات دین وارد شده یعنی دین آنها که صلوة است بوقتی
بسقوط نقصان می پذیرد و اگر کسی نماز پنجگانه بیگذارد ولاکن فرض از سنت
نمی شناسد بعضی گفته اند هیچ نمازش محسوب نشود و قضا
بر وی واجب گردد و بعضی گویند اگر در همه نیت فرض کند رواست
لاکن باجماع اقتدا بچنین شخص جایز نباشد الا بمذهب ابیحنفیه
مثل او را و همچنین کسیکه ارکان فرایض هر نماز و هر رکعت
نداند موجب فساد نماز است بمذهب صحیح و اقتدای او عالم
را روا نباشد پس هیچ مسلمانی را نشاید که در آموختن
ارکان فرایض نماز تقصیر و تهاون نماید و ذکر تاکیدات و
فضایل آن از موضوع این رساله دور می افگند لهذا از ان
سور و گردانیده شروع بمباحث ضروری آن که همگی در پنج
فصل یاد کرده آید میشود * فصل اول * در طهارت که یکی از

شرایط جواز صلواة است وبدون آن نماز درست نباشد و
درین فصل چند مباحث است * بحث اول * در بیان اعیان
نجسه بدانکه طهارت عبارت است از ازالهٔ نجاست حقیقی
از بدن و جامه و جای نماز باب شستن و آنچه قایم مقام آنست و ازالهٔ
نجاست حکمی از بدن بوضو و غسل اما نجاست حقیقی نزد ابیحنیفه
دو قسم است مغلظه و مخففه و قدر یکدرهم از نجاست مغلظه بیش
او معفو است یعنی اگر بدون شستن آن نماز گذارند جایز باشد
و این امر در نجاستهای قابل وزن بوزن درهم معتبر است که یک
مثقال باشد و در نجاستهای مائی بمساحت آن و آن بمساحت
مربع مقدار عرض کف باشد و از نجاست مخففه مقدار ربع
ثوب یا ربع عضو معفو است لاکن نفت نجاست معتبر است
در بدن و جامه و در آب هرانچه از مغلظه و مخففه اقد قلیل باشد
یا کثیر آنرا نجس کند و نزد دیگر ائمه اهل سنت نجس همین
یکقسم است و به بودن قلیل و کثیر آن بر بدن یا جامه نماز جایز نباشد
و همچنان نزد امامیه انچه نجس است از قلیل و کثیر آن احتراز
باید مگر خون سوای خون حیض و نفاس که یکدرهم از ان
معفو است و همچنین خمر نزد بعضی کسان که آن را نجس دانند
مقدار یکدرهم آنهم معفو است اما یکی از اقسام نجاست مغلظه

نزد ابی حنیفه بول و غایط انسانست صغیر باشد یا صغیره و طعام خورده یا نه و شافعی و مالک و احمد حنبل بول قایل طفل صغیر را که هنوز طعام نخورده است گویند که صرف بریختن آب پاک گردد و نزد امامیه بول دختر صغیره قبل از طعام خوردنش نجس است شستن آن واجب است و بول پسر صغیر بریختن آب پاک میشود * دیگر * منی و مذی وودی ووذی انسان نزد ابی حنیفه و مالک شستن منی واجب است و اگر خشک شود بمالیدن آن نهجیکه جمله اجزایش دور شود پاک گردد لیکن باز اگر بان رطوبتی رسد نجاستش عود کند و نزد احمد حنبل و شافعی منی آدمی پاک است لیکن اگر بعد بول سکیه استنجا پچیز طاهر نکرده است برآید بسبب مجاورت با نجس شستن آن واجب گردد * دیگر * خون و ریم و هر متغیری که از باطن حیوان غیرما کول ظاهر شود سوای عرق و شیر که دران نجاست خفیفه است نزد ابی حنیفه الا بمذهب مالک که جمله طاهر است * دیگر * خمر و احتیاطا انچه در حکم آنست و نزد امامیه در خمر و جمله مسکرات اختلاف است بعضی طاهر گویند و بعضی نجس و باتفاق روایت کنند که اگر خمر در ظرفی بمکانی باشد دران مکان نماز جایز نباشد * دیگر * جمله اجزاء

سگ و خوک و هر حیوان که گوشت آن حرام است زنده
باشد یا مرده و هرچه از ایشان برآید و ظاهر شود سوای استخوان
و پشم غیر خوک که نزد ابی حنیفه طاهر است و بمذهب مالک
جمله اجزاء جمله حیوانات غیر ماکول سوای بول و سرگین و خون و منی
انسان پاک است * دیگر * هرچه از پس و پیش جمله
حیوانات برآید سوای بچه و بیضه آدمی و حیوانی که گوشت
او خورده شود و سوای بول حیوانات ماکول اللحم که نجاست
خفیفه دارد و نزد ابی حنیفه و بمذهب مالک و احمد حنبل طاهر است
و بول اسپ و پیخال طیور غیر ماکوله نزد ابی حنیفه نجاست خفیفه
دارد و پیخال طیور ماکوله طاهر است سوای مرغ خانگی و بط و مرغابی
که اینهم نجس عین است و نزد دیگر ائمه بول اسپ و پیخال طیور
ماکوله باشد یا غیر ماکوله همه نجس است و نزد امامیه بول جمله
حیوانات ماکوله و بول و سرگین اسپ و اشتر و خر و الاغ
و پیخال جمله طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله و همچنین بول طیور
که بعضی میکنند مثل شب پره وغیره باتفاق طاهر است الا بعضی
از علما بول و پیخال طیور غیر ماکوله را نجس دانند و سرگین
حیوانات غیر ماکوله دیگر که دم سایل داشته باشد باتفاق
نجس است * دیگر * آب دهن جمله حیوانات غیر ماکول سوای

عظم الحیوانات سوی الخنزیر طاهر علی ما ذهب الیه ابو حنیفة رح

آدمی و گربه و سوای اشتر و خر که آب دهن آنها مشکوک
است و احتراز از ان اولی تر و بمذهب مالک و امامیه آب دهن
جمله حیوانات غیر ماکول طاهر است پس آنچه با عیان نجسه
مذکوره بالا نجس شد شستن آن منحصر است بر آب پاک
غیر مضاف بچیزی نزد شافعی و مالک و احمد حنبل و نزد ابی حنیفه
بهر چیز مائی طاهر که قابل فشردن است مثل سرکه و گلاب
و مانند آن هم شستن جایز است و اما انچه قابل فشردن
نیست مثل دهنیات و افسرده و غیره شستن از ان جایز نیست
و نجاستیکه دیده می شود اگر بشستن زوال عین و آثر آن شود
طاهر می گردد اگرچه یکمرتبه شوید و اگر از سه بار شستن هم
اثر زایل نگردد تا هر قدر که زایل گردد بشویند لاکن اگر زوال
اثر بدون شستن بچیز دیگر مثل صابون و غیره نشود پس
بصابون و غیره شستن ضرورت ندارد فقط تطهر باب کافی
است و اگر نجاست غیر مرئی است پس بمذهب ابی حنیفه
سه بار شستن و هر بار افشردن چیزیکه قابل افشردن
است و در آخر مبالغه در ان بقدر طاقت بحدی که اگر بگذارند
آب سیلان نکند لازم است و در انچه قابل افشردن نیست
سه بار شستن و هر بار خشک شدن آن تا این حد که تقاطر

موقوف نشود ضرور است و امثال آهن شفاف غیر منفش
وغیره که نجاست دران ورنه آید بمسح بخرقه طاهره خواه نجاست
تر باشد یا خشک ومنی بمالیدن ومثل زمین بخشک شدن وزوال
آثر برای سجده بران نه برای تیمم و سرکین وغیره بسوختن و خاکستر
شدن وخمر بسرکه مستحیل شدن و چرم حیوانات بدباغت
وغیره و پنبه اگر کم از نصف نجس و باقی طاهر باشد مجموع
از نذف نمودن هم بمذهب ابی حنیفه طاهر شود و بمذهب
امامیه چیز نجس را اگر در آب جاری و چاه وگر اندازند اگر
آب بمحل نجاست رسد و زوال عین آن شود حاجت بافشردن
نیست و اگر آب قلیل باشد در نجاستهای غیر مرئی مثل بول
وغیره دو بار شستن و افشردن باید و اگر نجاستهای مرئی
است یکبار شستن و افشردن کافی است و اما نجاست
حکمی دو نوع است یکی مغلظه که موجب غسل است و دیگر
غیر مغلظه که موجب وضو است و آنرا حدث گویند و موجب غسل
زنده را سه چیز است نزد اهل سنت باتفاق جنابت و
حیض و نفاس و نزد امامیه بقول بعضی از انها پنج چیز است سه همین
دیگر استحاضه مع مس انقطنه و مس میت آدمی قبل الغسل
* بحث دوم * در بیان جنابت و آن بدو وجه است یکی

به برآمدن منی از پیش آدمی بلذت و انتشار آلت و
جستن بقوت نزد ابیحنیفه و مالک و بنزد شافعی و احمد
حنبل بیرون آمدن منی از پیش مرد بهروجه که باشد و از پیش
زن بلذت دوم غیبت حشفه در قبل یا دبر مرد و زن برای
هردو از فاعل و مفعول وجنب ممنوع است از پنج چیز از نماز
وانچه بحکم آنست مثل سجده های مشروع دوم طواف
سیوم خواندن قرآن مطلقا وبمذهب مالک زیاده از دو آیت
چهارم مصحف بدست یا بهر عضوی دیگر مس کردن پنجم
دخول در مسجد بمذهب ابیحنیفه و درنگ نمودن دران
نزد دیگران و نزد امامیه خواندن قرآن مطلقا جایز است سوای
چهار سوره عزایم که سوره لقمان وحم سجده و والنجم واقراء
است وعبور در مسجد درست است وخواب نمودن دران
هم جایز است نزد بعضی و اصح عدم جواز خواب کردن است
و مس مصحف درست نیست لیکن اگر فقط ورق بگرداند
یا دیگرکسی ورق گردانیده دهد و جنب بخواند جایز باشد
* بحث سیوم * در بیان حیض و نفاس و استحاضه حیض
خونی است که از پیش زن حسب عادت می آید و اقل
مدت آن نزد ابیحنیفه سه شبانه روز است و اکثر آن

ده شبانه روز و هرچه کمتر از اقل مدت و بیشتر از اکثر مدت
بیند استحاضه است نه حیض و نزد شافعی و احمد حنبل اقل مدت
حیض یک شبانه روز است و نزد مالک یک دفعه که بیند اقل
مدت حیض است و اکثرش پانزده شبانه روز است نزد
هرسه و غیر آن استحاضه باشد و اقل مدت طهر یعنی ایام
فاصل بین الحیضین پانزده شبانه روز است و اکثرش حدی
ندارد و واقع در بیشتر زنان شش یا هفت شبانه روز
مدت حیض است و بست و چهار یا بست و یک روز مدت
طهر و هر رنگی که در ایام عادت زن به بیند از سیاهی و سرخی
و تیرگی و زردی جمله حیض باشد و در ورای ایام عادت نزد
ابی حنیفه و مالک هم حیض است اگر مکرر باشد و نزد شافعی
و احمد حنبل خون حیض سیاه و غلیظ می باشد اگر پیش از
عادت در زمان مدت حیض باین صفت باشد حیض است
والا استحاضه و نزد امامیه اقل مدت حیض سه روز است
و اکثر آن ده روز و اقل مدت طهر ده روز و اکثرش را
حد نیست و خون حیض نزد آنها سرخ است مایل بسیاهی پس
اگر زرد در ایام عادت بیند حیض باشد و در غیر ایام معتاد
استحاضه و برای حایضه همان ممنوعات است که برای جنب

است به جمله مذاهب بزیادت اینکه قضای نماز برا او واجب نیست و صوم هم ترک کند لاکن قضای آن ضرور باشد و مجامعت هم ترک کند و نزد امامیه حنا کردن دست و پا نیز حایضه را ممنوع است و بعضی گویند که مکروه است و اگر کسی باوصف علم بحرمت جماع در حیض مرتکب آن شود سوای توبه و استغفار بر و چیزی نیست و مستحب است که یک دینار یا نصف آن تصدق کند و نزد امامیه تصدق یک دینار اگر در اول حیض قربت کند و نصف دینار بقربت در وسط حیض و ربع دینار باخر آن واجب گردد و بعضی گویند سنت است و نفاس خونی است که بعد از ولادت از پیش زن برآید و اقل مدت آنرا حدی نیست و اکثر آن بمذهب ابیحنیفه و احمد حنبل چهل شبانه روز است و نزد شافعی و مالک شصت شبانه روز و جمله احکام آن مثل احکام حیض است و نزد امامیه اقل مدت نفاس ده روز است و کمتر ازان هم میتوان شد و اکثر آن ۱۸ هجده روز و زیاده از ۱۸ هجده روز بمذهب ایشان روایات آمده مگر محمول بر تقیه است و اما استحاضه اگر در ایام حیض باشد حکم آن حکم حیض است و در غیر ایام حیض نماز روزه میباید کرد و صحبت هم جایز است لاکن برای هر نمازی وضوی تازه باید کرد مثل کسیکه او را سلس البول است

است یا نزد ابیحنیفه مثل کسیکه خون از جراحت او قطع نشود
یا دایم السلس باشد و بمذهب ابیحنیفه ازان وضو هرقدر
از فرایض و نوافل که خواهد در وقت آن نماز ادا کند و نزد شافعی
و احمد حنبل برای هر فریضه وضوی علیحده میباید کرد و باتفاق وضو بعد از
درآمدن وقت کنند قبل آن و نزد امامیه زنرا باید که در ایام
استحاضه فرجش از پنبه پر کند و بران خرقه بندد پس اگر خون اینطرف
پنبه نباید برای هر نماز وضوی تازه کند و پنبه تازه گیرد و فرج بشوید
و اگر خون اینطرف پنبه سوراخ کرده ظاهر شود سیلان نکند که از
خرقه بگذرد و برای نماز صبح یک غسل بکند و برای دیگر نمازها وضوی
تازه کرده باشد و اگر خون غلبه کند و از خرقه بگذرد نماز شب و نماز
صبح بیک غسل بکند و ظهر و عصر بیک غسل نماز ظهر را اندک
تاخیر کند و عصر را تعجیل و نماز شام و نماز خفتن بیک غسل شام
را اندک تعجیل کند و خفتن را تاخیر * بحث چهارم * در کیفیت
غسل چون معلوم شد که در نجاست حکمی مغلظه غسل فرض است
پس کیفیت آن باید دانست که نزد ابیحنیفه سه چیز در غسل
فرض است آب در دهان کرده تا حلق رسانیدن و آب در بینی
کردن و شستن جمیع بدن معه تنهای موی بر وان کردن آب بران و نزد
شافعی دو فرض است نیت باین کیفیت که غسل میکنم برای

دفع جنابت وحدث و مباح شدن نماز و بمذهب مالک پنج
است نیت و مضمضه و استنشاق و رسانیدن آب بر جمله بدن و
مالیدن آن و بمذهب احمد حنبل چهار فریضه است سوای مالیدن
بدن و سنتهای غسل آنست که اول استنجا کند باب
انگاه اگر نجاستی ببدنش رسیده آنرا بشوید و فرج بشوید نجاست
دران باشد یا نه انگاه نیت کند و وضو نماز دکر پایها نشوید و بزبان بگوید
* نویت الغسل دفعا للجنابة والحدث واستباحة الصلوٰة *
پس بر جانب راست آب ریزد و پس جانب چپ انگاه بر جمله
اندام و بنهای مویها روانه کند سه بار و در اول آب ریختن
بدنش بمالد و در هر آب ریختن نیت غسل کند و وقت غسل
رو بقبله نباشد و بموضعی غسل کند که کسی اورا نه بیند و اسراف
در آب ریختن نکند و بعد فراغت از غسل پا بهمان موضع اگر بر
مجمع آب نه ایستاده باشد یا بجای نقل کرده پایها تا کعبها بشوید
و همین است غسل زنان در حیض و نفاس لاکن بر آنها کشادن
موی ضرور نیست و رسانیدن آب بر مویها واجب است و بمذهب
احمد حنبل زن را در حیض موی کشادن لازم است و در جنابت
لازم نیست و نزد امامیه چهار چیز در غسل فرض است اول نیت
با استدامت آن و رسانیدن آب بظاهر جمیع بدن و بنهای

کب

موبها و تخایل مواضعی که آب بدون تخایل آنجا نرسد و ترتیب یعنی اول
سر بشوید بعد ازان بجانب راست بعد ازان جانب چپ پس
غسل واجب برای زند چنانکه انفا گذشت همین سه نزد
اہلسنت است و غسل موتی هم واجب است و غسل مسنون
نزد ابیحنیفه پنج است غسل جمعه و عیدین و روز عرفه یا وقوف
بعرفه و غسل احرام حج و یک سنتی است و آن غسل
کافر که مسلمان شود اگر جنب نباشد و اگر جنب باشد پس
غسل واجب است و بمذهب شافعی غسل مسنون دوازده
است همین شش و غسل برای نماز کسوف و خسوف
و نماز استسقاد بعد دادن غسل میت و بجهت در آمدن مکه
وجهت وقوف بمزدلفه وجهت رمی جمار و امانزد امامیه پس
در باب غسل روایات کثیره اند و در وجوب و استحباب
آن اقوال اکثر مجتهدین متعارض اند و در احادیث حکم وجوب
بسیاری از غسلها آمده و آنها که غسل واجب همین پنج گویند
می گویند که در دیگر غسلها نیت قربت کند نیت وجوب و استحباب
نکند و در روایتی از ابی عبد الله صلوات الله علیه و علی آبایه آمده
که غسل جمعه در سفر و حضر مگر برای زن در سفر رخصت
است که نکند و غسل جنابت و غسل حیض و استحاضه مع غمس

القطره چنانکه کیفیتش گذشت و غسل نفاس و غسل مولودیکه
زائیده شود و غسل میت و غسل کسیکه میت را غسل دهد و
غسل احرام وغسل یوم عرفه وغسل زیارت وغسل دخول بیت الله
وغسل حرم وغسل مباهله وغسل استسقا همه واجب است وغسل
شب اول و بیست و یکم و بیست و سوم رمضان وغسل فطر وغسل
ضحی و غسل استخاره مسنون است و در روایتی دیگر از امام
ابوجعفر الباقر علیه السلام و علی آبائه الکرام آمده که غسل در
در هفده مقام است در شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم
و بیست و سیوم رمضان و غسل عیدین و وقت دخول
بحرمین و روز احرام بستن و روز زیارت و روز دخول خانه کعبه
و یوم ترویه و یوم عرفه و بعد غسل و کفن دادن میت و بعد مس
کردن میت بعد از آنکه سرد شود و روز جمعه و غسل کسوف
وقتیکه تمام قرص گرفته باشد و غسل جنابت همه فریضه است
و بروایتی آخر هر که چلپاسه را بکشد برو غسل واجب است و
بروایتی دیگر هر که نظر کند بطرف مصلوب برو غسل واجب
است و میگویند مراد آنست که مصلوب بیگناه باشد و اگر مصلوب
شرعی باشد پس غسل مسنون است * بحث پانجم *
در موجبات وضو وکیفیت آن اما از نجاست حکمی غیر متغلظه که موجب

وضو است یکی آنست که انچه از سبیلین بیرون آید سوای
باد که از پیش آدمی احیانا می برآید و بمذهب مالک سوای بول
و غایط و باد معتاد انچه از سبیلین بیرون آید مثل سلس بول
و مذی و خون و کرم ناقض وضو نیست دوم هر شیء نجس که از
غیر سبیلین بیرون آید مثل قی به پری دهن و خون و ریم و امثال
انها بمذهب ابی حنیفه رح و بمذهب سه ائمهٔ دیگر هر نجسی
که از بدن آدمی ورای پس و پیش بیرون آید شستن
مخرج و ازالهٔ نجاست واجب باشد اما مبطل وضو نگردد الا
بمذهب احمد حنبل در قی و خون و کرم از جراحت اگر بسیار و
فاحش بیرون آید ناقض وضو است والا فلا سیوم خواب
مضطجع باشد یا متکی باشند بر چیزی که از زوال آن خفته
بیفتد و بمذهب شافعی خواب بشرط انکه مقعد ممکن بر جای
نباشد چهارم خنده قهقههٔ شخص بالغ در نماز صرف نزد ابی
حنیفه رح پنجم آلت پیش را از مرد یا از زن بکف دست
سودن بمذهب هر سه امام سوای ابی حنیفه ششم بیهوشی
بهر طریق که باشد هفتم مماس شدن هیچیک چیز از بدن مرد با
هیچیک چیز از بدن زن اگر باهم ذی رحم محرم نباشند یا طفلان
کوچک از بیگانه بمذهب شافعی و بمذهب مالک و احمد حنبل

بشرط شہوات ناشتہ مباشرت فاحشہ یعنی مرد و زن برہنہ شدہ باہم بچسپند بہ نہجیکہ با فرجین ملاقی شوند صرف بمذہب ابی حنیفہ نہم خوردن گوشت اشتر صرف بمذہب احمد حنبل دہم دخول و خروج وقت صلوۃ برای مستحاضہ و صاحب سلس بول و صاحب جرح سایل در دو صورت اول بمذہب شافعی و احمد حنبل و در ہر سہ صورت بمذہب ابی حنیفہ رح و مرد متقی را باید کہ بہر مذہب کہ باشد از ینجملہ چیزہا وضو سازد تا رعایت ہمہ مذاہب کردہ باشد و نزد امامیہ انچہ از سبیلین بیرون آید از بول و غایط و منی و ریح مغتاد و استحاضہ قلیلہ و خواب بہ نہجیکہ مبطل حاسہ سمع و بصر باشد علی ای حال خواہ قایم خواہ قاعد و انچہ عقل را زایل کند ناقض وضو است و ورای آن و دیگر ہیچ مبطل وضو نیست مثل خروج مذی و وذی و خون و ریم و کرم غیر آلودہ بہ نجاست کہ از سبیلین آید و خون رعاف و حجامت کہ نہ از ین اشیا وضو باید و بہ استنجا چون حال نجاست حکمی غیر مغلظہ معلوم شد کہ موجب وضو است پس کیفیت وضو باید دانست در وضو بمذہب ابی حنیفہ چہار فریضہ است اول رو شستن در طول از منبت موی سر تا زیر زنخدان و در عرض از

نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش دیگر و به تبعیت غسل وجه ربع ریش
را مسح کردن نیز بمذهب وی فرض است دوم دستها را تا
آرنجها شستن سیوم مسح ربع سر چهارم پایها را تا کعبها
شستن و بمذهب شافعی شش فریضه است چهار آنچه بیان
کرده شد الا حد مسح سر اینست که یک موی از سر تر شود
و بقولی سه موی دیگر نیت کردن و ترتیب به نهجیکه مذکور شد
مرعی داشتن مگر نیت از همه مقدم کند و بمذهب مالک هفت
فریضه است شش آنچه بمذهب شافعی است دیگر موالات
یعنی عضوی را شستن قبل از انکه عضو مغسول سابق خشک
شود و بمذهب احمد حنبل نُه فریضه است هفت آنچه بمذهب مالک
است بزیادت مضمضه و استنشاق قبل از جمله فرایض و حد
مسح سر بمذهب مالک و احمد جمله سر بر سبیل فرضیت
است و نزد دیگران بر سبیل سنت و اما کیفیت نیت
اینست که مقارن آب بردن و اندختن بمذهب شافعی و مالک
و مقارن آب در دهان کردن بمذهب احمد حنبل در دل آرد که باین
وضو حدث را از خود زایل میکنم و ادای نماز بر خود مباح میگردانم
اما همان وقت بزبان گفتن * نویت الوضوء لله تعالی لدفع الحدث
و استباحة الصلوة * سنت است و اما از سنت های وضو

یکی سواک کردن است بچوب تلخ بر پهنای دندان و قبل
از شروع تسمیه کردن یعنی بسم الله گفتن بعد ازان هردو
دستها را تا رسغین شستن صرف بمذهب ابی حنیفه
و هر عضوی را سه بار شستن و مضمضه و استنشاق نمودن
الا بمذهب احمد حنبل که فرض است و تخلیل ریش نمودن د
بوضع خاص نزد ابی حنیفه یعنی باین طرز که پشت دست بسوی
گلو و روی دست بسوی بیرون باشد و زوی بابعضی از سر
و دستها را تا میانه بازو ها شستن بمذهب غیر ابی حنیفه و مسح
تمام سر نمودن الا بمذهب مالک و احمد حنبل که فرض است
و کیفیت آن آنست که هردو دست را بانگشتان تر کرده نصف
طولانی هردو دست از انگشتان تا منتهای کف از رو تا قفا بزد
سوای ابهامین و نصف باقی را از قفا بر و آرد که باین وضع تمام
سر را استیعاب کند و نیت بدل کردن و بزبان گفتن صرف
بمذهب ابی حنیفه رح که نزد دیگران فرض است و موالات
یعنی پی در پی شستن بمذهب ابی حنیفه و شافعی و ترتیب
رعایت داشتن صرف بمذهب ابی حنیفه و اعضای ممسوح
را سه بار مسح کردن صرف بمذهب شافعی و مسح هردو
گوش باب تازه نزد هر سه امام و به بقیه تری مسح سر

نزد ابی حنیفه و رعایت تیامن یعنی دست و پای راست قبل از
دست و پای چپ شستن بمذهب غیر ابی حنیفه و نزد او مستحب
است و تخلیل اصابع دست بمذهب ابی حنیفه و تخلیل اصابع
رجلین باتفاق هر چهار ایمه و کیفیت تخلیل اصابع دست آنست
که روی انگشتان دست چپ از پشت کف دست راست
در نهای آن داشته بیرون بکشد و همچنین از انگشتان دست
راست تخلیل انگشتان دست چپ کند و کیفیت تخلیل اصابع
رجلین اینست که خنصر دست چپ از زیر قدم در جمله فرجهای
انگشتان پای داشته بکشد و از خنصر پای راست شروع
کند و بخنصر پای چپ ختم کند و ترک استعانت از دیگری در آب
ریختن و ترک دست افشاندن بعد غسل اعضا و ادعیهٔ ماثوره
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خواندن الا بمذهب ابی حنیفه که
مستحب است و نزد امامیه در وضو هفت چیز واجب است
اول نیت با استدامت آن دوم غسل وجه از اعلا تا اسفل
و رو نزد انها عبارت است از منبت مویها تا ذقن در طول و هر
قدر را که احاطه کند انگشت مهین و میانین در عرض سوم
شستن دستها از مرفق تا اصابع چهارم مسح سر از مقدم
راس بقدر اسم انگشت که از طول انگشتهای مضموم

بر عرض زاس بکند یا ہمچنین از یک انگشت و اگر از طرف دیگر
بمقدار آن جایز است بکراہت پنجم مسح ہردو پاکن ہردو مسح
سر و پا باب بقیہ نہ باب تازہ ششم ترتیب چنانکہ بیان کردہ
شد ہفتم موالات و شستن پایہا قبل مسح اگر خشک
نشدہ باشد مبطل وضو است و در تکرار شستن اعضا ہم
اختلاف است بہ بعضی روایات بدعت و بہ بعضی روایات
دو مرتبہ شستن ہم آمدہ و سنن و آداب وضو و ادعیہ در این
مذہب ہم بسیار ماثور اند بنظر اختصار برہمین قدر اکتفا رفت
بحث ششم در احکام آب چون معلوم شد کہ ازالۂ نجاست
حقیقی باشد یا حکمی محتاج باب است پس کیفیت آب بیان
نمودن ضرور افتاد باید دانست کہ برای ازالۂ جملہ نجاسات بمذاہب
ایمۂ ثلثہ یعنی شافعی و احمد حنبل و مالک آب پاک مطلق باید
مثال آب دریا و چشمہ و رود خانہ و کاریز و چاہ و انچہ بدینہا ماند
و بمذہب ابی حنیفہ رح چنانکہ بالا گذشت ازالۂ نجاست حقیقی باب
مضاف مثل گلاب و غیرہ جایز است اما ازالہ نجاست حکمی یعنی
غسل و وضو پس بدان جایز نیست و بمذہب شافعی و احمد آب
ایستادہ اگر دو قلہ باشد ہر نجاستی کہ دران افتد اگر ازان نجاست
از رنگ و بو و طعم آب یکی ہم متغیر نشدہ باشد نجس نگردد و در

کمتر از ان نجس گردد و دو قله دو یست و پنجاه من باشد بسنگ
خراسان و پنجاه من بسنگ روم لیکن عین نجاست اگر بنظر آید
آنرا بیرون باید انداخت اما بمذهب احمد حنبل اگر نجاست
بول یا عذره مایع باشد دو قله هم نجس گردد و بمذهب
ابی حنیفه اگر حوض ده گز در ده گز باشد حکم آن حکم دو قله نزد
دیگران است و آب روان هرچند اندک است چون
چون نجاستی ظاهر و غالب نباشد پاک است و بمذهب
مالک آب هرچند کمتر باشد اگر یکی از او صاف ثلثه آن بچیز
نجس متغیر نیست روان باشد یا ایستاده پاک است نجاست
ظاهر از و دور کند و باستعمال آرند و آب مستعمل نزد
مالک طاهر و مطهر است یعنی از آبیکه وضو یا غسل کرده باشند
اگر از جای طاهر بردارند باز از ان غسل و وضو جایز است و
بمذهب شافعی و احمد حنبل طاهر است مگر غسل و وضو و ازالهٔ
نجاست حقیقی بدان جایز نیست پس طاهر است غیر مطهر و
همین است مذهب مفتی به ابی حنیفه رح بقول محمد و اصل
مذهب ابی حنیفه رح این است که نجس است به نجاست غلیظه مثل
بول و براز و نزد امامیه آب اگر بقدر یک کر باشد حکم آن مثل حکم
قلتین است بمذهب ایمهٔ ثلثه و حکم ده گز در ده گز بمذهب

ده ذراع در ده ذراع

ده ذراع در ده ذراع

ابی حنیفه رح و کرو ز نا یکهزار و دو صد رطل عراقی باشد که هزر طلی
از ان یکصد و سی درهم است و بحساب روپیه هندوستان
مجموع کر سی دو هزار و هفتصد و شصت روپیه سکه صاحب
قرانی است و بحساب من هندوستان که چهل اثار است
و هر اثار نو دو شش روپیه هشت من و بست و یک اثار
باشد و مساحة مقدار گز چهل و سه و جب کاسر باشد کسری
کم و در آب مضاف یعنی گلاب و یغره اختلاف در علمای امامیه
است مذهب صحیح ایشان اینست که وضو و غسل بان جایز
نیست و آب مستعمل وضو نزد آنها طاهر و مطهر است که اگر
در ظرفی پاک بگیرند باز وضو و یغره از ان درست است و در
آب مستعمل غسل جنابت و یغره و غساله استنجا اختلاف
صحیح اینست که ظاهر غیر مطهر است و نزد بعضی علما طاهر و مطهر
است * بحث هفتم * در تیمم بدانکه در نجاست حکمی خلف آب
یعنی قایم مقام آن تیمم است پس اگر بیماری حادث شود که
از استعمال آب خوف تلف نفس یا عضو یا زیادت بیماری
باشد اتفاقا یا صحیح را بشدت برد خوف حدوث مرض و هلاکت
باشد خاص بمذهب ابی حنیفه یا قدرت استعمال آب نباشد
بفقدان آب مطلقا یا عدم قدرت بر وصول به آب یا در بیابانی

آب زیاده از خوردن خود و رفیق خود و مرکوب خود نداشته باشد
یا اگر آب میسر شود جز بقیمت گران از عادت معهود بدست
نیاید درین صور تنها تیمم کردن عوض وضو وغسل جایز باشد بمذهب
ابی حنیفه و مالک بهر چیزیکه از جنس ارض باشد همچو خاک و ریگ
و گچ و سنگ خواه بران غبار باشد یا نباشد و شفاف بود و اما بمذهب
شافعی و احمد حنبل جز بمطلق خاک پاک خالص جایز نباشد و بخاک
آمیخته بار یگ و گچ و اهک روا نه بود لکن بغباری که برجامه یا پشت
حیوانی نشسته باشد جایز بود و آن را چند رکن است که بدون آن
تیمم روا نه بود یکی نیت طهارت مطلقا یا نیت اباحت صلوة دیگر
بمذهب غیر ابی حنیفه چیزیکه بآن تیمم کند مثل غبار آنرا بر جمله اعضا
نقل نماید از جای بجائی پس اگر روی و دستهایش بگرد
خاک طاهر آلوده باشد و دست بران بمالد بمذهب ابی حنیفه رح روا
بود و بمذهب دیگران جایز نباشد دیگر انکه آله تیمم پاک باشد نه
نجس پس اگر بر زمینی که بران نجاست خشک شد تیمم کند
جایز نباشد دیگر بمذهب غیر ابی حنیفه رح خاک را بقصد بردارد پس
اگر باد خاک را بر روی و دستهایش افشاند و دو دست بران مالد
بمذهب سه امام درست نباشد و بمذهب ابی حنیفه جایز بود
دیگر استیعاب یعنی دست بجمله روی رسانیدن دیگر بهر دو دست

تا ارنجها بمذهب ابی حنیفه و شافعی و تابند دستها بمذهب مالک
و احمد حنبل خاک یا اثرش بر شاند دیگر ترتیب بمذهب غیر ابی حنیفه
یعنی اول بر روی تیمم کند و بعد ازان بر دستها خاک بر شاند
و بمذهب ابی حنیفه ترتیب سنت است و بمذهب غیر مالک
جزید و ضربه تیمم روا نیست و بمذهب مالک یکضربه کافی است
و نیز بمذهب ابی حنیفه مسنون است که وقت ضربه اولا
چون دستها بر تراب نهد هم روی دستها بران مالد و هم
پشت آن بعد ازان بردارد و خاک بیفشاند و موالات
هم سنت است یعنی بلا فصل هر دو ضربه و مسح رو و دستها
بعمل آید و صورت تیمم اینست که اولا تسمیه کند بعد ازان نیت
کند بدل و بر زبان آرد * نویت التیمم لاستباحة الصلوٰة * مقارن
نیت هر دو دست و سر هر دو ابهام بهم پیوسته و دیگر انگشتان
بهم متصل کرده بر زمین و غیره زند و اقبال و ادبار نموده دستها
بردارد و بیفشاند و بر روی مالد و تاریش فرود آرد چنانچه جای نماند
که آنجا دستها نرسد بعد ازان بار دیگر هر دو دست سوای سر
ابهامین انگشتان کشوده بهمان نهج ضربه دهد و برداشته و افشانده
روی انگشتان دست چپ را بر پشت انگشتان دست
راست نهد و بر پشت دست تا بالای ارنج راست بکشد به

نهجی که کف دست چپ مستحکم شود پس کف دست
چپ از بالای ارنج بر روی دست راست فرود آرد و فرجه میان
مسبحه و ابهام دست چپ بر پشت ابهام دست راست
فرود آرد و تمام کند و همین عمل از دست راست بر دست چپ
کند آنگاه کف هر دو دست را بر هم مالد و انگشتان تخلیل کند
پس تیمم کامل گردید و بمذهب ابی حنیفه رح بیک تیمم هر قدر خواهد
از فرایض نوافل در اوقات مختلف بگذارد چنانکه حکم وضو است
و بمذهب شافعی برای هر فریضه تیممی جدا کند باید الا نوافل هر چند
که خواهد باتفاق بگذارد و بمذهب مالک و احمد حنبل مادام
که وقت نماز که برای آن تیمم کرده است باقی باشد چندانکه خواهد
از فرایض و نوافل بهمان تیمم تواند گذارد و هرچه وضو را
باطل کند تیمم را هم باطل میکند بزیادت یافتن آب و رفع
عذری که باعث تیمم بود و تیمم حدث و جنابت و حیض و نفاس
یکسان است و نزد امامیه در تیمم هفت چیز واجب است
یکی نیت مقارن صلوة برای واجب یا مندوب عائده عائذه
بر سبیل استدامت تا آخر دوم بر زمین زدن دست
سیوم مسح پیشانی بباطن کف هر دو دست از موضع
نبت شعر تا سر بینی چهارم مسح پشت دست راست

بکف دست چپ وپشت دست چپ بکف دست راست
از بند دست تا سر انگشتان پنجم ترتیب به نهجیکه بیان شد
ششم موالات یعنی پی در پی جمله واجبات بعمل آرد و مابین
انها فصل واقع نشود هفتم خاک مغصوب ونجس نباشد وبجز
برخاک بر چیز دیگر تیمم جایز نباشد وعذرهای موجب تیمم
همانست که باتفاق بمذهب اهل سنت است مگر بشرط میسول
گرانی قیمت آب بهر مقدار زاید که باشد اگرچه یک مقدار وضو
وغسل بهیات والوف برسد عذر موجب تیمم نیست بلکه خرید کند
ووضو سازد اگر مقدرت دارد ودو ضرب برای تیمم بدل
غسل باید ویکضرب برای تیمم بدل وضو وتیمم یکیجا برای دیگر کافی
نباشد وبرای هرفریضه تیمم جداگانه باید وبرای نوافل جدا * بحث
هشتم در مسح بر موزه * که خاص است نزد اهل سنت اگر موزه
برطهارت کامل پوشیده باشد بعد ازان که وضو کند اختیار دارد
که موزه از پا نکشد وپا یها رانه شسته عوض آن مسح بر موزه
نماید وکیفیت مسح اینست که چهار انگشت تر غیر مستعمل
بربالای پنجه پای از سر انگشتان تا کعبها کشد وبمذهب شافعی
ومالک واحمد حنبل اگربالای پنجه وزیر قدم را بهر دو دست مسح کند
اولیتر باشد وبمذهب ایشان باید که موزه باشد که بان تردد توان

گردنه چنان ضعیف و سبک که باندک رفتاری پاره شود و
بمذهب احمد حنبل و ابو یوسف و محمد بر جرابی که قوی و سطبر
باشد چنانکه آب و تری را بخود جذب نکند نیز مسح کردن روا بود
و بمذهب ابی حنیفه رح و شافعی و مالک روا نباشد و مدت مسح
بمذهب غیر مالک برای مقیم یک شبانه روز است و برای مسافر
سه شبانه روز یعنی از وقتیکه بعد پوشیدن موزه طهارت را
شکسته است حساب مدت بعمل خواهد آمد و دریدگی موزه
بمقدار سه انگشت نزد ابی حنیفه و هر قدر کم که باشد نزد
شافعی مانع جواز مسح است و بمذهب مالک مدت مسح
معین نیست چندانکه خواهد مسح کند مقیم باشد یا مسافر و چاک موزه
اگر فاحش نباشد هم مانع نیست و چون با وضو موزه بیرون کشد
یا مدت مسح منقضی گردد فقط پا یها شستن کفایت کند
و اگر با وضوی در حالت اقامت موزه پوشد و بعد از ان مسافر
شود اگر وضو را شکسته باشد در حضر و بعد از ان مسح کرده
مسح مسافرانه کند بمذهب ابی حنیفه و مقیمانه بمذهب شافعی
و اگر در حالت سفر با وضوی کامل پوشیده باشد پس مقیم
شود مسح مقیمانه کند باجماع * فصل دوم * در اوقات صلوٰة
و متعلقات آن بدانکه یکی از شرایط صحت و جواز نماز بمذهب

شافعی و سبب جواز یا شرط صحت آدای ان بمذهب
ابی حنیفه وقت است اما وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است
تا طلوع آفتاب و صبح صادق آن سپیدی را گویند که قبل از
طلوع آفتاب بجای طلوع آن در عرض آسمان نمودار شود آن
سپیدی آناً فاناً زیاده میشود بخلاف سپیدی که قبل از صبح
صادق در طول آسمان همانجا بر آید و آن آناً فاناً کم میشود و آنرا
صبح کاذب گویند و اگر آدمی عادت کند بنظر انداختن و تمیز آن
چند روز بی طفره برشناخت و تمیز هردو از صبح صادق
و کاذب قادر گردد و از طرق او فق بطبایع عام آنست
که از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع هرقدر زمانه شب
است آنرا هفت حصه نمایند حصه هفتمین آخرین صبح صادق باشد
و قاعدهٔ دریافت نمودن مقدار شب در مقصد اول بیان کرده
شد که بر هر قدر که طلوع آفتابست آنرا دو چند کنند همان مقدار
شب است پس حصه هفتم آن صبح صادق باشد و با خر این فصل
نجدولی که از ان حال شروع صبح صادق در بلاد مشهوره هندوستان
معلوم شود نوشته می آید چه مقدار انهم باختلاف آفاق و ازمان
مختلف میباشد و شروع وقت نماز ظهر از وقت زوال آفتابست
از دایرهٔ نصف النهار و ادراک این وقت باین نهج است

که

کہ تا وقتیکہ سایہ ہر چیز رو بکمی می نہد وقت ارتفاع است و
وہرگاہ شروع بزیادت نمود معلوم شد کہ آفتاب از نصف
النہار زایل شد و منتہای وقت ظہر تا انگاہ است کہ سایہ ہر
چیز برابر آن چیز شود سوای آن مقدار سایہ کہ عین وقت بودن
آفتاب بر نصف النہار باشد کہ آنرا سایہ اصلی گویند موافق مذہب
شافعی و احمد حنبل و مالک و صاحبین اما بمذہب ابی حنیفہ منتہای
وقت ظہر تا آن وقت است کہ سوای سایہ اصلی سایہ ہر چیز دو مثل
آن چیز باشد لاکن فتوی بر مذہب صاحبین است برای نماز
ظہر و بر مذہب ابی حنیفہ رح برای نماز عصر و بآخر فصل بعد
جدول صبح صادق دایرہ کہ ازان وقت نصف النہار و حال
سایۂ اصلی معلوم شود بقلم می آید و ابتدای وقت عصر
ہمان منتہای وقت ظہر است بہر یک مذہب و منتہای آن
وقت غروب آفتاب است و وقت مغرب بعد از غروب
آفتاب شروع میشود پس بمذہب شافعی منتہای آن ہمان
مقدار است کہ کسی وضو کردہ بعد اذان و اقامت پنج
رکعت نماز بگذارد و ازان بعد تا غیبت شفق بمذہب او
وقت مہمل است مثل زمانہ کہ از طلوع آفتاب تا ظہر است
اما اگر نماز مغرب را چندان بقرات و غیرہ طویل کند کہ قریب

غیبت بشفق رسد ادا کرده باشد نه قضا و بمذهب ابی حنیفه
رح تا غیبت شفق است و شفق بمذهب او سپیدیست
که بجای غروب آفتاب بعد از سرخی نمودار شود مانند
صبح که اول از اثر آفتاب سپیدی ظاهر میشود بعد ازان سرخی
پس آفتاب طلوع مینماید همچنان بعد غروب اول سرخی
از اثر آفتاب میباشد پس سپیدی و بعد غیبت شفق
هرچه باشد خواه سرخی یا سپیدی علی اختلاف المذاهب
وقت عشا می آید تا طلوع آفتاب که باتفاق وقت جواز نماز
عشا است و وقت وتر بعد از ادای صلوة عشا است تا
طلوع صبح صادق و بمذهب شافعی و احمد حنبل اول وقت نماز
گذاردن فاضلتر است و بمذهب ابی حنیفه رح آخر وقت و
خیر الامور اوساطها و بمذهب شافعی در تابستان که هوا سخت
گرم باشد نماز ظهر بمیانه وقت مستحب باشد لاغیر و بمذهب
مالک در مساجد جماعت نماز ظهر و عصر را تاخیر فاضلتر است و
مغرب و صبح را تعجیل و نیز بمذهب او اگر از روز بمقدار
پنج رکعت وقت باقی باشد ظهر و عصر ادا کرده باشد نه قضا و اگر
از شب مقدار چهار رکعت وقت باشد مغرب و عشا ادا کرده باشد
نه قضا پس باللزوم جمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشا بی ضرورت

جایز باشد بمذهب او و تاخیر عشا باتفاق مذاهب ایمهٔ اربع
تا گذشتن ثلث شب فاضلتر است الا بعد نصف شب
مکروه باشد و بمذهب ابی حنیفه رح سه وقت نماز و سجدهٔ
تلاوت جایز نباشد یکی وقت طلوع و دیگر وقت نصف
النهار و سیوم وقت غروب الا فقط عصر آنروز که اگر بمقدار
یک رکعت آفتاب باقی باشد و بعد سجده رکعت اول
غروب شود نماز عصر ادا شود مگر باتفاق بعد زرد شدن
آفتاب عصر مکروه و ناقص باشد و همچنین نزد شافعی در فجر
و عصر هردو اگر یک رکعت قبل طلوع و غروب ادا کند
هردو ادا شدند و نیز بمذهب ابی حنیفه رح ادای نوافل
بعد نماز فجر تا قبل طلوع و بعد نماز عصر تا قبل غروب و همچنین
بعد طلوع صبح صادق تا وقتیکه نماز فجر نخوانده باشد و بعد غروب
شمس تا وقتیکه نماز مغرب نخوانده است و وقت تکبیر نماز جمعه
و وقت خطبهٔ جمعه و عیدین و کسوف و استسقا و وقت خطبهٔ
حج و خطبهٔ نکاح و وقت تکبیر جمیع نمازها سوای سنت
فجر اگر خوف فوت جماعت نباشد ادای نوافل مکروه است
و نزد امامیه وقت صبح همان است که نزد اهل سنت است
و وقت ظهر از زوال آفتاب شروع میشود و منتهای آن تا وقتی

است کہ وسعت ادای چہار رکعت قبل غروب باقی
باشد وابتدای وقت عصر ازان حین است کہ بعد از
زوال مقدار ادای چہار رکعت گذشتہ باشد وانتہای
آن تا غروب آفتاب است پس از زوال بقدر ادای
چہار رکعت وقت خاص ظہر باشد و مقدار ادای چہار
رکعت قبل غروب وقت خاص عصر و باقی مشترک است
بین الظہرین و وقت فضیلت ظہر نزد آنہا از زوال آفتاب
تا وقتی است کہ بر سایۂ اصلی مقدار چہار قدم زیادہ شود
و وقت فضیلت عصر از انتہای فضیلت ظہر تا وقتیکہ بر سایۂ
اصلی مقدار ہشت قدم افزون شود و ابتدای مغرب از
حین غروب آفتاب است و نزد جمہور از حین زوال حمرت ناحیۂ
شرق و انتہای آن تا قبل نصف شب کہ وسعت
ادای چہار رکعت داشتہ باشد و ابتدای عشا بعد از ادای
سہ رکعت از شروع وقت مغرب تا نیم شب و وقت و
وتر اتصاف لیل است و جدول ادراک شروع حصہ
ہفتمی آخر از شب کہ مقدار صبح صادق است در صفحۂ علیحدہ
مرقوم است و طریقۂ دریافت آن از جدول آنست بہر ماہ
و تاریخی کہ ادراک آن منظور باشد از خانہای طولی کہ
بدست راست جدول اند متعین ساختہ و بہر عرض البلاد کہ در

یافتن منظور است بالای جدول از خانهای عرضی گرفته بملتقای
هردو یعنی عین زیر عرض البلاد بمقابل تاریخیکه معین ساخته اند
نظر کنند که آن مقدار شروع صبح صادق است پس حروف
ابجدی را عدد ساعات تصور سازند و رقوم را دقایق آن مثلا در ملتقا
اگر این صورتست (د ۴۵) معلوم کنند که شروع صبح صادق از نواخت
چهار ساعت و چهل و پنج دقیقه باشد و همچنان در علامات عرض
البلاد هم عدد و درجات بحروف ابجدی و دقایق آن برقوم
هندسه قلمی گردیده پس این صورت را * کا * ۳۰ * بست
و یک درجه و سی دقیقه تصور باید کرد و بر همین قیاس باید رفت
و اما وضع دایره نصف النهار که آن را دایره هندیه هم گویند بدین
طریق است که بر زمین هموار به نهجیکه اگر آب بران ریزند از
جمله جهات مساوی سیلان کند دایره رسم کنند و بر مرکز
آن دایره مقیاسی یعنی چوب پاره یا میخی آهنی که طول آن
استحسانا از ربع قطر دایره زاید نباشد و در سطبری مناسب
دایره بود نصب سازند و بعد از طلوع آفتاب دران دایره نظر
کنند تا سر سایه مقیاس که بیرون از دایره است و آنا فانا متصاغر
شده بر هیچیک نقطه از محیط دایره رسد انجا علامت کنند و آنرا
مدخل الظل نامند و همان روز قریب غروب آفتاب بینند که سایه مقیاس
که بعد نصف النهار آنا فانا متعاظم می شود تا بحد یکه بر نقطه از

محیط دایره بنابر بیرون شدن ازان رسد آنجا هم علامت کنند
و آنرا مخرج الظل نامند و این هر دو نقطه را به خطی مستقیم که
لامحاله در دایره خواهد افتاد وصل کنند تا به تنصیف این خط تنصیف
قوس دایره که مابین هر دو نقطه است سهل باشد پس
اگر از نقطه که منصف این قوس است خطی کشند که بر مرکز دایره
گذشته بجانب دیگر منتهی شود همین خط نصف النهار است
باز هرگاه که سایه مقیاس برین خط رسد عین وقت نصف النهار
باشد و هر قدر سایه مقیاس که برین خط است سایه اصلی باشد و
هر گهری انگریزی که نواخت دوازده از روز دران عین وقت
بودن سایه مقیاس برخط نصف النهار باشد صحیح ترین گهری ها
است و اگر نباشد پس گهری را این وقت صحیح باید نمود
و نیز این خط را خط جنوب و شمال گویند و نقطه اولین این خط که
منصف قوس دایره بود نقطه شمال حقیقی باشد و مقابل آن
نقطه جنوب حقیقی و هرگاه خطی دیگر در دایره بکشند که بر مرکز
دایره خط نصف النهار را بزوای قوایم قطع کرده از یک جانب
دایره بجانب دیگر آن منتهی شود این خط را خط مشرق و مغرب
خوانند و نقطه وکنار این خط که سمت مشرق است نقطه مشرق
حقیقی باشد و کناره مقابل آن نقطه مغرب حقیقی و طریقه دیگر

که سهل تر و سریع الفهم عوام باشد این است که کمپاس
صحیح یعنی قطب نما بهم رسانند و بر زمین هموار خطی کشند برین
نهج که سر قطب نما عین برین خط باشد همین خط نصف النهار
است و بر کناره این خط که جانب جنوب است عمودی از میخ
آهنی قایم کنند پس هرگاه سایه آن عمود برین خط رسد عین
وقت نصف النهار باشد و سایه آن که بران خط باشد سایه
اصلی باشد و تصویر دایره هندیه این است
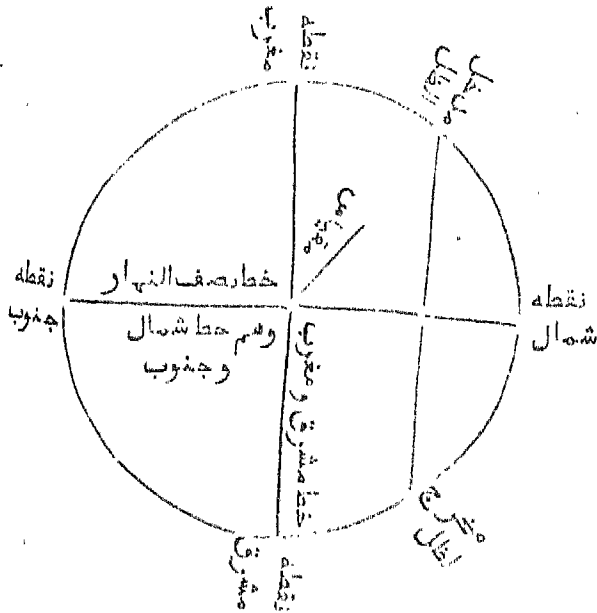
* فصل سیوم * در بیان صلوات فریضه بدانکه بر هر مسلم
عاقل و بالغ هفده رکعت نماز در شبانه روز فرض است

اگر مقیم است و اگر مسافر است یازده رکعت باجماع
تمامی علمای امت پس نماز صبح بر مقیم و مسافر دو رکعت
فرض است و نماز ظهر و عصر و عشا چهار چهار رکعت بر مقیم
و دو دو رکعت بر مسافر و نماز مغرب سه رکعت بر مقیم
و مسافر هردو اینست اعداد رکعات نماز فرایض پنج گانه و
تفصیل آن در فصل پنجم از شرایط و ارکان و کیفیت ادای
ان مصرح خواهد شد * دیگر * از نماز های فریضه نماز جمعه است
که بروز جمعه بر هر مردی مسلمان عاقل و بالغ و ازاد و مقیم و تندرست
فرض است که وقت نماز ظهر سعی کند و بجمعه حاضر آید و سوای
شش شرایط مذکوره بالا شرایط فرضیت آن دیگر هم هست یکی
از ان وقت ظهر است که بمذهب ابیحنیفه رح و شافعی سوای
در وقت ظهر ادا نه شود و بمذهب مالک در وقت عصر
و بمذهب احمد حنبل پیش از وقت ظهر بیک ساعت
جمعه روا بود * دیگر * جماعت است که بمذهب ابی حنیفه سه
کس است سوای امام و نزد شافعی و مالک و یک قول از
احمد حنبل چهل کس و بقولی دیگر از و پنجاه کس شرط انعقاد
جمعه است مگر باید که این چهل یا پنجاه کس از مردان و عاقل
و بالغ و مقیم و ازاد باشند و نزد ابی حنیفه امامت و خطابت

که

بنده و بیمار و مسافر درست است و مالک فقط در مسافر موافق ابی حنیفه است و در دیگران موافق شافعی * دیگر مصر است بمذهب ابی حنیفه و آن عبارت است از جائیکه آنجا اولی الامر یا والی نایب او و قاضی و مفتی که تنفیذ احکام شرع کنند موجود باشند و روایت مفتی به اینست که در دیهی بزرگ که بکلان ترین مساجد آن مسلمانان آنجا وفا نکنند جمعه درست باشد و آنچه بعضی نقل کنند از اشتراط نهر جاری و سوق قایم و طبیب حاذق برای مصر نزد ابی حنیفه افترا است بر او * دیگر * حاضر بودن اولی الامر یا نایب او در جماعت یا اذن از و نزد ابی حنیفه و بیک قول از احمد حنبل نیز اذن اولی الامر شرط است * دیگر * خاص بمذهب شافعی از شرایط جمعه اقامت آن به بناها و آبادیست و نزد دیگران این شرط معتبر نیست تا بیرون عمارت شهر یا دیه بمیلی که چهار هزار خطوه باشد جایز است دیگر خطبه است پیش از نماز اقل آن بمذهب ابی حنیفه و یکروایت از مالک ذکر خدا یتعالی است و بمذهب دیگران انقدر که بر ان اطلاق خطبه تواند شد از تحمید و صلوات و موعظت فرض است الا بمذهب شافعی دو خطبه ایستاده خواندن فرض است که میان آنها بیک نشستن فصل کنند و بیک روایت

از احمد حنبل نیز خطبه ایستاده خواندن فرض است ولکن (جلوس) کا بین
آن هر دو سنت است بیک قول وبیک قول از شافعی دعا
بر مومنان و قراءت قران هم فریضه است نزد او ونزد دیگران
این همه امور سنت است نه فرض * دیگر * اذن عام است
پس اگر دروازه بعد جمع شدن مردم بند کردند نماز جایز نباشد
واگر در خانه نماز بخواند واذن عام کند جایز باشد بمذهب ابی حنیفه و
در جمعه دو اذان مسنون است یکی پیش از بیرون آمدن خطیب
دیگر وقت بر آمدنش بر منبر و وجوب سعی وترک بیع وشرا
باذان اول متعین شود وچون خطیب بمنبر برآید پیش از نشستن
روی بجماعت کند و بمذهب غیر ابی حنیفه بر جماعت سلام کند
وجماعت جواب سلامش باز دهند آنگاه بنشیند تا اذان
دوم بگویند پس برخیزد و خطبه گوید و بعد از فراغ هر دو خطبه اقامت
یعنی تکبیر گویند و دو رکعت فرض جمعه قایم مقام ظهر بگذارند و
نیت جمعه چنین کند ادای فرض الجمعه و نزد شافعی و احمد حنبل مسنون
است که خطیب خود امامت کند و بمذهب مالک و ابی حنیفه امامت
غیر خطیب خلاف سنت (نیست) لیکن اگر چنین باشد بهتر است واگر امام را در
تشهد یابد بمذهب ابی حنیفه رح دو رکعت جمعه تمام کند و بمذهب
دیگران چهار رکعت نماز ظهر تمام کند اما اگر امام را بر رکوع رکعت دوم یابد

دو رکعت جمعه باجماع تمام کند و مستحب است که بهترین
جامها پوشد و خوشبو کند و باهستگی سر در پیش افگنده
بمسجد رود و پا بر گردن مردم در مسجد نه نهد و هرقدر قبل صلوة
بمسجد آید فاضلتر باشد و هرجا که در شرایط وجوب یا ادای
جمعه اشتباه باشد علمای حنفیه فتوی داده اند که جمعه ترک
نکند لاکن ظهر را اعاده کند خصوص درین زمانه بهندوستان
باللزوم همچنین باید کرد و طریقهٔ اعادهٔ ظهر این است یا بعد نماز
جمعه چهار رکعت سنت جمعه ادا کرده ظهر را اعاده سازد
یا در همان چهار رکعت نیت اعاده کند نیت آن بهر دو صورت
بدین نهج کند * نویت آخر ظهر ادرکت وقته ولم اصله بعد *
یعنی نیت میکنم آخر ظهر را که وقت آن ادراک کردم و هنوز
نخوانده ام و اگر در سنت جمعه اعاده کند در رکعتین اخیرتین
با فاتحه ضم صوره نکند و اما بمذهب امامیه پس وقت جمعه از
زوال آفتاب است تا آنکه سایه هر چیز یکمثل آن گردد و در
جماعت کثر از پنج کس ادا شود و همه از مردان و ازاد
و بالغ باشند و در وقت ظهور معصوم بدون او یا نایب یا اذن
او جایز نباشد و اگر غایب باشد منعقد شود و بیرون از بناها
هم جایز بود و دو خطبه واجب است و هر یکی باید که مشتمل بود

بر * الحمد لله والصلوة علی رسوله * متعین و بر [illegible]
متعین نیست و قراءت سورهٔ خفیفه و بقول آیتی که فایده داده تمام
بود کافی است و هم باید که هر جا که جمعه ادا کنند و از جای دیگر که
متصدی جمعه شوند کمتر از یک فرسنج نباشد والا هر دو باطل [illegible]
و هر جا که جمعه گذارند احوط اینست که ظهر هم بباید کرد [illegible]
فریضه * نماز جنازه است و آن فرض علی الکفایه است یعنی
از گذاردن یک یا دو شخص از ذمهٔ همه مسلمانان ساقط
شود و اگر کسی نگذارد بشرط اطلاع همه عاصی شوند و به اجماع
ائمهٔ اربعه آن مشتمل است بر چهار تکبیر بمذهب ابی حنیفه رح
در تکبیر اول رفع یدین کند چنانکه در تکبیر افتتاح هر نماز کند [illegible]
سه تکبیر دیگر رفع یدین نکند و نیت چنین کند [illegible]
تکبیرات صلوة الجنازة وادعوا دعا به للمیت * بعد از تکبیر اول
بخواند * سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک
وجل ثناءک ولا اله غیرک * بعد از آن تکبیر دوم گوید و
درود خواند پس تکبیر سوم گفته این دعا بخواند * اللهم اغفر
لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا [illegible]
من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی [illegible]
* واگر میت کودک است بخواند * اللهم اجعله لنا [illegible]

اللّهم اجعله لنا ذخرا واجرا اللّهم اجعله لنا شافعا ومشفعا * واگر
صغیره است ضمایر این دعا بانیت ادا کند واگر این دعا را نداند
هر دعا که بخواند جایز است تا اینکه اگر سورهٔ فاتحه هم بنیت دعا نه بنیت
قرات بخواند روا باشد بعد ازان تکبیر چهارم گفته بدون
اینکه چیزی بخواند هر دو طرف سلام گوید واما بمذهب دیگران
پس در هر تکبیر رفع یدین سنت است وارکان آن نه است
نزد ایشان یکی نیت و چهار تکبیر و ششم سلام و هفتم بعد از
تکبیر اول سورهٔ فاتحه خواندن هشتم صلوة بعد از تکبیر دوم
نهم دعا بر میت وجمله سوسنان بعد از تکبیر سیوم و بعد از چهارم
بمذهب شافعی این دعا گفتن * اللّهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده
مستحب است و دعا بعد تکبیر سیوم همان است که بمذهب
ابی حنیفه رح است لاکن اگر این دعا زیادت کند بهتر باشد
* اللّهم اغسله بالماء والثلج والبرد اللّهم نقه من الخطايا كما
ينقى الثوب الابيض من الدنس * و بعد تکبیر اول ثنا نزد اینها
باین نهج بگوید * اللّهم لك الحمد انت الدايم الذي تبقى و ما سواك
يفنى وكل شيء هالك الا وجهك لك الحمد اللّهم واليك المآب * و درود
بجمله مذاهب باین طریق اولی باشد * اللّهم صل على محمد
عبدك ورسولك ونبيك وصفيك ونجيك وخيرتك من خلقك افضل

الآل یعنی * یعنی جزعک

ما صلیت علی احد من العالمین * واولی بامامت سلطان است
بعد ازان قاضی بعد ازان امام مسجد حی بعدازان پدر یا کسی مجاز ازو
بعد ازان پسر یا کسیکه مجاز ازو باشد بعد ازان پدر پدر یا مجاز ازو
بعد ازان برادر یا مجاز ازو بعد ازان هرکه بمیت اقرب باشد
یا مجاز ازو واما نزد امامیه پس در نماز جنازه از فرایض آن
قیام است و نیت و پنج تکبیر و شهادتین بعد از تکبیر اول
و صلوتین بعد از تکبیر دوم و دعای بر مومنان بعد از تکبیر سیوم
و دعا بر میت بعد از تکبیر چهارم و بعد از پنجم چیزی نخوانند و قراءت
فاتحه نزد بعضی و سلام و دست برداشتن در همه تکبیرات
سنت است و دعای به تعین فرض نیست و افضل این است
که بعد از تکبیر اول بخوانند * اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له وان محمد صلی الله علیه وآله عبده و رسوله وان الموت
حق والجنة حق والنار حق وان الساعة آتية لا ریب فیها وان الله
یبعث من فی القبور * و بعد از تکبیر دوم * اللهم صل علی محمد وال
محمد وبارک علی محمد وال محمد وارحم محمد اوال محمد افضل ما صلیت و
بارکت و رحمت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید *
و بعد از تکبیر سیوم این دعا بخوانند * اللهم اغفر للمومنین و
المومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع

بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات وولی الحسنات یا ارحم
الراحمین * و بعد از تکبیر چهارم این دعا بخواند * اللهم ان
هذا عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به
اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم انکان محسنا
فزد فی احسانه وانکان مسیئا فتجاوز عنه واغفرلنا وله اللهم احشره
مع من یتولاه ویحبه وابعده ممن یتبرأه ویبغضه اللهم الحقه بنبیک وعرف
بینه و بینه وارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین * ونزد بعضی بعد
تکبیر پنجم بخواند * ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة
وقنا عذاب النار * واگر میت طفل بود یا مجنون که از طفلی
تا موت جنونش استمرار پذیرد بعد از تکبیر چهارم بخواند *
اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا وفرطا * ودر بعضی روایات آمده
که بر طفل صغیر نماز نباید کرد ونزد بعضی اگر میت مخالف است
در نماز او چهار تکبیر باید و بعد تکبیر چهارم لعن بر او و دعای بد
نمودن واجب است و دعا بدین نهج منقول کند * اللهم املاء
جوفه نارا وقبره نارا وسلط علیه الحیات والعقارب * و بر نواصب که
از مخالفین باشند این دعا بخواند * اللهم اخز عبدک فی عبادک
وبلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم اذقه حر عذابک فانه کان یوالی
اعداءک ویعادی اولیاءک ویبغض اهل بیت نبیک * واگر

ستضعف است و در معنی آن اختلاف است بعضی گویند که مذهبش معلوم نباشد و بعضی گویند که هرکه ضعیف العقیده باشد گاهی سنی شود و گاهی شیعه بعد تکبیر چهارم این دعا بخوانند * اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم * انتهی چون عهده متصدی این رساله رسانیدن نفع عام است در تحریر همچو روایات باک نکرده که علم آن هریکی را از مخالف وموافق موجب نفع است بعضی را للعمل و بعضی را للاحتراز و چون آدمی بمردن نزدیک شود باتفاق علمای اهل سنت روی او را بسوی قبله کردن مستحب است مگر اولیتر بمذهب ابیحنیفه رح و مالک و احمد حنبل و بیک قول نزد شافعی آنست که او را بر پهلوی راست خوابانند روی بقبله و بقول دیگر از شافعی برقفایش خوابانند باین نهج که روی و زیر قدمهایش سمت قبله باشد و تلقین کلمه شهادت نمودن در ان وقت سنت است مگر نزد ابیحنیفه رح بدین طریق که روبروی او باواز بلند کلمه شهادت بخوانند نه اینکه محتضر را بگویند که بخوان بلکه زیاده از یکبار نگویند و چون جان بحق تسلیم کند باید که چشمهای او فرو خوابانند و زنخ با سر بندند و تعجیل در تجهیز و دفن نمایند و غسل میت فرض علی الکفایه است

کو

و بمذہب ابی حنیفہ رح برہنہ کردہ بشویند صرف عورت را پوشیدہ دارند بر تختی کہ مجمرہ را یکبار یا سہ بار یا پنج بار گرد آن بگردانند نہ زاید ازان و بابی کہ در سدر و اشنان جوشانیدہ باشند میت را وضو کنانند سوای مضمضہ و استنشاق و اول سر و ریش او بخطمی بشویند لاکن شانہ نزنند و ناخن نہ چینند و ختنہ ہم نکنند و اول بر دست چپ بخوابانند و جانب راست او بشویند بہ نہجیکہ آب از فرق تا قدم بزیر و زبرش رسد پس جانب چپ بغلطانندش بر پہلوی راست و ہمین طور بشویند کہ آب ہمہ زیر و زبرش رسد پس بہ نشانند و دست بہ نرمی و رفق بر شکمش مالند اگر چیزی برآید آنرا بشویند و غسل اعادہ نکنند و استنجا کنانیدن قبل غسل باین طریق کہ خرقہ را در دست پیچیدہ عورتین غلیظتین او را بشویند و نیز خرقہ باریک بانگشت پیچیدہ در دہانش کردن و دندان و لثہ ہا و لب و زبان را صاف نمودن و ہم بمنخرین انگشت انداختن بعضی حنفیہ مستحسن دانستہ اند پس بخرقہ او را خشک کنند و حنوط بر سر و ریش او و تمام بدن او و کافور بر جبینش و دست ہا و بینی و قدمہا و زانو ہای او مالند و بمذہب شافعی اول دست بقوت بر شکمش مالند تا فضلات بکلی زایل شود انگاہ خرقہ

بدست پیچند و یک عورت را بان استنجا کنند بعد ازان خرقه
دیگر تبدیل نموده عورت دیگرش را بشویند و اگر براندامش
نجاستی رسیده باشد آنرا ازایل کنند و مرده را برهنه نکنند در
پیراهنش بشویند و اگر حاجت باشد از هردو طرف تیریز پیراهن
را بشگافند و دران طرف دست اندرون برده اول وضو دهند
بامضمضه و استنشاق و دندانش را بخرقه تر بجای مسواک
بمالند و موی و ریش را بشانه فراخ باهستگی شانه زنند آنگاه
به نهجیکه پیشتر ذکر شد غسل دهند و بخرقه خشک نموده در
کفن پیچند و کفن میت بمذهب او اقل واجب یک جامه است
که همه تنش را بپوشاند اما سنت مرد را سه پارچه است
سفید از پنبه یا کتان غیر حریر پیراهن و ازار و چادر و برای زن
پنج جامه باضافه مقنعه و جامه که پستانهاش را ازان بندند و نزد بعضی
از اصحاب شافعی سه لفافه است که باید هریکی را بالای
یک دگر بگسترانند و حنوط بالای یک دگر پاشند و میت را
دران پیچند بعد ازان که جمله منافذش را از چشم و بینی
و دهان و گوش وغیره به پنبه که بکافور تر کرده باشند پر کنند و
نزد ابیحنیفه رح پنبه بمنافذ کردن روا نیست و نزد او اول ازار
پوشانند آنگاه پیراهن از شانه تا قدم انگاه چادر که آنرا لفافه هم

گویند از فرق تا قدم و متاخرین برای علما اضافه یک عمامه
مستحسن داشته اند مگر شمله آن بالای رو اند ازند و مثل
حالت حیات بر پشت ندارند و نیز نزد او از دو جامه برای مرد
و از سه برای عورت کمتر گرفتن نشاید و برای زنان کفن
معصفر و مزعفر و حریر دادن مضایقه نباشد نزد ابیحنیفه رح و
جنازه را به تعجیل برند و میت را در لحد نهند رو بسوی قبله و
در زیر سرش خشتی نهند و بمذهب شافعی بعد از دفن تلقینش
کنند باین صفت * یا عبد الله ابن امة الله اذکر ما خرجت علیه
من الدنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک رضیت
بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا و بالکعبة قبلة
و بالمسلمین اخوانا یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی حیوة الدنیا
و الاخرة و یضل الله الظالمین و یفعل ما یشاء * و بمذهب ابیحنیفه رح
و احمد حنبل این تلقین بدعت است بظاهر روایت و متاخرین
از علمای حنفیه براین تلقین هم عامل اند و مستحسن دانند و اما
شهید بمذهب ابیحنیفه رح آنست که در معرکه جنگ بدست
کفار کشته شود یا بجهت خالصی نفس یا مال بدست مسلمانان
یا کافران کشته شود یا ظلما بدست مسلمانان یا کافر کشته شود
و همه برابر اند در انکه غسل و کفن انها راند هند و باهمان جامه هایش

مسئله شهید

دفن کنند لاکن نماز جنازه برہمه ها واجب است مگر پوستین و
جامه پنبه و موزه و سلاح از ایشان بیرون کشند و باقی جامه ها
بدستور دارند اما اگر شہید چیزی بخورد یا بیاشامد بعد مجروح
شدن یا بخانه و خیمه زنده نقل کرده شود یا بمقدار عشر روز زنده
بماند یا وصیت کند بامر دنیوی پس نزد ابیحنیفه رح و احمد حنبل
غسل ہم دہند و نماز ہم خوانند و نیز نزد ابیحنیفه رح عقل و بلوغ
از شرایط شہادت است و نزد شافعی و مالک ہرکه در معرکه
کشته شود بر دست کافران او را نشویند و نماز جنازه نیز نکنند
و باہمان جامه ہایش دفن کنند و غیر آنرا غسل ہم دہند و نماز جنازه
نیز کنند و امابمذہب امامیه پس میت را بشرط بودن مومن
اثناعشری واجب است سه غسل دادن اول باب سدر
و دوم باب کافور و سیوم باب خالص و قبل ازان استنجا
دہند و ازالۂ نجاست کنند و شکم میت را بعنف و قوت بمالند
و وضو کنانند و غاسل را در ہر غسل نیت غسل میت وجوبا
و قربة الی الله و ماذون شدن برای غسل از ولی میت ہم شرط
است و باید که غسل سر و گردن مقدم دارد بر جانب راست
و غسل جانب راست مقدم کند بر غسل جانب چپ و احوط
این است که عورتین را باہر دو طرف بشوید جمله موی ہار او زیر

آنرا بشوید و بر تخته غسل دهد و غسل میت مخالف اگر سنی
است دران اختلاف است قول مرجح این است که غسل
واجب نیست و کفار و نواصب را غسل دادن جایز نیست و بعد
غسل کافور بر اعضای سجود مالند و کفن برای مرد و زن سه
جامه است لنگ و پیراهن و چادری و کفایة دو و یک هم جایز
است اگر نباشد و برای مرد سنت است اضافه برد یمانی سرخ
که از زر بفت نباشد ولفیفه سه گز و نیم بعرض یک شبر و نیم که
هر دو ران با د پیچند و دستاری که از وسط بر سر و تحت
الحنک بسته هر دو طرفش را بر سینه اندازند و از برای زن
مقنعه و خرقه که بان پستان هاش بر سینه بندند و نمطی و آن جامه
ایست که دران خطها باشد و در سوراخ پس و پیش زن
پنبه آگنده کنند و بعد گذاشتن میت تلقین نمودنش بشهادتین
و اصول دین و اسماء مقدس ایمهٔ معصومین سنت است
و طریقه تلقین انیست که دست چپ میت زیر منکب یمنی و
دست راست زیر منکب یسری او و هر دو صورت به نهایت
عنف و شدت میت را حرکت داده دعای تلقین بخوانند
* دیگر نماز واجب * خاص بمذهب ابیحنیفه رح نماز وتر است
بقول صحیح و بیک قول از و فرض است و بیک قول سنت

مختصر وقایه ص ۱۲

است که سه رکعت است بیک سلام مثل نماز مغرب قعده
اوش باید لاکن در رکعت سیوم قبل از رکوع و بعد از
قرائت که فاتحه باضم سوره باشد تکبیر گفته و رفع یدین نموده
دعای قنوت بخواند و بعد ازان رکوع کند و نماز تمام سازد و
دعای قنوت هم نزد ابیحنیفه رح واجب است و به مذاهب
دیگر ایمه وتر سنت است اما به مذهب شافعی وتر سنت
است از یک رکعت تا سیزده رکعت و اقلش در
افضلیت سه رکعت است و باید که در هر رکعت تشهد
خواند و سلام گوید و دو دو رکعت به یک یک نیت و سلام
بگذارد و در هر دو رکعت نیت سنت کند و در یک رکعت
اخیر نیت وتر نماید و اگر همه را یا سه رکعت را
بیک سلام ادا کند روا باشد و نزد خراسانیان از اصحاب
شافعی آنرا پیوسته گذاردن و در مجموع نیت وتر نمودن
فاضلتر است و لاکن بیک تشهد و یک قعده و قنوت در وتر
بمذهب شافعی صرف در نصف آخر ماه رمضان بعد از رکوع
رکعت آخر مسنون است نه تمام سال و بمذهب احمد حنبل
وتر زیاده از یک رکعت نیست و بمذهب مالک وتر سه رکعت
بدو سلام است و قنوت بعد از رکوع صرف در تمام ماه رمضان

باید واما دعای قنوت بمذهب ابیحنیفه اینست * اللهم انا نستعینک و نستغفرک ونومن بک و نتوکل علیک ونثني علیک الخیر ونشکرک ولا نکفرک نخلع و نترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلي ونسجد والیک نسعي ونحفد نرجو رحمتک ونخشي عذابک ان عذابک بالکفار ملحق اللهم اهدنا فیمن هدیت وعافنا فیمن عافیت وتولنا فیمن تولیت وبارک لنا فیما اعطیت وقنا ربنا شر ما قضیت فانک تقضي ولا یقضی علیک وانه لا یذل من والیت تبارکت ربنا وتعالیت وصل اللهم علي سیدنا واله وسلم * ودعاء قنوت مذهب شافعي ومالک از اللهم اهدنا تا آخر است ونزد شافعي در هر نماز فجر برکعت دوم آن دعای قنوت مسنون است ونادانستن قنوت بنزدیک بعضی ایمه عذر نیست و بناآموختن آن معاقب وعاصي باشد واگرندانند یانتوانند آموخت سه بار بگوید * اللهم اغفرلي * یابگوید * ربنا اتنا في الدنیا حسنة وفي الاخرة حسنه وقنا عذاب النار * وبمذهب امامیه وتر همین یک رکعت است مسنون ودران قنوت بمذهب ایشان نیست اما درجمیع فرایض یومي پیش از رکوع در رکعت دوم قنوت مسنون است چنانچه درفصل پنجم مذکور خواهد شد * دیگر* نماز واجب بمذهب ابی حنیفه رح وبیک

قول از احمد حنبل نماز عیدین است و نزد بعضی از اصحاب ابی حنیفه رح و بعضی از اصحاب شافعی فرض کفایه است و نزد بعضی از اصحاب ابی حنیفه رح فرض عین است ولکن صحیح بمذهب ایشان وجوب است و بمذهب شافعی و مالک سنت موکده است و وقت آن از طلوع آفتاب است تا وقت استوا و اگر عید فطر بعد از زوال محقق شود بمذهب ابی حنیفه رح روز دیگر نماز بگذارند و نماز عید الاضحی در جمله ایام تشریق روا است و بمذهب امامیه اگر شرایط جمعه یافته شوند نماز عید فرض عین است وآن باتفاق دو رکعت است باتکبیرات زواید بی اذان و اقامت و بمذهب ابیحنیفه در عیدین نه تکبیرات واجبه است در هر دو رکعت سه اصلی و شش زواید امادر رکعت اول پس یک تکبیر اصلی تکبیر افتتاح است پس بعد تکبیر افتتاح دعای افتتاح بخواند وازان بعد سه تکبیر زواید کند برفع یدین و ارسال دست بین التکبیرتین و بدون وضع آن زیر ناف وتوقف کند ما بین هردو تکبیرتین بمقدار سه تسبیح بدون خواندن چیزی بعد ازان بدستور تعوذ و تسمیه نموده قراءت کند و تکبیر رکوع گوید پس در رکعت اول سه تکبیرات زواید شدند

کن

بود و تکبیر اصلی و در رکعت دوم بعد از قرات فاتحه و ضم
سوره قبل رکوع بدستور رکعت اول سه تکبیر زواید
گوید بعد ازان تکبیر رکوع گوید پس درین رکعت یک تکبیر
اصلی و سه تکبیرات زواید شد و بمذهب شافعی در نماز عیدین
پانزده تکبیر است سه اصلی و دوازده زواید که در هردو
رکعت قبل از قرات گوید و بمذهب او این تکبیرات مسنون
است نه واجب و بمذهب مالک و احمد حنبل یازده تکبیرات
زواید است شش در رکعت اول بعد از تکبیر افتتاح هم بعد ثنا
نزد احمد حنبل و پیش از قرات فاتحه و سوره و پنج در رکعت
دوم بعد از تکبیر نهوض و قعود و قرات فاتحه و سورهٔ نزد ایشان
ثنا بین التکبیرتین گفتن * سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر یا الله اکبر کبیرا و الحمد لله
کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا * و صلوة فرستادن بر
پیغمبر صلی الله علیه و سلم مستحب است و بمذهب شافعی و
احمد حنبل قرات سوره ق در اول رکعت و القمر در دوم
مسنون است و بمذهب مالک و ابی حنیفه تعیین سوره
مسنون نیست و شرایط نماز عیدین مثل شرایط جمعه است
نزد ابی حنیفه الا در خطبه که در خطبه خواندن بعد نماز سنت است

و باید که در خطبهٔ اول احکام صدقه فطر و قربانی و تکبیرات تشریق تعلیم کند و بمذهب امامیه تکبیرات عیدین نه تکبیر ست پنج در رکعت اول بعد از قرائت فاتحه و سوره و چهار در رکعت دوم همچنین بعد از قرائت فاتحه و سوره و بعد از تکبیر اول بخواند در هر دو رکعت * اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمد اعبده ورسوله اللهم انت اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمه واهل التقوي والمغفرة اسالك بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيدا ولمحمد صلوتك عليه ذخرا وكرامه ومزيدا ان تصلي علی محمد وآل محمد وان تدخلنا في كل خير ادخلت فيه محمد اوآل محمد وان تخرجنا من كل سوء اخرجت منه محمد اوآل محمد اللهم اني اسالك خيرما سئلك به عبادك الصالحون واعوذ بك مما استعاذمنه عبادك المخلصون * وبعد از تکبیر دوم بگوید * اول كلشي واخره بديع كلشي ومنتهاءه عالم كلشي ومعاده ومصير كلشي ومرده مدبر في الامور باعث في القبور قابل الاعمال مبدء الخفيات معلن السراير وبعد از تکبیر سیوم * عظيم الملكوت شديد الجبروت حي لا يموت دايم لا يزول اذا قضي امرا فانما يقول له كن فيكون * وبعد از تکبیر چهارم گوید * خشعت لك الاصوات وعنت لك

الوجوه وحارت دونک الابصار وکلت الالسن عن عظمتک والنواصي کلها بیدک یک مقادیر الامور کلها الیک لایقضي فیها غیرک ولایتم منها شي دونک * وبعد از تکبیر پنجم گوید * احاط بکلشي علمک وقهر کلشي امرک وقام کلشي بک وتواضع کلشي لعظمتک واستسلم کلشي لملکک * وخطبه بعد از نماز نزد ایشان واجب است وتعیین سورة الاعلی در رکعت اول والشمس در رکعت دوم مسنون است وصدقهٔ فطر نزد ابی حنیفه رح واجب باشد برکسیکه نزد او مالی سوای مصارف لبس ومسکن ویک خدمتگار ویک مرکوب وقوت دو ماهه بقولی ویکساله بقولی بمقدار دوصد درهم یابست دینار باشد از طرف خودش وفرزندان صغیر که بهو نانشن باشند واز طرف عبید وجواری اگرچه مکاتب وام ولد باشند نصف صاع از گندم یا یکصاع از جو وخرما ومویز وآن نزد ابی حنیفه رح هشت رطل عراقی است وبمذهب دیگران پنج رطل وثلث رطل است وحسب مذهب ابی حنیفه رح از روی حساب هندوستان مروجه حال نصف صاع دو اثار کسری کم است بحساب فی آثار نو دوشش روپیه واگر قیمت آن عوض صدقه قطر دهد نزد او جایز باشد واما بمذهب شافعی ومالک واحمد حنبل هرکسی را

گر زیاده از قوت یکروزه مقدار یکصاع مال باشد که از کسوت
او و عیال او و خادم و مسکن او هم زیاده باشد برو صدقه فطر
واجب است از همه اشیاء یکصاع و ادای قیمت نزد ایشان
جایز نیست و صدقه دادن باتفاق قبل نماز عید الفطر باید و بمذهب
ابی حنیفه رح فطره زن بر شوهر واجب نیست و اگر بدهد تبرع
است و بمذهب ایمه ثلثه واجب است و چنانکه زکوة برای
صیانت مال است صدقه فطر برای صیانت نفس است
از حوادث دو جهانی و همچنین قربانی نمودن بهمان احکام که در
فطره است در عید الاضحی بعد از نماز واجب است یک
گوسفند از یک نفس یا یک گاو یا شترا ز هفت نفس
نزد ابی حنیفه رح بر هر که فطره واجب است و نزد ایمه
ثلثه قربانی نمودن بر غنی سنت موکده است و بمذهب امامیه
هر کسیکه قوت یک ساله خود و عیال خود دارد برو صدقه فطر واجب
است و الا سنت است و اگر واجب باشد پس هر که در
مونت اوست از بزرگ و خورد و ازاد و بنده مسلمان و کافر از
طرف جمله آنها یک صاع که نه رطل عراقی باشد از ان
جنس که غالب قوت اوست واجب الادا گردد و قربانی بر
توانگر مسنون است و باتفاق ایمه اربعه اهل سنت در

ه‍ - دولت ابو عظفر - بادشاه غازی ۱۳۱۴

عید الفطر قبل از صلواۃ چیزی بخورد از جنس شیرینی و اولی
تمر است بعد د طاق و در عید الاضحی تا نماز امساک کند و بعد
از نماز از همان جنس افطار نماید و تکبیرات تشریق و عید و عرفہ نزد
ایمہ اربعۂ اہل سنت پس ہر نماز جماعت باواز بلند می باید
گفت اما نزد ابیحنیفہ بر مقیم در شہر کہ نماز فرض بجماعت
مندوب ادا کند واجب باشد و بر مسافر و متنفل و منفرد و بعد
جماعت زنان واجب نیست و نزد دیگر ایمہ ہمہ کسانرا باید گفتن
و آن نزد ابیحنیفہ از نماز صبح روز عرفہ تا نماز عصر روز عید باید گفت
و نزد ابو یوسف و محمد از اصحاب او کہ ہمین مذہب مفتی بہ نزد
علمای حنفیہ است و بمذہب احمد حنبل و یک قول از شافعی تا نماز
عصر آخر ایام تشریق می باید گفت کہ چہار دہم ذی الحجہ باشد
و مشہور از قول شافعی رح و مذہب مالک از ظہر روز عید تا صبح
آخر ایام تشریق باید گفت و در عید الفطر بمذہب ابیحنیفہ رح
مصلی را در راہ تکبیر باواز بلند گفتن تا انگاہ کہ امام بہ نماز بیرون آید
مسنون است و نزد دیگران از مغرب آخر رمضان تا شروع
امام بہ نماز عید تکبیر مشروع است و اما در عید الاضحی نزد بعضی
از عشرہ اولی ذی الحجہ در راہ ہا و باواز بلند تکبیر گفتن مشروع
است و صیغہ تکبیر مسنون این است * اللہ اکبر اللہ اکبر لا الہ

سیزدہم

الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد * واگر بعد ازان بگوید *
الله اکبر کبیرا والحمد الله کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا وصلی الله
علی محمد واله * مستحسن باشد * فصل چهارم * نمازهای
مسنونه و مستحبه بدانکه دوازده رکعت در شبانه روز
از سنن موکده است باتفاق مجتهدین اهل سنت وجماعت
و در حدیث شریف واقع است که کسیکه بدوازده رکعت
در شبانه روز التزام دارد خدای تعالی برای او خانهٔ در جنت
بنا سازد و آن چهار رکعت قبل ظهر و دو رکعت بعد ازان و دو
رکعت بعد مغرب و دو رکعت بعد عشا و دو رکعت قبل
فجر است مگر بمذهب شافعی پیش از ظهر دو رکعت مسنون
است و پیش از فرض چهار رکعت و بعد از مغرب چهار
رکعت دیگر سوای دو رکعت سابق و همچنین قبل عشا چهار
رکعت سوای دو رکعت بعد آن هم آمده است و بعضی علما گفته
اند که اگر قومی بکلی بر ترک این دوازده رکعت اصرار کند امام
را رسد که با آنها مقاتله کند و دو رکعت سنت فجر در تاکید
قوی تر از دیگر سنن است تا اینکه نزد بعضی از علمای حنفیه
واجب است بعد ازان چهار رکعت قبل ظهر بعد ازان دو
رکعت بعد ظهر بعد ازان دو رکعت بعد عشا بعد ازان

چهار رکعت قبل عصر و در نماز جمعه چهار رکعت قبل فریضه و
چهار بعد از ان و بروایتی دو رکعت دیگر سوای هشت رکعت
بعد فریضه جمعه از سنن موکده است و دو رکعت بعد وتر از
مستحبات است و اولی آنست که آنرا قاعدا ادا کند و
در کتب امامیه مرویست که سنن آن حضرت صلی الله علیه
وسلم تالی واجبات است در فضیلت و تاکید و آن حضرت
نماز سنت را در هر شب و روز دو برابر نماز واجب مقرر
فرمود یعنی هشت رکعت نافله پیش از نماز ظهر و هشت
رکعت پیش از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز شام و
دو رکعت و تیره بعد از نماز خفتن و چون و تیره نشسته گذارده
می شود برابر یک رکعت است و یازده رکعت نماز شب و
دو رکعت پیش از صبح و اینها نزد ایشان متمم فریضه اند
و در ثواب و تاکید مثل آنند و مانند فریضه اگر ترک کنند سنت
است که قضا کنند و نیز از برای ترک آن کفاره یک مد از
گندم یا جو برای نافله روز و یک مد از برای نافله شب مقرر
کرده اند و همچنین نوافل دیگر هم نزد آنها بکثرت است لاکن
چون مذهب آنها اینست که هر که در تمام عمر یک واجب را
قضا کرده است برو ادای نماز نفل حرام است و همچو اشخاص

کر یک فرض هم بر آنها قضا نباشد قلیل الوجود اند لهذا به تفصیل
نماز های نوافل آنها اهتمام نکرده شد که نفع معتد به دران نه
بود * نماز تراویح * دیگر از سنن موکده خاص بمذهب اهل سنت
نماز تراویح است و آن بست رکعت است بعد عشا و قبل وتر و
بعضی علمای حنیفه رح مستحب گویند مگر اول اصح است و
آن بمذهب ابی حنیفه رح پنج ترویحه است هر یک بدو سلام
و بعد هر ترویحه نشستن بمقدار یک ترویحه هم مستحب است
و بعد هر ترویحه سه بار این تسبیحات بخواند * سبحان ذي
الملک والملکوت سبحان ذي العزة والقدرة والعظمة والکبریاء
والجبروت سبحان الملک الحي الذي لا یموت سبوح قدوس ربنا
ورب الملائکه والروح * و مستحب است که در تراویح
یک ختم قران کند والا ده آیت در هر رکعت سوای فاتحه
بخواند و بعضی ختم قران هم از سنن موکده دانند و بعد از تراویح
وتر بجماعت گذارد و اگر یک ترویحه بیک سلام گذارد
جایز باشد مگر اولی بدو سلام است و همچنین بی عذر
تراویح را نشسته گذاردن بترک اولویت جایز است و
تراویح منفردا و بخانه خواه منفردا یا بجماعت هم روا است و
اگر کسی نماز عشا بجماعت نگذارده است وتر هم منفردا

گذارد و نماز تراویح بعد عشاء آخر شعبان شروع کند و از
روزیکه هلال عید بنظر آید ترک کند * نماز اشراق * و آن
دو رکعت است بعد از طلوع آفتاب و طالب صادق را باید که
بعد از نماز فجر مشغول بذکر الهی باشد تا ارتفاع شمس بیک
نیزه آنگاه دو رکعت بگذارد * نماز ضحی * و آن یا همان دو رکعت
اشراق است یا ورای آن و فقها در چاشت و اشراق
فرق نکرده اند و گویند که از وقت ارتفاع تا زوال از دو رکعت
تا ده رکعت می باید گذارد و آنرا مسمی به نماز ضحی کرده اند
لاکن بر طرق مشایخ مستنبط از بعض احادیث و عمل
اسلاف اشراق به نهجیکه گذشت دو رکعت گذارند و چاشت
بعضی چهار و بعضی هشت رکعت گذارند و برای دین و دنیا
مفید دانند * نماز تهجد * و وقت آن بعد از عشاء و قبل از وتر
است بشرطیکه ما بین هردو خواب کنند و افضل اوقات
گذاردن آن جوف لیل است یا ثلث آخر و اقل آن دو
رکعت است و اکثر آن هشت رکعت که منتهای تهجد
رسول الله صلی الله علیه و سلم است * تحیة المسجد * و آن
دو رکعت است هرگاه بمسجد داخل شود دو رکعت بگذارد
و همچنین * تحیة الوضو * که هرگاه وضو کند دو رکعت بگذارد

* صلوة الحاجة * و آن دو رکعت است ولکن طرق آن
مختلف است یکی اینست که هر کسی را حاجتی بطرف خدایا
بیکی از بندگان او متعلق باشد باید که باجمله مستحبات وضو کند
و دو رکعت بگذارد و ثنای الهی گوید و درود فرستد و این
دعا بخواند * لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش
العظیم الحمد لله رب العالمین اسالك موجبات رحمتك وعزائم
مغفرتك والغنیمة من كل بر والعصمة من كل ذنب والسلامة
من كل اثم لا تدع لي ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا حاجة
هي لك رضا الا قضیتها یا ارحم الراحمین * دیگر در وقت شدت
درماندگی باید که وضو کند باجمله سنن و مستحبات و دو رکعت
نماز بگذارد و این دعا بخواند * اللهم اني اسالك واتوجه الیك
بنبیك محمد نبي الرحمة یا محمد اني اتوجه بك الی ربي في حاجتي
هذه لتقضي لی اللهم فشفعه فی * و هرگاه لفظ حاجتی هذه بگویند
آنضرورت را بدل بگذارند * دیگر * از بعضی طرق مشایخ
از رسول صلی الله علیه وسلم مرویست که چون کار بر کسی
تنگ آید یا بدست ظالمی درمانده باشد این نماز بگذارد بدان
خدائیکه مرا براستی بخلق فرستاد اگر نیت مرده کند زنده
شود نماز اینست چهار رکعت بدو سلام هر وقتیکه خواهد بگذارد

در اول بعد فاتحه * اللهم مالک الملک تؤتي الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدک الخير انک علي کل شيء قدير تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل وتخرج الحي من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق من تشاء بغير حساب * در دوم * انا اعطيناک * و در رکعت سيوم * قل يا ايها الکافرون * و در چهارم * قل هو الله احد * هريکي پانزده بار بخواند چون از نماز فارغ شود ده کرت اين دعا بخواند هنوز از مصلی برنخواسته باشد که حاجت او روا شود انشاء الله تعالی دعا اينست * لا اله الا انت سبحانک اني کنت من الظالمين حسبنا الله ونعم الوکيل رب اني مسني الضر وانت ارحم الراحمين وافوض امري الي الله ان الله بصير بالعباد يا من ذکره شرف للذاکرين ويا من طاعته نجات للمصلين ويامن لا يخفي عليه انباء الراجين برحمتک يا ارحم الراحمين * اين هيچميرز کمترا اين نماز را گذارده و تجربه نموده با اين روسياهي که دارد گاهي تخلف از اجابت دعا نيافته و ظاهر است که قطع نظر از اثر الفاظ دعا و طريقهٔ نماز و ارشاد حضرت رسالت پناه صلی الله عليه وسلم کسيکه با شرايط بندگی و طلب دعا اين نماز از دل بگذارد و دعا کند يا نماز و دعائي ديگر کند بکمال خضوع و

وخشوع و تامل بر مضمون جمله معانی از قلب باشد نه اینکه
همچو طایر معلم [3] زبانش متوجه الفاظ و قلبش بجای دیگر مثلا هرگاه
افوض امری الی الله گوید بالقطع دست از جملهٔ تدابیر
بردارد پس ذات پاک او تعالی جل شانه اعلی است
از اینکه او را بی نیل مراد بازگرداند * صلوة التسبیح * چهار
رکعت است لکن طریقه ادای آن بدو روایتست یکی اینکه
بعد از تکبیر افتتاح و خواندن ثنا پانزده بار بخواند * سبحان الله و
الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر * بعد ازان تعوذ و تسمیه
و فاتحه و سوره خوانده ده بار همین کلمات بخواند پس برکوع رود و بعد
از تسبیح رکوع ده بار بخواند و چون سر از رکوع بردارد ده بار
بخواند و همچنین در هر سجده ده ده بار بخواند و بین السجدتین
هم ده بار و همچنین در سه رکعت دیگر خوانده نماز تمام کند و بروایت
دیگر در هر رکعتی بعد فاتحه ده بار قل هو الله احد خوانده پانزده بار
این تسبیح بگوید و ده بار در جلسهٔ استراحت که بعد از
سجدتین باشد یا قبل از خواندن تشهد و باقی بدستور مثل
روایت اول و درین روایت قبل از فاتحه بعد از ثنا تسبیح نخواند
نخواند و در روایت اول در جلسهٔ استراحت و قبل تشهد
نخواند و در بعضی روایات باید که قبل ظهر بخواند و به بعضی روایات

[3] قوله طایر معلم بضم اول وفتح ثالث از تعلیم بمعنی طایری که تلفظ او را تعلیم نموده باشند چنانچه طوطی وغیره ان ۱۲ رض

هروقت که خواهد از شب و روز بگذارد لکن در شب بدو سلام و در روز بیک سلام و بروایتی در رکعت اول بعد فاتحه * الهاکم التکاثر * بخواند و در رکعت دوم * والعصر * و در سیوم * قل یا ایها الکافرون * و در چهارم * قل هو الله احد * وفضایل این نماز از حد احصا بیرون است و در حدیث آمده است که اگر توانی هر روز یکبار بگذارد و الا در هر جمعه یکبار و الا در هر ماه یکبار و الا در هر سال یکبار و الا در عمر خود یکبار * صلوة الرغایب * در بعضی از احادیث غریب آمده که شب جمعهٔ اول از ماه رجب میان مغرب و عشا دوازده رکعت بشش سلام میباید گذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار * انا انزلناه * و دوازده بار * قل هو الله احد * و چون فارغ شود هفتاد بار بگوید * اللهم صل علي محمد ن النبی الامی وعلی اله و سلم * انگاه سر بسجده نهد و هفتاد بار بگوید * سبوح قدوس رب الملائکة والروح * و همچنان سر بسجده نهاده هر حاجتی که دارد از خداوند تعالی بخواهد که باجابت مقرون شود * نماز کسوف * وآن باتفاق مذاهب اربعه اهل سنت دو رکعت مسنون است مگر در طریقهٔ ادای آن اختلاف است بمذهب ابی حنیفه رح مثل دیگر نمازها بیک رکوع و دو سجده بگذارد و هرچه خواهد دران از

سورتہا بخواند وقراءت را طویل کردن و دعا کردن تا وقتیکہ بالکل شمس منجلی شود افضل است و تطویل دعا و تخفیف قراءت ہم درست است بالجملہ تطویل یکی و تخفیف دیگر از قراءت و دعا باید و اگر امام جمعہ و عیدین باشد بجماعت بگذارند و الا فرادی فرادی و اگر بجماعت بگذارند امام جہر نکند و خطبہ ہم بمذہب او درین نماز نیست و بمذاہب ایمۂ ثلثہ دو رکعت است بدو رکوع و دو قیام و دو سجدہ در ہر رکعت است اول بعد از تکبیر احرام سورۂ بقر خوانند یا بمقدار آن سورتی دیگر اگر سورہ بقر نتوانند خواند و در قیام دوم بعد از رکوع اول سورہ آل عمران یا بمقدار آن و در قیام سیوم بعد از ہر دو رکوع و ہر دو سجدہ رکعت اول سورۂ النسا یا بمقدار آن و در قیام چہارم بعد از رکوع اول رکعت دوم سورۂ المایدہ یا بمقدار آن و در رکوع اول بمقدار صد آیت از سورۂ بقرہ بجای تسبیح بخواند و در رکوع دوم بمقدار ہشتاد آیت ازان و در رکوع سیوم بمقدار ہفتاد آیت ازان و در رکوع چہارم بمقدار پنجاہ آیت ازان بخواند و اگر نماز کسوف بجماعت بگذارد خطبہ ہم مثل جمعہ و عیدین گوید * نماز خسوف * وانہم دو رکعت است مثل کسوف و دران جماعت نیست نزد ابی حنیفہ

و نزد ائمۂ ثلثہ مثل نماز کسوف است الا در نماز کسوف باخفا
خوانند و در نماز خسوف بجہر و ہمچنین وقت شدت اہوال
و افزاع مثل ریح شدید و دوام باریدن آسمان برف یا
باران و شدت احمرار آن و تاریک شدن روز و شیوع
وباو زلازل و صواعق و انتشار کواکب و روشنی مخوف و
وقت شب و خوف غالب از طرف دشمن باتفاق ادای
دو دو رکعت مسنون است لاکن باتفاق بانفراد می باید گذارد
و نزد ہر یکی موافق نماز کسوف وخسوف بگذارد و این ہمہ نمازہا یعنی
کسوف و خسوف و بادہای سیاہ و زرد و زلزلہ و دیگر اخاویف
نزد امامیہ واجب است ہر یک دو رکعت بہر رکعت پنج قیام
و پنج رکوع و دو سجدہ بہر پنج قیام فاتحہ و سورہ بی تعیین و جماعت
و خواندن قنوت بعد از سورہ در ہمہ سنت است * نماز استسقا *
نزد ابیحنیفہ برای استسقا نمازی بجماعت مسنون نیست
و نہ دران خطبہ است و نہ قلب ردا است بلکہ صرف دعا و استغفار
است و بمذہب ابی یوسف و محمد از اصحاب ایشان کہ ہمان
مذہب مفتی بہ و معمول علیہ علمای حنیفہ است اینست کہ امام
معہ قوم برای نماز خارج شود دو رکعت بجہر بگذارد در اول سبح

* اسم ربک الاعلی * و در دوم * ھل اتک حدیث الغاشیہ *

قولہ باتفاق یعنی باتفاق ائمۂ اربعۂ اہل سنت ۱۲ رض

بخواند و بعد نماز دو خطبه بگوید مستقبل قوم بر زمین ایستاده
نه بر منبر و دعا کند و تسبیح گوید و استغفار برای جمله مومنین
و مومنات کند بر قوسی تکیه کرده پس هرگاه قدری از خطبه
بگوید قلب ردا کند و صفت قلب ردا این است که اگر چادر
مربع باشد اعلای آنرا اسفل گرداند و اسفل را اعلا و اگر مدور
باشد جانب راست را چپ کند و جانب چپ بطرف راست
آرد و قوم تقلیب چادرها نکنند و بعد از فراغت خطبه امام روی خود
بسوی قبله کند و باز تقلیب ردا نموده بدعای استسقا مشغول
شود و همون نهج قایم باشد و دیگر جمله کسان نشسته مانند رو
بسوی قبله و امام دعا کند و استغفار نماید و انها هم تجدید توبه
و استغفار نمایند و در دعا خواه امام دست بردارد خواه اشارة
بسبابه کند هر دو بهتر است و قوم را بهتر است که دست
بردارند و مستحب این است که سه روز امام با قوم برای
استسقا برآید و زیاده از ان منقول نشد و باید که پیاده پا
بالباس کهنه یا شوب داده و پیوند زده بذلت و انکسار و تواضع
برای خدا تعالی سرها فرو برده بسوی زمین برآیند و هر کس
قبل خروج بقدر طاقت صدقه کند بعد از ان برآید و اگر امام
خارج نشود از اذن دهد و بی اذن هم برآمدن جایز است و نزد

کط

شافعی نماز استسقا مثل نماز عید است معه تکبیرات زواید وخطبتین بعد نماز و همین بمذهب مالک است سوای تکبیرات زواید که آنرا مسنون نداند وبمذهب احمد چند روایات است مشهور ترانچه از وی نقل کنند عدم خطبه است ومختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل نماز یا بعد آن وبعد مختار تر است یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است و قلب ردا هم امام را نزد همه و همچنین جهر در نماز باید لاکن در قلب ردا برای قوم هم دو روایت آمده * نماز استخاره * از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم مایان را استخاره آن چنان تعلیم میکرد که سوره از قران تعلیم میفرمود وبعد ازان طریقهٔ آن بدین نهج روایت کرده که هرکاری که عزم آن دارد باید که قبل ازان دو رکعت نماز استخاره بگذارد واولیترانیکه دران نیت استخاره کند ودر رکعت اول بعد فاتحه * قل یا ایها الکافرون * ودر دوم * قل هو الله احد * بخواند وبعد سلام این دعا بخواند * اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسالک من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر * واینجا آن کار بدل بگذارد واگر

بزبان نیز گوید بهتر باشد * خیر لي في دیني و معاشي و عاقبة
امري عاجله آجله فاقدره لي و یسره لي ثم بارک لي فیه و ان کنت تعلم
ان هذا الامر شر لي * آن کار که دارد اینجا نام بردیاد در دل
گرداند * في دیني ومعاشي وعاقبة امري عاجله وآجله فاصرفه
عني و اصرفني عنه واقدر لي الخیر حیث کان ثم رضني به *
وشرط استخاره این است که اول قبل از نماز خاطر را
برفعل و ترک آن مساوی دارد و انگاه نماز گذارد و
دعا بخواند بعد از ان به بیند اگر عزم او بر فعل از انچه پیشتر
بود قوی گشته آنرا امضا کند و اگر از سابق عزیمت بر فعل
کم شد انرا ترک کند و نیز مرویست که باید که قبل از عزیمت
همین نماز و دعا هفت بار بخواند و بعد از ان آن عزیمت را
امضا کند بفضل الهی از شر ان عزیمت محفوظ ماند چه معنی استخاره
طلب خیر است البته بدعا و طلب آن امید اجابت است
اگر مسلم صالح بصدق نیت بکند و بطور مشائخ طرق استخاره
بوجوه کثیره مرویست و عمل آنها بران بتاکید است و اکثر
مشائخ هر روز بعد نماز اشراق دو رکعت نماز استخاره
بطوریکه بیان شد میخوانند و دیگر آن را بعمل بدان تاکید میفرمایند
و در دعای استخارهٔ مذکورهٔ سابق بجای لفظ هذا الامر که دو

جا واقع است. هر دو جا این عبارت ضم کنند * کل عمل او فعل او فعله او قول اقوله فی هذا الیوم او هذه اللیلة * و از طرق استخاره مشایخ یکی این است که اول و آخر درود و لاحول بعدد طاق خوانده یازده بار بخواند * یا عبد القادر شیئا لله * و در کف دست راست دم کرده دست بندد و همان دست را زیر سر بالین نموده رو بقبله و سر بجانب قطب نموده خواب کند انچه مقدر و مصلحت است بخواب ببیند و اگر روز اول نه بیند تا سه روز یا پنج روز یا یازده روز این عمل بکند و اگر هیچ معلوم نشود دلالت دارد بر ترک عزیمت * دیگر * بسم الله الرحمن الرحیم * هفت صد و پنجاه بار خوانده چهار رکعت به نیت استخاره بگذارد و در اول بعد فاتحه سوره * والشمس * و در دوم * واللیل * و در سیوم * والضحی و در چهارم * الم نشرح * و بعد از ان رو بجانب قبله نموده بخواب رود و بر مصلحت آن کار آگاه کرده شود و این هر دو استخاره اخیره یکی از صاحبان صوفیه نقش بندیه این روسیاه را تعلیم فرمودند و بان مجاز فرمودند * دیگر * در بیاض رشک ریاض حضرت جد امجد قدس سره مرقوم است که هر که خواهد در خواب غایب را ببیند و نمی داند که او مرده است

یازنده یا میخواهد که چیزی بپرسد از وپس برای آن چیزی مجرب است نزد من باید که وقت خفتن وضو بکند و لباس طاهر بپوشد و مستقبل قبله بر پهلوی راست دراز شود و سوره * والشمس والضحی * و سوره * واللیل اذا یغشی * و سوره * والتین * و سوره * اخلاص * هریکی هفت بار بخواند و بعد ازان بگوید * اللهم ارنی فی منامی کذا و کذا فرجا و مخرجا وارنی فی منامی ما استدل به علی اجابة دعوتی * پس اگر آن شب چیزی بخواب نه بیند روز دوم و سیوم تا هفت روز متصل بکند پس اگر نه بیند چیزی داند که چیزی خطا کرد در عمل و در دعا لفظ کذا و کذا داخل دعا نیست بلکه بجای آن انچه علم آن میخواهد بر زبان آرد * دیگر * منقول از همان کتاب است اگرخواهد که درخواب آگاه شود برآنچه آرزوی آن دارد پس وقت خفتن بخواند * اللهم رب ابراهیم وموسی ورب اسحاق ویعقوب ورب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل منزل التوریة والانجیل والزبور والفرقان العظیم ارنی فی منامی الذی تری لی فیه الخیر والخیرة * وبعد ازان بگوید * قال نبانی العلیم الخبیر وبعد ازان اسم * یاخبیر * را ورد کند تا اینکه بخواب رود و بالکل قصد خود متعلق گرداند بهمان سو که میخواهد انشاالله

تعالی بخواب ببیند انچه خواهد و اماحکم استخاره بمذهب امامیه پس نهایت بتاکید و ازد شده و بترک آن وعید هم آمده و روایات استخاره آنچنان بکثرت اند که بالمعنی بحد تواتر رسیده و به تفصیل در کتب فقه و حدیث مسطور اند و میر باقر مجلسی خاص درینباب کتابی بفارسی تالیف نموده مسمی بمفاتیح الغیب ساخته و دران اکثر بلکه تمامتر روایات استخاره را از هرجنس جمع نموده است و آن کتاب را مشتمل بریک فاتحه و هشت مفتاح و خاتمه مرتب ساخته درین رساله بندی از هر مفتاح که هریکی ازان مشتمل قسمی از استخاره است باختصار و اسقاط طول عبارت که در بیان جمله ماله و ماعلیه روایت است نقل شد و فقط مضمون استخاره و طریقه آن ذکر کرده شد و التزام بیان تمام روایت نه نموده و آن اینست شیخ مفید و سید ابن طاوس و دیگران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی میفرماید که از جمله شقاوت بنده من آنست که کارها کند و طلب خیر خود از من نه نماید و سید برقی بسند های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که اگر در امری بدون استخاره داخل شود ببلای مبتلا شود که خدا او را دران بلا اجری ندهد و سید بسند معتبر از انحضرت روایت

میکند که میگفت هرگاه در امری طلب خیر از حق تعالی کرده باشم
پروا ندارم که براحت افتم یا به بلای و نیز فرمود که پدرم مرا تعلیم
استخاره می نمود چنانکه سورتهای قران مرا تعلیم می نمود و همچنین
روایت از امام محمد باقر علیه السلام است که ما استخاره را یاد میگرفتیم
چنانچه سورهای قرآن را می آموختیم بالجمله استخاره چند نوع است
اول اینست در هر امریکه اراده نماید بجناب مقدس الهی متوسل
شود و خیر خود را دران امر از حق تعالی طلب نماید و بعد از ان انچه
رو دهد راضی باشد بان خواه موافق بود یا مخالف آن که ایزد تعالی
خیر او را بهتر از و میداند پس انچه غیر مراد واقع شده البته دران

خیری برای او مضمر باشد * وعسی ان تکرهوا شیا وهو خیر لکم *
دوم اینکه بعد از ان که طلب خیر از خدا بکند در دل خود نظر کند و
انچه بخاطر او مصمم باشد بران عمل کند سیوم اینکه بعد از طلب خیر
مشورت کند با مومن و بانچه آن مومن بگوید عمل کند چهارم اینکه
استخاره بقران مجید یا به تسبیح یا به بنادق یا برقاع بکند به تفصیلی
که مذکور می شود و اکثر احادیث دلالت بر قسم اول میکند
و بعضی از علمای این مذهب مثل شیخ مفید و ابن ادریس
ومحقق طوسی در جواز استخاره بغیر سه قسم اول تردد و
تامل کرده اند بلکه ابن ادریس ترجیح عدم جواز داده اما

ت و شاید شما مکروه دانید چیزیرا و آن چیز برای شما بهتر باشد ۱۲ رض

اکثر اعاظم علما تجویز کرده اند و مستحسن دانسته اند و در کتب فقه و ادعیه انواع استخارات را ذکر کرده اند و شیخ شهید و سید ابن طاوس طعن بسیار بر انکار ابن ادریس نموده اند و ملا باقر مجلسی در مفاتیح الغیب میگوید که حق آنست که چون احادیث در باب هریک واقع شده انکار نمی توان کرد اما عمدهٔ استخاره از سه شق اول است که درین زمانها متروک است و درین رساله از جمله اقسام استخاره دو سه طریق ذکر کرده می شود اما از قسم اول مرویست از امیرالمومنین علیه السلام در کیفیت استخاره که دو رکعت نماز کند و بعد از نماز صد بار بگوید * استغفر الله * پس بگوید * اللهم انی قد هممت بامر قد علمته فان کنت تعلم انه خیر لي فی دینی و دنیای وآخرتی فیسره لي وان کنت تعلم انه شر لی فی دینی و دنیای وآخرتی فاصرفه عني کرهت نفسي ذلک ام احبت فانک تعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب * پس عزم کند بهر امریکه اراده کرده است * دیگر * امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام اراده حجی یا عمرهٔ یا آزاد کردن بندهٔ یا خریدن و فروختن آن میکرد وضو میساخت و دو رکعت نماز استخاره میکرد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره الرحمن و در

دوم سورهٔ حشر میخواند و بعد از نماز دویست مرتبه طلب
خیر از خدا میکرد یعنی میگفت * استخیر الله یا استخیر الله برحمته
خیرة فی عافیه * پس سورهٔ قل هو الله احد و معوذتین میخواند
پس میگفت * اللهم هممت بامرقد علمته فانکنت تعلم انه خیر
لی فی دینی ودنیای واخرتی فاقدره لی وانکنت تعلم انه شر لی فی
دینی ودنیای واخرتی فاصرفه عنی رب اعزم لی علی رشدی وان
کرهت او احبت ذلك نفسی به بسم الله الرحمن الرحیم ما شاء الله
لاحول ولا قوة الا بالله حسبی الله ونعم الوکیل * پس متوجه آن
امر میشد و عزم بران میمود و در بعضی روایات دعای استخاره
بدین نهج مرویست * اللهم انی استخیرک برحمتك واستقدرك
الخیر بقدرتك علیه لانك عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم
فاسئلك ان تصلی علی محمد النبی واله کما صلیت علی ابراهیم وال
ابراهیم انك حمید مجید اللهم انکان هذا الامر الذی ارید خیرا لی
فی دینی ودنیای واخرتی فیسره لی وانکان غیر ذلك فاصرفه عنی
واصرفنی عنه * واما قسم دوم از استخاره آنست که بعد نماز یا
دعای استخاره بقلب خود رجوع آرد و هرچه فتوای قلب باشد
بران عمل نمایند و شیخ طوسی در کتاب اقتصار گفته است
که کسیکه اراده امری کند دو رکعت نماز بجا آورده بسجده رود و

صد مرتبه بگوید * استخیر الله تعالی في جمیع اموري کلها خیرة في عافیة * پس انچه که در دلش افتد بران عمل کند و شید رضي الله عنه بسندهای صحیح و معتبر روایت کرده که مردی بحضرت امام جواد علیه السلام عریضه در باب فروختن ملکی نوشت در جواب نوشتند که دو رکعت بجا آورد و بعد ازان صد مرتبه طلب خیر خود را از خدا بکن و در اثنای استخاره با کسی سخن مگو تا صد مرتبه تمام شود پس اگر در دلت بیفتد فروختن آن ملک بفروش و اما قسم سیوم که مشورة با مومنانست پس تاکید آن در کلام الهی نازل شده و امر شد بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با وصف اینکه او عقل کل بود و خاطر مقدس او مهبط اسرار وحی الهی و مشرق انوار الهامات نامتناهی بود بنا بر مشورة نمودن با اصحاب * حیث قال جل جلاله شاورهم في الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله * و امر بانحضرت بنا بر مشوره برای تعلیم سایر بندگان و طیب خاطر مومنان و مصالح بسیار دیگر بود باز امر فرمود بتوکل و اعتماد بر جناب مقدس او و تفویض امور خود بعلم کامل و لطف شامل پس بار تکاب مشورت باید که اعتماد بر رای خلق نکند و خیر خود را از علام الغیوب طلب کند انچه خیر او است حق تعالی بر زبان ایشان

جاری خواهد کرد و در حدیث آمده است که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی علیه السلام کسیکه طلب خیر خود از خدا میکند در کار خود حیران نمی شود و کسیکه در کارها با مردم مشورت میکند پشیمان نمی شود و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقول است که نفس خود را بمخاطر می اندازد کسیکه مستغنی میشود برای خود از رای دیگران و سید و بر فتی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که مشورت نمی باشد الا بر چهار حد اگر کسی انها را رعایت نکند ضررش بر مشوره کننده زیاده از نفع آن است اول اینکه با کسی مشوره کند که عاقل باشد دوم اینکه دیندار و صالح باشد سیوم اینکه دوست و برادر مومن باشد چهارم اینکه اورا بر سر و راز خود مطلع گرداند بنحویکه خود را از خود را میداند و اعتماد بر و داشته باشد که افشای راز نمیکند بر مردم و از قسم چهارم یکی استخاره بقران مجید است کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود تفاول نکنید بقران و همین است مذهب ابی حنیفه رح از اهل سنت که تفاول بکلام الله العظیم مکروه و ممنوع است لاکن علمای امامیه اینحدیث را تاویل کنند و گویند که مراد از نهی تفاول بکلام الله استنباط احوال آینده از آیات

مناسب است چنانچه عوام وسیلهٔ روزی خود گردانیده مردم
را باین نحو فریب میدهند و ملا باقر مجلسی میگوید که ممکن است که
مراد از نهی اینست که چنانچه تفاؤل و تطیر باوازهای حیوانات و
دیدن آنها میکنند همچنان تفاؤل و تطیر بقران مجید نباید و شاید منظر
قلت اعتقاد مردم در صورت وقوع خلاف فهم آنها حکمت
ممانعت باشد انتهی بالجمله اکثر علمای امامیه استخاره بکلام
الهی مستحسن دانسته اند و ابن ادریس در کتاب سرایر
از شخصی روایت میکند که نزد امام زین العابدین علیه السلام
بود که بعد از نماز صبح بشارت بولادت زید شهید سلام الله
علیه دادند آنحضرت مصحف طلبید و در دامن خود گذاشت و بر
کشود این ایت در اول صفحه بود * فضل الله المجاهدين
علي القاعدين اجرا عظيما * پس مصحف را برهم گذاشت
و بار دیگر کشود این آیت در اول صفحه بود * ان الله اشتري من
المومنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله
فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التورية والانجيل والقران ومن
اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك
هو الفوز العظيم * پس حضرت دو بار فرمود که والله که زید
است و او را زید نام کرد انتهی ملا باقر مجلسی میگوید که چون

حضرت سجاد علیه السلام میدانستند که یکی از فرزندان
ایشان که سمی یزید خواهد بود در جهاد مخالفان شهید خواهد
شد و درین دو آیت که دراستخاره ظاهر شد اشاره بشهادت
او بود باین سبب دانسته اند که همان فرزند است پس اورا
سمی یزید گردانید و اینمعنی دلالت میکند برجواز تفاؤل بقران
ویکی از طرق استخاره بکلام الله العظیم اینست که طالب خیر خود
اول بکند و مصحف را بکشاید در صفحه دست راست اگر آیت
رحمت یا امر بخیر باشد خوب است واگر ایت غضب یا نهی
ز شر باشد بد است واگر آیت ذوجهتین باشد یا شبه باشد
میانه است * دیگر * از حضرت صادق علیه السلام مرسلا مرویست
که آنحضرت فرمود که هرگاه براحدی ازشما کار تنگ شود مصحف را
بدست گیرد و عزم کند برعمل کردن بانچه ظاهر شود برو از جانب
حق تعالی پس سورهٔ فاتحه و سوره اخلاص و ایت الکرسی و آیت
* وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما في البحر وما تسقط من
ورقة الا یعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا
في کتاب مبین * و سوره * انا انزلنا * و سوره * قل یاایها الکافرون
ومعوذتین * هریک ازینها را سه مرتبه بخواند پس متوجه
شود بقران مجید و بگوید * اللهم اني اتوجه الیك بالقران العظیم

من فاتحه الى خاتمه وفيه اسمك الاكبر وكلماتك التامات يا
سامع كل صوت ويا جامع كل فوت ويا باري النفوس بعد الموت
يا من لا تغشاه الظلمات ولا تشتبه عليه الاصوات اسالك ان تخبرني
بما اشكل علي به فانك عالم بكل معلوم غير معلم بحق محمد وعلي
وفاطمه الحسن والحسين ومحمد الباقر وجعفر الصادق وموسى
الكاظم وعلي الرضا ومحمد الجواد وعلي الهادي وحسن العسكري
والخلف الحجه من آل محمد عليه وعليهم السلام * پس مصحف
را بگشاید وجلالات یعنی لفظ الله را بشمارد واز صفحه دست
راست وبعد ازان اوراق جانب چپ بشمارد بعد دآن
جلالات پس بعد ازان از صفحهٔ دست چپ سطور بشمارد
بهمان عدد پس در سطر آخر نظر کند که آن بمنزلهٔ وحی است
در مطلبی که دارد واگر در اول صفحه لفظ جلاله نباشد بار دیگر
نیت کند ومصحف بگشاید تا اینکه جلالات ظاهر شود وآنرا استخاره
جلاله گویند ودیگر طرق استخاره هم بقران مجید درین مذهب مرویست
که بجموع ان خوفا للتطویل نقل نشد * دوم * از قسم چهارم
استخاره به تسبیح است وان چند نوع است یکی آنست
که مرویست که از حضرت صاحب الزمان علیه السلام که چون
در امری کسی خواهد استخاره کند ده مرتبه سوره فاتحه بخواند و

سه مرتبه یا یک مرتبه هم اکتفا میتواند کرد پس ده مرتبه سورهٔ
* انا انزلنا * بخواند پس این دعا را سه مرتبه بخواند * اللهم
انی استخیرک بعلمک بعواقب الامور واستشیرک لحسن ظنی
بک فی المامول والمحذور اللهم ان کان الامر الفلانی مما قد
نیطت بالبرکة اعجازه وبوادیه وحفت بالکرامة ایامه ولیالیه
فخر لی فیه خیرة ترد شموسه ذلولا وتقعض ایامه سرورا اللهم
اما امر فأتمر واما نهی فانتهی اللهم انی استخیرک برحمتک
خیرة فی عافیة * پس در دل قرار دهد که اگر فلان امر در حق
او نیک است عدد دانهای تسبیح که خواهد گرفت طاق برآید
واگر بد است جفت برآید یا بعکس آن و قطعهٔ از تسبیح بگیرد
وبشمارد که طاق است یا جفت و هرچه قرار داده بود بآن عمل
سازد * دیگر * سه مرتبه درود بر محمد صلی الله علیه وسلم وآل
محمد بفرستد بعد از آن قطعهٔ تسبیح را بگیرد وبشمارد اگر طاق
می ماند خوب است و اگر جفت ماند بد است و ملا باقر مجلسی
میگوید که طریقهٔ دیگر در میان عوام شهرت دارد که سه تا سه
تا بشمارد اگر یک بماند خوب است و دو وسط است
و سه بد است و این طریقه در کتب مشهوره بنظر فقیر
نرسیده لیکن یکی از فضلای بحرین از کتاب السعادات از

حضرت صادق علیہ السلام روایت کردہ است کہ سورۂ فاتحہ
یک مرتبہ واخلاص سہ مرتبہ بخواند و پانزدہ مرتبہ صلوات بر
محمد وآل محمد بفرستد پس بگوید * اللهم اني اسئلك بحق الحسين
وجده وابيه وامه واخيه والائمة من ذريته ان تصلي علي محمد
وآل محمد وان تجعل لي الخيرة في هذه السبحة وان تريني ما
هوالاصلح في الدين والدنيا اللهم ان كان الاصلح في ديني ودنياي
وعاجل امري واجله فعل ما انا عازم عليه فامرني والا فانهي
فانك علي كل شيء قدير * پس قطعۂ از تسبیح میگیری وبگوئی
* سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله * تاآن قطعہ تمام شود اگر
منتہی * بسبحان الله * باشد مخیری میان کردن ونکردن واگر
بر * الحمد لله * منتہی شود امراست واگر بہ * لا اله الا الله *
منتہی شود نہی است انتہی واین استخارہ سبحہ اختیار است کہ بر
سبحۂ منظوم برشتہ کند یا بر غیر منظوم یا بر سنگریزہ وبعضی قطعہ
سبحہ بدست میگیرند مگر مشہور ومتعارف اینست کہ بانگشت میانہ
گیرد وانچہ بالفعل تقیمہ بسبحہ خاک پاک بنابر استخارہ کند ونیز
دو بار استخارہ کند واول نیت عمل آن فعل کند ودر دوم
نیت ترک آن اگر در اول طاق آمد ودر دوم ہم طاق پس
تخییار فہمند واگر در اول طاق آمد ودر دوم جفت پس وجوب

بعمل نمیسند و اگر اول جفت آید پس دیگر استخاره نکنند
و ترک آن واجب دانند این طریقه را ملا باقر مجلسی در
مفاتیح الغیب ذکر نکرده با وصف اینکه حاوی جمله طرق استخاره
است پس یا این امر محدث عوام است یا اثری دیگر داشته
باشد و سیوم از قسم چهارم استخاره بر رقاع است
وطرق آن کثیر است یکی آنست که کلینی و شیخ طوسی و
سید و دیگران بسندهای معتبر از هارون بن خارجه روایت
کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
هرگاه امری را اراده کنی شش رقعه کاغذ بگیر و در سه تا بنویس
* بسم الله الرحمن الرحیم خیرة الله العزیز الحکیم فلان بن فلانة افعل
و در سه تا دیگر همین عبارت و بجای افعل لا تفعل و مراد
از فلان بن فلانه این است که نام استخاره کننده و نام مادرش
بنویسد پس انها را از زیر مصلای خود بگذار و دو رکعت نماز
بکن و چون فارغ شوی برو بسجده و صد مرتبه بخوان * استخیر الله
برحمتة خیرة فی عافیة * پس درست به نشین و بگو * اللهم
خر لی واختر لی فی جمیع اموری کلها فی یسر منک و عافیة *
پس دست بزن و رقعها را شورش بکن یعنی با یکدیگر مخلوط
گردان و یک یک از انها را بیرون آورده ملاحظه کن اگر سه

افعل پیاپی برآید پس بکن آن کار را و اگر سه لا تفعل پیاپی
بیرون آید پس مکن آن کار را و اگر مخلوط برآید تا پنج رقعه برآر
و اگر افعل بیشتر است عمل کن و اگر لا تفعل بیشتر است
ترک کن و رقعه ششم بیرون آوردن حاجت نیست
* دیگر * سید رضی الله عنه ذکر کرده است که ابن مسعود
در استخاره این دعا میخوانده * اللهم انك تعلم ولا اعلم وتقدر
ولا اقدر وانت علام الغيوب اللهم ان علمك بما يكون كعلمك
بما كان اللهم اني قد عزمت علي كذا وكذا فان كان لي فيه خيرة في
الدنيا والعاجل والاجل فيسره وسهله ووفقني له ووفقه لي وانكان غير
ذلك فامنعني منه كيف شيئت * پس بسجده میرفت و صد و یکبار
میگفت * اللهم استخيرك برحمتك خيرة في عافية * پس در سه
رقعه مینوشت * خيرة في من الله العزيز الحكيم بفلان بن فلان
باسم الله وعونه * در سه رقعه دیگر * خيرة من الله العزيز الحكيم
بفلان بن فلان لا تفعل ولا خيرة فيما يقضي اليه * و در زیر
سجاده میگذاشت و چون از نماز فارغ می شد تا پنج رقعه یکیک
از آنرا بیرون می آورد و از افعل و لا تفعل هر چه بیشتر میبود
بر ان عمل میکرد علامه مجلسی گوید که بجای علی کذا و کذا حاجت
خود را بعربی بگوید و اگر نتواند بگوید بجای آن * علي امر الذي

علامت * و بجای * فلان بن فلان * نام خود و نام پدر خود بنویسد
در همه رقعها بعد ازان ملا ی مجلسی میگوید که اگرچه این روایت
از طریق اهل سنت است اما موید بروایت اولست که
از طریق شیعه است انتهی اقول در کتب اهل سنت
این روایت بجای بنظر فقیر نرسیده شاید مراد اینست
که راوی اول از اهل سنت است * وچهارم از قسم
چهارم استخاره بنادق است وآنرا طرق بسیار است یکی ازان
این است که مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که چون اراده استخاره کند وضوی کامل با جمله آداب و
ادعیه کند و دو رکعت نماز بگذارد و در هریکی بعد فاتحه صد بار سورهٔ
اخلاص بخواند و بعد از سلام و ستها بد عابر دارد و بگوید

* یا کاشف الکرب و مفرج الهم و مذهب الغم و مبتدیا بالنعم
قبل استحقاقها یا من یفزع الخلق الیه في حوائجهم و مهماتهم و
امورهم ویتوکلون علیه امرت بالدعاء و ضمنت الاجابه اللهم
فصل علی محمد وآل محمد وابدء بهم فی کل امري وافرج همي و
نفس کربي واذهب غمي واکشف لی عن الامر الذي قد التبس
علي خرلی فی جمیع اموري خیرة فی عافیه فانی استخیرک بعلمک
واستقدرک بقدرتک واسئلک من فضلک والجاء الیک في جمیع

اموري و ابرء من الحول و القوة الا بك و اتوكل عليك و
انت حسبي و نعم الوكيل اللهم افتح لي ابواب رزقك وسهلها لي
و يسر لي جميع اموري فانك تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و
انت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم ان الامر الذي عزمت عليه
و اردته هو خير لي في ديني و دنياي و معاشي و معادي و عاقبة
اموري فقدره لي و عجله علي و سهله و يسره و بارك لي فيه و ان
كنت تعلم انه غير نافع لي في العاجل و الآجل بل هو شر علي
فاصرفه عني و اصرفني عنه كيف شئت و اني شئت و قدرني
الخير حيث كان و اين كان و رضني بقضائك يا رب و بارك لي
في قدرك حتي لا احب تعجيل ما اخرت و لا تاخير ما عجلت
انك علي كل شي قدير و هو عليك يسير * پس صلوات بفرستد
بر محمد آل محمد و سه رقعه بگيرد بيک مقدار و يک هيئت و در دو رقعه
اين دعا را بنويسد * اللهم فاطر السموات و الارض عالم
الغيب و الشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون
اللهم انك تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و تمضي و لا امضي و تقضي و لا
اقضي و انت علام الغيوب صل علي محمد و آل محمد و اخرج لي احب
السبيلين اليك و خيرهما لي في ديني و دنياي و عاقبة امري
انك علي كل شي قدير و هو عليك يسير * در پشت يکي ازان

افعل بنویسد و در پشت دیگر لا تفعل و در رقعه سیوم این دعا بنویسد * لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم و استعنت بالله و توکلت علیه و هو حسبي و نعم الوکیل توکلت في جمیع اموري علي الله الحي الذي لا یموت و اعتصمت بذي العزة و الجبروت وتحصنت بذي الحول والطول والملکوت وسلام علي المرسلین والحمد لله رب العالمین و صلي الله علی محمد النبي و اله الطاهرین * و پشت این رقعه را سفید بگذارد و هر سه رقعه را محکم به پیچد بریک هیئت و یک صورت و در میان سه بندقه از موم یا از گل بدارد بریک هیئت و یک وزن و بکسی که اعتماد برو داشته باشد از برادران مومن بدهد که او خدا را یاد کرده و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده آن بندقها را در آستین خود بیندازد و دست راست خود را در میان آستین خود داخل کرده انها را حرکت دهد و بدون دیدن انها یکی از انها گرفته بیرون آرد و پس صاحب استخاره آنرا گرفته و خدا را یاد کرده بکشاید و هر انچه بر پشت آن نوشته است بران عمل نماید و اگر کسی معتمد بهم نرسد خود در آستین خود اندازد همچنانکه مذکور شد بعمل آرد و در حدیث آمده است که اگر افعل بر آید بران عمل کند که خیر او

وزان است واگر لا تفعل بر آید زنهار آن را نکند که البته
بمخالفت استخاره ضرری باو رسد واگر رقعه بر آید که
پشت او ساده است پس انتظار کند که وقت نماز عصر و
فجر باشد قبل از نماز والا بعد از آن دو رکعت استخاره
خوانده باز بهمون نهج عمل کند تا اینکه یکی از رقعه‌های افعل یا لا
تفعل بر آید این عمل مکرر کرده باشد و هر بار رقعه‌های تازه
برگیرد * دیگر * کلینی وشیخ وسید ودیگران بسند مرسل
بیکی از ائمه علیهم السلام روایت کرده‌اند که در امریکه میخواهد
با پروردگار خود مشوره کند صورتش این است که حاجت
خود را در خاطر گذرانیده دو رقعه بگیرد در یکی لا بنویسد ودر
دیگری نعم و هر یکی را در میان بندقه از گل بگذارد پس دو
رکعت نماز کند و این بندقها را در زیر دامن خود بگذارد و بگوید
* یا الله انی اشاورک فی امری هذا وانت خیر مستشار ومشیر
فاشر علی بما فیه صلاح وحسن عاقبة * پس دست خود را
زیر دامن خود داخل کند و یکی از آن دو بندقه بیرون آرد
و بگشاید اگر نعم باشد آن کار بکند واگر لا باشد آن را نکند
* فصل پنجم * در صورت ادای صلوة به تفصیل فرایض و
سنن ومستحبات ومفسدات ومکروهات آن و درین فصل

چند مباحث است * بحث اول * در شرایط نماز و آن دو
قسم است یکی شرایط صحت و جواز نماز دوم شرایط
فضیلت و کمال آن پس * شرط اول از قسم اول طهارت
است و چون مسایل آن کثیر بودند لهذا آنرا پیشتر در فصل
علیحده ذکر کرده شد * شرط دوم از ان بمذهب بعضی ایمهٔ وقتست
و نزد ابی حنیفه وقت سبب نماز است نه شرط و آنهم پیشتر
در فصل علیحده مذکور شد * شرط سیوم از ان ستر عورت است
و عورت مرد نزد ابی حنیفه از ناف تا زانو است و نزد او زانو
عورت است و ناف عورت نیست و نزدیک شافعی بیک
قول هردو عورت است و بقول دیگرش ناف عورتست
و زانو عورت نیست و جمله اندام زن آزاد عورت است
سوای روی و هردو دست تا بندهای آن و هردو قدم
آن و کنیز را همان مقدار عورت است سوای روی که مرد
راست بزیادت پشت و شکم او و اگر در حالت نماز کسی
برهنه شود بروایت صحیح نزد ابی حنیفه کم از ربع عضو خواه
عورتین غلیظتین باشد یا غیر آن معفو است لیکن باید که بدون
عمل کثیر آنرا بند کند و همچنین حال نجاست که در حالت نماز برسد
و بمذهب ایمهٔ ثلثه بکشف عورت قلیل باشد یا کثیر و همچنین

از رسیدن نجاست نماز فاسد گردد و ستر عورت در غیر
حالت نماز اگرچه تنها باشد هم فرض است * ونزد امامیه عورت
مرد فقط پس و پیش است و عورت زن آزاد مثل مذهب
اہل سنت است الا عورت کنیزک نزد آنها مثل عورت زن
آزاد است الا سر او که اگر برہنه باشد نماز جایز بود و اگر اندکی
از عورت هم منکشف شود نماز فاسد گردد * شرط چهارم *
از آن استقبال قبله است پس هرکه بر وسمت قبله مخفی شود
بغلبهٔ ظن خود سمتی مقرر نموده نماز بگذارد و اگر در اثنای نماز معلوم
شود که قبله بسمت دیگر است آنسو روی بگرداند و اگر بعد نماز غلطی
رای او ظاهر شود اعادهٔ نماز ضرور نیست و ادای نوافل و سنن
بر واسپه بایما درست است خواه روبروی قبله باشد یا پشت
و اعم است از ینکه تحریمه بسوی قبله کند یا نه و بمذهب احمد
بیک قول از شافعی وقت تحریمه سمت قبله بودن مشروط
است بخلاف کشتی وغیره که دران وقت تحریمه روبروی
قبله کند و هرطرف که کشتی بگردد روی خود هم بگرداند نماز نافله باشد
یا فریضه و اگر تواند حتی الامکان فریضه بیرون کشتی گذارد و قاعده
دریافت سمت قبله حقیقی بنابر احداث مساجد وغیره در مقصد
چهارم بیان کرده خواهد شد * شرط چهارم نیت است و نزد

بعضی علما نیت رکن نماز است پس بیک قول بمذهب شافعی
واجب است که اول نیت با اول تکبیر افتتاح و آخران با آخر تکبیر
مقارن باشد که هیچ غفلتی از نیت وقت گفتن الله اکبر نباشد و بقول
دیگرش حضور دل مثلا وقت گذاردن نماز ظهر باینکه فرض نماز ظهر
وقت را از بهر خدا ایتعالی ادا میکنم بی غفلتی ازان خواه باول
تکبیر و اگر خواهد باخر تکبیر پیوسته کند و این حضور دل در نیت
فرضست و اما گفتن بزبان باین نهج که * ادي الظهر فرض الوقت
او فرض اليوم لله تعالى * سنت است و اما بمذاهب
ابی حنیفه و مالک و احمد این نیت باید که در اول نماز موجود
باشد و اگر پیوسته بتکبیر باشد اولی تر بود و اگر پیش
از شروع غفلتی میان تکبیر و نیت حادث شود نماز درست
باشد و نزد ابی حنیفه اگر از حضور دل عاجز باشد بزبان گفتن
کفایت میکند پس در نیت تعین فرض یا واجب و دیگر تعین
وقت مثلا ظهر امروز یا ظهر این وقت ضرور است و بدون آن
نماز جایز نباشد و تعین رکعات و سمت قبله وغیره که میکنند حاجت
ندارد و زاید است و نوافل و سنن بمطلق نیت مثلا بدین نهج
که * اصلی یعنی نماز می خوانم جایز است بخلاف فرایض و
واجبات که بمطلق نیت جایز نیست و بزبان گفتن اگرچه ضرورت

ندارد لیکن علما مستحسن دانسته اند * ونزد امامیه * از شرایط نماز بعضی بالیقین است و بعضی مختلف فیها یقینی از ان عقل است و اسلام وطهارت از حدث وجنابت و وقت ولباس و مکان و قبله ومختلف فیه بلوغ است وایمان ومعرفت باحکام پس در نماز طفل ومخالف وجاهل گفتگوها است ونیت نزد بعضی رکن است ونزد بعضی شرط وقول دوم ارجح است حسب فتوای مجتهد الوقت * واما قسم دوم از شرایط نماز که شرط فضیلت وتکمیل آنست دو قسم است یکی منفصل از نماز وآن اذان واقامت است ودیگری متصل بانماز وآن نماز جماعت است واین هردو سنت موکده اند وترک آن موجب نقصان نماز است ووعید هم بترک آن وارد شده اما صورت اذان اینست که چون وقت درآید باواز نهایت بلند بر جای بلند رفته وروی بقبله آورده * الله اکبر چهار بار * واشهد ان لا اله الا الله * دو بار * واشهد ان محمد ارسول الله * دو بار * وحي علي الصلوة * دو بار * وحي علي الفلاح * دو بار * باز الله اکبر * دو بار * ولا اله الا الله * یکبار گفته اذان تمام کند وبرای نماز صبح بعد * حي علي الفلاح * دو بار * الصلوة خیر من النوم * زیاده کنند ووقت گفتن * حي علي الصلوة

* رو بجانب راست بگرداند و وقت گفتن * حي علي الفلاح *
بجانب چپ درین قدر اتفاق ائمه است مگر نزد مالک و شافعي
ترجیع سنت است و نزد ابی حنیفه و احمد حنبل ترجیع مسنون
نیست و صورت ترجیع این ست که چون اول دو بار الله اکبر
گوید در راء الله اکبر اول و الله تکبیر دوم وصل کند و در الله
اکبر دوم و سیوم فاصله و سکته باشد انگاه دو بار نرم نرم
* اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله * بگوید بار دگر شهد را
باواز بلند گوید پس اذان تمام کند لاکن بمذهب مالک هر بار *
که الله اکبر گوید جدا جدا گوید نه اینکه اول را با دوم وصل کند
* و بمذهب * امامیه اذان بهمین نهج است و مثل مذهب
مالک هر لفظ * الله اکبر * جدا جدا گوید و در اذان صبح * الصلوة
خیر من النوم * گفتن سخت ممنوع است نزد آنها * الا بعد
حي علي الفلاح * در هر اذان دو بار * حي علي خیر العمل *
گوید و ترجیع هم کند و انچه بالفعل عوام بعد شهادتین * اشهد
ان امیر المومنین علی ولي الله * دو بار گویند روا نیست و اگر
موذن این الفاظ را به نیت اینکه جزو اذان است گوید اذان
باطل گردد و اگر جزو اذان نگردانند پس مثل کلام خارج است
وکلام خارج مابین اذان مبطل اذان نیست نزد آنها و اذان

بی وضو جایز است مگر در حالت جنابت مکروه است و نزد شافعی
بی وضو هم مکروه است واذان بمد و تطویل و زیادت حروف
مثلا الله اکبار یا الله اکبر مکروه و بدعت است و نزد بعضی علما
محسوب نیست واذان با جرت جایز نیست مگر نزد شافعی
اگر بی اجرت کسی بدست نیاید روا باشد و شرط موذن
آنست که مسلمان و عاقل و دیندار باشد و امین* واذان
هیچ نمازی پیش از وقت جایز نیست الا اذان صبح واذان
اول جمعه* و اقامت* نزد ابیحنیفه و احمد حنبل مثل اذانست
مگر بعد* حي علي الفلاح* دوبار وقد قامت الصلوة می باید
افزود و بمذهب شافعی* الله اکبر* اول دوبار و باقی جمله
کلمات یکبار* وقد قامت الصلوة* دوبار می باید گفت و بمذهب
مالک تکبیر یعنی الله اکبر هم اول و هم آخر دو دوبار جدا جدا میباید
گفت و دیگر الفاظ مع* قد قامت الصلوة* یکبار و هرگاه موذن
باذان شروع نماید باید که از جمله کارها خود را باز دارد مگر اینکه
از پیشتر بنماز مشغول باشد و کلام هم نباید کرد و اذان را
سماعت باید نمود و آنچه موذن گوید آنرا اعاده کند و بعد ختم

این دعا بخواند* اللهم رب هذه الدعوة التامة النافعة والصلوة
القایمة آت محمدن الوسیلة والفضیلة والدرجة العالیة

الرفيعة وابعثه مقاما محمودن الذي وعدته * ودر حديث
وارد شده که هردعائی که مابین اذان واقامت کند مستجاب
است شرط دوم از شرایط فضیلت وتکمیل نماز جماعت
است باید دانست که نماز جماعت سنت موکده است و
بروایتی از ابیحنفه واجب است ونزد احمد حنبل جماعت فرض
است بالجمله در نماز جماعت تاکید شدید است وبترک آن
وعید سخت آمده واولی بامامت اعلم بمسایل نماز است
واگر همه مساوی باشند پس اقرء وبعد ازان اورع و
بعد ازان اسن وبعد ازان احسن بخلق وبعد ازان اصبح بوجه
وبعد ازان اشرف بنسب وغرض این است که امام
آن کس باید که مقتدین راازاقامت او کراهت نباید وباید
که دین او مطعون نباشد وار فواحش ظاهر اجتناب
کند وامامت فاسق ومبتدع جایز است بکراهت وترک
اقتدای او اولی است ونماز عالم خلف امی جایز نیست ومراد
از امی آنست که حروف وعبارت قران صحیح نتواند خواند و
حرفی را باحرف دیگربدل کند مثل سین وثا وضاد وظاد ها و حا
وغیر آن وامامت نابالغ در فرایض بمذهب ابیحنیفه ومالک
روانیست ودر نوافل درست است وبمذهب شافعی در فرایض

هم درست است و در اقامت هرگاه * قد قامت الصلواة * گویند امام را باید که تکبیر افتتاح کند و مقتدئین * سبحانک اللهم * خوانده بمذهب ابی حنیفه ساکت شوند و در نماز جهری سماعت قراءت امام کنند و در سری فقط ایستاده مانند و نزد شافعی مقتدئین هم سوره فاتحه بخوانند که فاتحه نزد ایشان رکن نماز است و دیگر تسبیحات و تشهد وغیره مقتدئین هم بخوانند باتفاق به تبعیت امام الا هرگاه امام سر از رکوع بردارد * و سمع الله لمن حمده * گوید مقتدئین گویند * ربنا لک الحمد * و مقتدی هرگاه در رکوع امام شامل شد آن رکعت یافت و اگر رکوع فوت شد پس بعد از انکه امام سلام دهد این مقتدی که رکعت او فوت شده است برخیزد و آنرا تمام کند و اگر امام سجده سهو کند این مقتدی که رکعت او فوت شده همراه او سجده کند اگرچه سهو قبل لحوق او باشد و بعد سجده سهو که امام سلام خروج از نماز گوید برخیزد پس اگر یک رکعت فوت شده است تعوذ و تسمیه نموده فاتحه با سوره بخواند و رکوع و سجود نموده جلسه کند و تشهد و صلوة و دعای مغفرت خوانده سلام دهد و اگر دو رکعت سوای مغرب فوت شود بطرز یکه دو رکعت نماز میگذارد سوای * سبحانک اللهم * با تعوذ و تسمیه بخواند و

در مغرب نیز دو رکعت گذاردگر در رکعت اول بعد سجود جلسه کند و تشهد خوانده برخیزد و در رکعت دوم بگذارد و در نمازهای رباعی اگر سه رکعت فوت شود و در رکعت اخیر شامل شود نزد ابی حنیفه آنرا بطور نماز مغرب گذارد و نزد صاحبین او باید که در رکعت اول که بعد سلام امام گذارد بعد سجود جلسه نموده و تشهد خوانده برخیزد و در رکعت دوم بعد سجود بدون خواندن تشهد برخیزد و در رکعت سیوم جلسهٔ اخیر نموده تشهد وغیره خوانده سلام دهد و در هردو صورت در رکعت سیوم فقط فاتحه بی ضم سوره بخواند * و بمذهب امامیه جماعت سنت است و موکد لاکن امامت فاسق و مبتدع وغیره درست نیست و همچنین امامت ناواقف از مسایل ضروریهٔ صوم و صلوة روا نیست پس نماز جماعت نزد ایشان یا خلف مجتهد خوانند یا هر که بشهادت او لایق امامت باشد و اکثر بسبب فقدان وجود شرایط امامت منفرد خوانند والله اعلم بالصواب * بحث دوم * در فرایض نماز فرض نماز عبارت است از رکن آن که بترک آن نماز باطل گردد و تدارک آن بجز اعادهٔ نماز نباشد و آن بمذهب ابیحنیفه در نماز شش چیز است اول تکبیر افتتاح و آن را تحریمه هم

گویند یعنی بعد نیت که بنا بر شروع کردن نماز اول الله اکبر
گویند و نزد ابی حنیفه بهر نام خدا یتعالی که موضوع جهت محض
تعظیم است و بهر صفتی که بدان نام وصل کند فرض نماز را
ادا کرده باشد مثل الله اجل یا الله اعظم یا سبحان الله
یا ترجمهٔ آن بزبان دیگر بگوید تاهم فرض نماز ادا کرده است
و نزد ایمه ثلثه بجز لفظ الله کبر یا الله الاکبر بهیچ یک لفظ دیگر فرض
نماز ادا نشود و نزد امامیه الله الاکبر هم کافی و جایز نباشد فقط لفظ
الله اکبر باید دوم در نمازهای فرایض و وتر و عیدین قیام است
مع القدرت در هر رکعت و اگر قادر نباشد بر قیام نشستن
در رکوع و سجود گذاردن قایم مقام ایستادن است و اگر
بران هم قادر نباشد باشارت روی بقبله نماز گذاردن بجای
ایستادن است سیوم قرات جزوی از قران است در
حالت قیام و یک آیت از قران مکتفی برای ادای فرض است
بمذهب او اگرچه قصیر باشد لاکن اگر آیت قصیر زاید از دو
کلمه باشد بلا خلاف بین المشایخ از علمای حنفیه جایز است و اگر
یک کلمه باشد مثل * مدهامتان * یا آیتی که یک حرف است
* مثل صاد یا نون یا قاف * دران اختلاف است اصح اینست
که روا نیست چهارم رکوع در هر رکعت پنجم دو سجده در

هر رکعت ششم قعده اخیر یعنی نشستن بعد سجده های
رکعت اخیر اینقدر بمذهب ابی حنیفه فرض است و دیگر آنچه
در نماز است سوای این شش بعضی واجب است و بعضی
سنت است بمذهب او و اگر کسی اکتفا بفرایض نماز کند
نماز ادا شود لاکن ناقص باشد و مصلی عاصی گردد و بمذهب
مالک و احمد و بیک قول از شافعی فرایض نماز هفده است بقولیکه
نیت شرط باشد نه فرض و اگر نیت هم فرض باشد پس
ہژده است و بیک قول از شافعی بست ویک است اول
نیت دوم تکبیر افتتاح بالله اکبر یا الله الاکبر که بجز این هر دو لفظ
بلفظی دیگر جایز نباشد سیوم قیام مع القدرة در هر رکعت
چهارم قرات فاتحه در هر رکعت اولین باشد یا اخریین یا
هر حرفی و اعرابی و مدی و تشدیدی که در واست و نزد بعضی علما
دانستن معنی فاتحه و تشهد و حضور با آن واجب است پنجم
رکوع در هر رکعت ششم توقف و قرار گرفتن دران هفتم
از رکوع بر خاستن و راست ایستادن هشتم توقف
و قرار گرفتن دران قیام نهم سجود در هر رکعت یعنی پیشانی
و هر دو دست و زانو و انگشتان پای را متمکن بر زمین یا جای
نماز نهادن چنانکه اندسختی زمین به پیشانی برسد دهم توقف

و قرار گرفتن در سجود یازدهم بعد سجدهٔ اول نشستن
دوازدهم توقف و قرار گرفتن دران جلسه سیزدهم سجدهٔ دوم
در هر رکعت چهاردهم توقف و قرار گرفتن دران پانزدهم
بعد سجدهٔ دوم رکعت اخیر نشستن شانزدهم خواندن تشهد
دران هفدهم صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم دادن بعد
تشهد جلسهٔ اخیر هژدهم سلام اول و نزد بعضی اصحاب
شافعی سه فریضه دیگر است یکی نیت بیرون آمدن از نماز
دوم ترتیب به نهجیکه بیان کرده شد سیوم موالات میان این
ارکان یعنی در یکی از ارکان توقف زاید نکند که در میان آن
و رکن دیگر فاصله کثیر شود که مجموع بست و یک فریضه
باشد پس اگر یکی ازینها فوت شود بمذهب ایمهٔ ثلثه نماز
او نشود و امابمذهب امامیه از فرایض نماز قیام است مع
القدرة و نیت که آن قصد است قلبی بایقاع صلوة معینه بوجوبها
او ندبها قربة الی الله و انتهاء نیت باید که باتبداء تکبیر احرام
مقرون بود چنانکه هیچ زمانی از اندک و بسیار متخلل نشود
تا حدیکه بعضی گفته اند که اگر بعد از قربة الی الله لفظ تعالی بگوید
نماز باطل شود و احضار آن نماز با جمیع ارکان و شرایط و صفات
واجبه و مندوبهٔ او بشرط علم بوجوب واجبات و ندب مندوبات

بدلیل یا بتقلید اگر از اهل تقلید بود و بعد از احضار در دل
آرد کہ * اصلي فرض الظهر اداء لوجوبه علي قربة الي الله * و
و تلفظ بدین واجب نیست مگر اینکه اندیشه نتواند کرد اما اگر
با قصد قلبی تلفظ نیز کند بهتر باشد و بیشتر فقهای این مذهب
برانند که نیت بغیر عربی درست نباشد الامع العجز و درین
نیت چهار چیز را متعرض باید شد یکی تعین نماز دوم وجوب
یا ندب سیوم ادا یا قضا چهارم قربة و واجب است که
بر حکم نیت باشد تا آخر نماز و بعضی گویند نیت واجب قصد قلبی
بفعل معین برای رضای الهی است و تعین آن بوجوب و
استحباب و همچنین تعین ادا یا قضا لازم نیست و در نیت
اخطار بالبال علی التفصیل و الاجمال ضرورت ندارد همین علم
اجمالی دواعی فعل کافی است و بالفعل ظاهرا همین امر معمول
به است بعد ازان تکبیر احرام مقارن به نیت چنانکه ذکر رفت
و صورت آن الله اکبر است و بس و اگر الله الاکبر
گوید نماز باطل شود و قراءة فاتحه با هر حرفی و اعرابی و تشدیدی و مدی
که درست و قراءة سورتی دیگر تمام نه جزوی ازان و و الضحی
و الم نشرح و همچنین الم تر کیف و لایلاف یک سورت اند
پس اقتصار بر یکی ازانها جایز نباشد و اگر کسی عمدا بعد فاتحه

یکی از انها بخوانند نماز باطل گردد و بقول بعضی علما همچنین است
اگر بعضی از سورة بخوانند و اگر * بسم الله الرحمن الرحیم *
مابین هردو از انها بگوید نیز نماز باطل شود و بجهر خواندن در صبح
و دو رکعت اول از نماز شام و خفتن و در باقی باخفا و رکوع
در هر رکعت و بیارامیدن درو و تسبیح خواندن درو و قایم
شدن از رکوع و بیارامیدن درو و سجود بر هفت اندام
نمودن در هر رکعت و ارامیدن درو و تسبیح درو و جلسه
بین السجدتین و ارامیدن درو همچنین سجدهٔ دوم و شهادتین
و صلوة بر محمد و آل محمد و جلوس به مقدار آن بعد از هر رکعت دوم
و مقدار واجب شهادتین و صلوة این است * اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و ال محمد *
و سلام دادن در آخر نماز و بعضی علما قنوت را در رکعت دوم
هم واجب دانسته اند و بعضی فقها دست برداشتن در تکبیرات
و درنگ نمودن بعد از سر برداشتن از سجده دوم یعنی
جلسه استراحت و باید خواندن بسم الله در حالیکه قراءت
آهسته می شود هم واجب دانسته اند * بحث سیوم *
در واجبات نماز که مخصوص بمذهب ابی حنیفه است و واجب
نزد او آن است که به ترک آن نماز باطل نشود لاکن ناقص گردد

وترک آن اگر به سهو است جبر نقصان بگذاردن سجده
سهو گردد و اگر بعمد ترک کند عاصی گردد و جبر نقصان باعاده
نماز باشد نه بسجده سهو و آن تعین رکعتین اولین است برای
قراءة مفروضه و قراءت فاتحه در رکعتین اولین باضم سوره
یا انچه قایم مقام آن است از سه آیت صغیره یا یک آیت
طویله در همان رکعتین اولین در نماز فریضه و در جمله رکعات
نوافل و تقدیم فاتحه بر سوره قراءت و فاتحه یک بار در هر رکعت
اولین و تعدیل رکوع و سجود و هر رکنی که به نفسه اصل است
بروایت کرخی موافق مذهب صاحبین که همان مفتی به است
بخلاف طمانیت در قیام بعد از رکوع و در جلسه بین السجدتین
که آن سنت است و مراد از تعدیل ارکان آن است
که جوارح ساکن شوند بحیثیکه مفاصل مطمئن گردد و ادنای آن
مقدار سبحان الله است و بترتیب در هر رکنی که در هر رکعت
مکرر است مثل سجدتین یا در تمام نماز مکرر است مثل عدد
رکعات بخلاف رعایت ترتیب در انچه در هر رکعت غیر
مکرر مشروع شده مثل رکوع وقیام که ترتیب دران فرض است
و نشستن بعد از سجده دوم رکعت دوم بمقدار تشهد در نمازهای
چهار رکعتی و خواندن تشهد در هر دو نشست اول و آخر و ضم و

است که از تشهد معانی موضوعه آن اراده کند گویا که خود
تحیه خدا می کند و سلام میفرستد بر پیغمبر و بر نفس خود و بر اولیاء
الله تعالی و خروج از نماز بلفظ سلام موافق مذهب صحیح چنانکه در
کنز است و باواز بلند خواندن قراءت امام را در دو رکعت اولین مغرب
و عشاء و هر دو رکعت فجر و نماز جمعه و عیدین و در جمله رکعات تراویح
و وتر و اخفاء در رکعت های دیگر سوای اولین مغرب و عشا
و نیز اخفاء در جمله رکعات ظهر و عصر و اما منفرد پس در نماز های سری
تنها مخافت کند و در جهری خیار دارد لکن جهر افضل است و تکبیر
تحریمه و دیگر تکبیرات انتقال و تکبیرات عیدین را هم امام
بجهر گوید و مقتدیین و منفرد باخفاء و همین حال قنوت است
به مذهب عراقیین که مختار صاحب هدایه اخفای آن است
و سوای تکبیر اذکار دیگر مثل تشهد و آمین و غیره و تسبیحات
باخفا باید و قراءت قنوت در وتر و تکبیرات عیدین و سجده
سهو ذیل در ینمقام ذکر مسایل شک و سجده سهو و
کیفیت آن مناسب متصور شد بدانکه سجده سهو نزد
ابی حنیفه واجب است اگر واجبی بسهو ترک کند یا آنرا
موخر گرداند یا تقدیم و تاخیر رکنی یا تکرار آن بعمل آرد یا واجبی
را تغییر دهد مثلا در نماز های جهری باخفا خواند یا در سری جهر

کند بشرطیکه همه آنها بسهو باشد که ظاهر کلام جهم غفیر بر آن
است و در عمد جبر آن بجز اعاده صلوة نباشد و بترک
تعوذ و بسمله و ثنا و تکبیرات انتقال سجدهٔ سهو نیست مگر
در تکبیر رکوع رکعت ثانی عیدین که بترک آن البته سجده
سهو می باید کرد و اگر در حالت قعود بجای تشهد فاتحه یا سوره
خواند سجده سهو واجب گردد بخلاف آنکه در قیام بجای
قراءت تشهد گوید که درینصورت سجده سهو نیست و
محل آن بمذهب او بعد سلام است بهر نهج که سهو افتد خواه
بزیادت یا به نقصان و اگر قبل سلام سجده سهو کند کافی
باشد و در هدایه است که صحیح این است که بعد هر دو سلام
سجده سهو کند لاکن صواب که بر آن جمهور اند آن است
که یک سلام بجانب راست داده سجده سهو کند و
وکیفیت آن بمذهب ابی حنیفه این است که بعد سلام اول
سجده رود و تسبیح گوید و بعد ازان بهمین نهج سجدهٔ دیگر
کند و تشهد خواند و سلام دهد و صحیح آنست که صلوة و دعای
مغفرت در قعدهٔ سهو بخوانند و بعضی گفته که این هر دو قبل سجده
سهو خوانند و در عالمگیری نقلا من فتاوی قاضیخان مینویسد
که احتیاط آنست که صلوة و دعا در هر دو قعده بخوانند هم قبل

سجده سهو و هم در قعده سهو و در حکم سجده سهو
فرایض و نوافل ساوی اند * و اما بمذهب شافعی سجده
سهو سنت است نه واجب و در ترک قنوت و تر سوای
نیمه آخر رمضان و ترک تکبیرات عیدین و بجهر در سری و خفا
در جهری و ترک ضم سوره سجده سهو نیست لاکن در
زیادت فعلی از جنس نماز بسهو سجده لازم است و در
ترک قنوت در نماز صبح و در نیمه آخر رمضان و ترک صلوة
بر رسول صلی الله علیه و سلم در تشهد اول و بترک صلوة
بر آل محمد در تشهد آخرین یا اندک سخن گفتن بسهو
یا سلام دادن بسهو یا قراءت در رکوع و سجود درین
همه مقامات بمذهب شافعی سجده سهو باید کرد و کیفیت
آن بمذهب او آنست که پیش از سلام و تمام خواندن
تشهد دو سجدهٔ سهو بکند و بعضی گفته اند که یکبار رو بسوی
قبله سلام دهد و دو سجدهٔ سهو بکند انگاه تشهد تمام خوانده
دیگر بار دو سلام بهمین دستور دهد و بمذهب مالک اگر
سجده سهو بزیادت باشد پیش از سلام کند و اگر به نقصان
است بعد از سلام و بترک هستی بسهو سجده سهو
واجب است نه بترک ستحبات و بمذهب احمد حنبل اگر

امام سلام دهد و هنوز بروی چیزی از افعال نماز مانده باشد یا امام را شک افتد که چند رکعت گذارده است درین دو صورت سجده بعد از سلام کند و باز تشهد خواند و سلام دیگر بدهد و در غیر این دو صورت در جمله سهوها پیش از سلام سجده کند و بی خواندن تشهد سلام دهد الا آنکه در ترک همه تکبیرات جز تکبیر احرام و ترک تسبیحات و تسمیع و تحمید و بین السجدتین رب اغفرلی دو بار گفتن و ترک تشهد اول و صلوة در دوم بمذهب نماز باطل می شود و بسهو سجدهٔ سهو لازم است و نماز روا باشد و بوقوع سهو دو بار یا سه بار باجماع همین دو سجده کفایت کند * و اگر کسی را شک افتد که سه رکعت گذارده است یا چهار و این اول مرتبه است که او را شک در نماز افتاد بمذهب ابی حنیفه نماز را اعاده کند و اگر بارها چنین اتفاق می شود بعد از قعدهٔ اخیره یک رکعت دیگر بگذارد و در آخر سجدهٔ سهو کند و بمذهب شافعی در هردو صورت یک رکعت دیگر گذاردن و سجدهٔ سهو نمودن کفایت باشد و اصل در مسایل شک اینست که اول عمل بر تحری و غلبهٔ ظن باید هرگونه شک و سهو که باشد و سجده سهو دران صورت هم بمذهب ابی حنیفه می باید کرد و اگر در عدد رکعات شک افتد خواه دو و چهار خواه سه و چهار

با هرچه باشد بنابر قابلیل کند لاکن هرجا که احتمال آخر یا ثانی بودنش
باشد و ران جاسه خفیف مثل جاسه استراحت نمود د برخیزد و باهر
سجده سهو کند واگر بسهو یک رکعت زیاده کند و انرا تمام نسازد
باید که یک رکعت دیگر بگذارد و بعد ازان سجده سهو کند که
دو رکعت زاید محسوب بنفل خواهد شد لاکن این امر درصورتی است
که قعده اخیر را ترک نکرده است واگر قعده اخیر ترک کرده
برکعت دوم برخیزد و آنرا تمام کند نمازش باطل گردد و اگر
رکعت زاید را مقید بسجده نموده است از قیام رجوع نموده
به نشیند و تشهد خوانده سجده سهو کند و اگر بعد قعده اخیر برکعت
زاید برخیزد و هنوز آنرا مقید بسجده نساخته است پس هرگاه
یاد اید اولی آنست که بقعده رجوع نموده سلام دهد بدون
خواندن تشهد یا صلوة واگر بهمون نهج استاده سلام دهد کافی
باشد * اما بمذهب امامیه پس مسایل شک و سهو
دو صد وسی و چهار جمع نموده اند باحتمال عقلی و برای هریکی
حکمی جداگانه است جائی سجده سهو است و جائی بنابر
قلیل و همچنین جای اعاده نماز است و غیر آن با انتقال بسبب اینکه
اطناب زاید از موضوع این رساله دور خواهد افگند آنرا ذکر
نه نموده حواله برکتب فقه می کند * بحث چهارم * در سنتهای

نماز نزد ابی حنیفه از سنت های نماز برداشتن هردو دست
است وقت شروع کردن نماز مقارن تکبیر تحریمه و کشاده
داشتن انگشتان دران حالت و امام را به آواز باند گفتن
الله اکبر و ثنا و تعوذ و تسمیه و امین گفتن باهستگی و دست
راست بر دست چپ تحت ناف در حالت قیام و قراءت
نهادن و وقت رکوع الله اکبر گفتن و در رکوع سه بار تسبیح
کردن و هردو زانو را بهر دو دست بکشادگی انگشتان در
حالت رکوع محکم گرفتن و بعد از رکوع برخاستن و به مقدار سبحان الله
ایستاده ماندن و وقت رفتن بسجده الله اکبر گفتن و در هردو
سجده سه سه بار تسبیح کردن و از سجدهٔ اول سر
برداشتن و دران حالت الله اکبر گفتن و بین السجدتین نشستن
و بمقدار سبحان الله دران جلسه توقف کردن و صلوة
بر نبی صلی الله علیه وسلم در جلسه آخر بعد از تشهد فرستادن و بعد
ازان دعای مغفرت خواندن و هرچه در نماز غیر از فرایض و
واجبات و سنت های مذکوره است از مستحبات است
و اما نزد شافعی پس سنت های نماز سی و پنج است اول
دوم و سیوم دست برداشتن وقت تکبیر احرام و وقت
رکوع و وقت بازگشتن از رکوع بقیام چهارم دست

راست بر دست چپ نهادن بالای ناف در حالت قیا
پنجم نظر کردن در حالت قیام بموضع سجود و احترا از نظر
به یمین و شمال و پیش از موضع سجود ششم خواندن
دعای افتتاح بعد از تکبیر تحریمه و آن نزد شافعی * انی وجهت
وجهی الخ * است و نزد ابی حنیفه و احمد * سبحانك اللهم الخ
است که آن را ثنا هم گویند و بمذهب مالک دعای استفتاح
و تعوذ و بسمله هر سه سنت نیست هفتم * اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم * خواندن در رکعت اول هشتم آمین
گفتن بعد از فاتحه یازدهم بلند خواندن قرات در مغرب وعشا
و صبح و پست خواندن در ظهر و عصر دوازدهم تکبیر گفتن در
هر انتقال از هیاتی بهیاتی دیگر سوای تکبیر احرام آن فرض است
سیزدهم * سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد * گفتن
امام و ماموم و منفرد را و بمذهب ابی حنیفه * سمع الله لمن حمده
* تنها مر امام را * و ربنا لك الحمد * تنها مر ماموم را و هر دو
منفرد را مستحب است چهاردهم در رکوع * سبحان ربی
العظیم * گفتن از سه تا ده بار پانزدهم در هر سجده * سبحان
ربی الاعلی * از سه تا ده بار گفتن شانزدهم هر دو کف
دست را کشاده بزانو نهادن و پشت را با سر و گردن هموا

داشتن در رکوع هفدهم در وقت سجود زانوها را بر زمین
پیش از کف دست نهادن هیجدهم بینی را پیش از پیشانی
بر زمین نهادن ونزد ابی حنیفه این هردو یعنی هفدهم و هیجدهم
مستحب است وعکس آن وقت برخاستن نیز نوزدهم
آرنجها را در رکوع وسجود از پهلوها جدا داشتن بستم
شکم را از زانوها جدا داشتن بست ویکم دعای * رب اغفرلي واجبرني وارحمني ويسرلي الهدى * در قعدهٔ
بین السجدتین خواندن بست ودوم بعد از سجدتین
وقت رفتن بقیام اندکی جهت استراحت نشستن و
بمذهب ابی حنیفه و مالک این دعاو جلسهٔ استراحت مکروه
است بست وسیوم در جمله نشستنها جز قعدهٔ آخرین
کف و پهلوی پای چپ را با بعضی از ساق در زیر نشستگاه
گستردن وبران نشستن وانگشتان هردو پای را به سوی
قبله داشتن بست وچهارم در قعدهٔ آخرین ورک چپ
را بر زمین نهادن ونزد ابی حنیفه سنت نیست بلکه افتراش
در همه قعدها مستحب است و بمذهب مالک در هردو قعده
ورک را بر زمین نهادن سنت است بست وپنجم
انگشتان دست راست را جز مسبحه بهم گرفتن چنانکه در

عقد انامل عقد پنجاه و سه کند و آنچنان دست را بر زانو نهادن در قعده اخیره بست و ششم انگشتان دست چپ را کشاده بسوی قبله داشتن بست و هفتم چون در تشهد به الا الله رسد بانگشت مسبحهٔ دست راست اشاره کردن بسوی یمین و بمذهب مالک سنت آن است که ارنج راست را در بن ران سخت کند و طرف بیرونی دست را از بالای ساعد تا کناره خنصر بر ران تا زانو نهد همچنان عقد پنجاه و سه گرفته و انگشت مسبحه را بسوی بالا دارد و متحرک بست و هشتم تشهد اول بست و نهم صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در آن سی ام صلوات بر آل محمد صلی الله علیه وسلم در تشهد آخرین و بمذهب ابی حنیفه صلوات در تشهد اول نباید و اگر بسهو گوید سجده سهو می باید بسبب تاخیر رکن سی و یکم دعا بعد از تشهد در قعدهٔ آخرین سی و دوم قنوت خواندن اللهم اهدنا الخ در نماز صبح بعد از رکوع رکعت دوم دست برداشته چنانکه دعا کنند و قنوت در نماز صبح بمذهب دیگر ایمه سنت نیست و کیفیت قنوت در بیان نماز وتر گذشت که نصف آخر قنوت ابی حنیفه است سی و سیوم سلام دوم دادن سی و چهارم نیت سلام بر حاضران از

فرشتگان و مومنان کردن در هردو سلام سنی و پنجم در وقت
هر قیامی بر پنجها دو دستها قوت کرده برخاستن و بمذهب
ابی حنیفه بر پیش کفهای پای قوت داده برخاستن سنت
است نه بر دستها و اگر محتاج شود بر کفهای دست قوت
داده و انگشتان مستقبل قبله داشته برخیزد و دیگر انچه
غیر ازین فریضه و سنت است و در کیفیت ادای صلوة
بیان شود مستحب است و این سنتهای شافعیه انچه
ازان در واجبات و سنن حنیفه مذکور نیست و اینجا انکار
از سنیت آن بعمل نامده همه نزد ابی حنیفه مستحب است
* بحث پنجم * در صورت و کیفیت ادای صلوة با جمله آداب
و مستحبات باید دانست که مصلی را باید که مستقبل قبله
ایستاده مقارن گفتن تکبیر تحریمه نیت ادای صلوة معین نماید
و بزبان بگوید * اودي فرض ظهر هذا اليوم * یا هر نماز که باشد
ماموما اگر مقتدیست واماما اگر امام است و کفهای دستها
را برابر دوشها بسوی قبله بردارد و به نهجیکه هردو انگشت نر
نزدیک نرمه گوش و سر انگشتها بالای گوش باشد
و انگشتها را کشاده داشتن نزد ابیحنیفه اولی بود
و نزد دیگران باهم پیوستن انگاه الله اکبر گوید و دست

راست را بالای دست چپ به نهجیکه انگشت میانه بالای ساعد دراز باشد و از سه انگشتان باقی بند دست را گرفته نزد ابی حنیفه رح زیر ناف و نزد شافعی زیر سینه بالای ناف بنهد مگر زنان که دستها بالای ثدیین خود نهند بالاتفاق و نزد مالک هردو دست را بهر دو جانب پهلو فرو آویخته دارد و بعد ازان بخواند * سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالی جدك ولا اله غیرك * و بمذهب شافعی بعد ازگفتن الله اکبر بخواند * انی وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا وما انا من المشركين * و بعد ازان * سبحانك اللهم * تا آخر بخواند بعد ازان اگر امام یا منفرد است * اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم * خواند و سورهٔ فاتحه بخواند و اگر مقتدی است بعد خواندن ثنا نزد ابی حنیفه ساکت ماند و نزد شافعی مقتدی هم تعوذ و تسمیه و فاتحه بخواند و بروایتی از علمای حنیفه مقتدی در نمازهای سری اگر تعوذ و تسمیه و فاتحه بخواند مستحسن است و بمذهب ابیحنیفه و احمد حنبل تعوذ پست بگوید در جمله رکعات و بمذهب شافعی باواز بلند بگوید در رکعت اول واما در رکعت دیگر اولی اینست که تعوذ پست گوید و بسمله بطریق وجوب مقرون با فاتحه بآواز بلند خواند و بمذهب مالک بعد از الله اکبر گفتن

سورهٔ فاتحه شروع کند و ثنا و تعوذ و تسمیه نگوید و در حال قیام باید که سر را پیش اندازد و بهیئت هیبت و تعظیم نظر به سجده گاه دارد و هیچ شکنی در زانوها و خم زانوها و پهلوها نگذارد و در راست ایستاده باشد و سر و دیگر عضوها را مطلق حرکت ندهد و ما بین هر دو قدم بمقدار چهار انگشت تفاوت دارد و دستها از آستین ها بیرون دارد و بر هر دو پا قوت برابر دارد و نه بیش و کم و بازوها از پهلوها جدا دارد بعد فاتحه آمین بگوید نزد ابی حنیفه آهسته و نزد شافعی بجهر و نزد ابیحنیفه هرگاه امام فاتحه تمام کند مقتدیین هم آهسته آمین بگویند و نزد شافعی پس امام مقتدیین اگرچه فاتحه آهسته خوانند مگر آمین بجهر گویند و بعد از ان سوره بخواند پس در نماز فجر و ظهر سورتهای طویله بخواند و در عصر و عشا متوسطه و در مغرب قصیره و باید که در اثنای قرائت دل را با زبان متحد دارد و نظر بمعانی کند و بفهمد و ادراک کند انچه میگوید و اگر معانی نداند بفهمد و تصور کند که خودش میخواند و الله تعالی می شنود یا الله تعالی می خواند و خودش می شنود و بعد ختم سوره الله اکبر گوید بدون برداشتن دستها نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته برکوع رود و نزد بعضی اگر بعد ختم قراءت اندک فاصله داده برکوع رود بهتر باشد و لفظ الله اکبر در حالت قیام شروع کند

و در ہیئت رکوع ختم سازد و در رکوع سر و پشت و گردن

برابر دارد و بہ نہجیکہ اگر قدح آب بر پشت نہند قایم ماند و ہردو

کف را انگشتان کشادہ بر زانو نہد و * سبحان ربي العظيم *

اقل مرتبہ سہ بار بگوید لاکن در ہر دو بار بقدار یک تسبیح فاصلہ

کند بعد ازان الله اکبر گوید و سر بردارد بدون برداشتن دستہا

نزد ابی حنیفہ و نزد شافعی دستہا برداشتہ بگوید * سمع الله لمن

حمدہ * اگر امام است و * ربنا لك الحمد * اگر مقتدیست و

ہردو بگوید اگر منفرد است نزد ابی حنیفہ و نزد شافعی امام و مقتدی

ہم ہردو بگوید بعد ازان چون قایم شد بمذہب شافعی بعد *

* ربنا لك الحمد * بخواند * ملاء السموات وملاء الارض وملاء

ما شئت من شي بعد اهل الثناء واهل المجد حق ما قال العبد وكلنا

لك عبد لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد

منك الجد * بعد ازان الله اکبر گوید و بسجدہ رود و در سجدہ

باید کہ سرش مابین ہر دو کف دستہا باشد و دستہا برابر دو شانہا

بی تسبیح میلی و نخست زانوہا بر زمین نہد اگاہ دستہا پس

بینی پس پیشانی و کمتر اینکہ سہ بار بگوید * سبحان ربي

الاعلي * و مابین ہردو بار گفتن بقدر سبحان الله توقف کند و نزد

شافعی اگر بعد ازان بگوید * اللهم لك سجدت وبك امنت

ولك اسلمت سجد وجهي للذي خلقه وصوره وشق سمعه و بصره فتبارك الله احسن الخالقين * نیکو باشد و نزد ابیحنیفه هیچ چیز زاید از * سبحان ربي الاعلي * نگوید و در سجده باید که ارنجها از پهلوها جدا دارد مگر زنان که آنها پیوسته دارند و وجهه انگشتها را بند کرده متوجه بسوی قبله دارد و ساعدها از زمین دور دارد و بعد فراغت از سجده اول * الله اکبر * گوید و سر بردارد به نهجیکه شروع * الله اکبر * از سجده کند و ختم آن در جلسه بین السجدتین کند و در ین جلسه که بر هر دو جا قدم پای چپ خواهد نشست و پای راست را ایستاده کرده باین نهج که انگشتان پا سمت قبله باشند و پاشنه بالا باشد مگر انگشتان دست بی تکلف نه کشاده و نه پیوسته هر دو دست را بر هر دو ران نهاده نزد ابی حنیفه فقط جوارح را مطمئن ساخته بدون گفتن چیزی بسجده دوم رود و نزد شافعی بگوید * رب اغفر لي وارحمني واهدني واجبرني وعافني واعف عني * و سجده دوم هم مثل سجده اول کند و بعد از سجده دوم * الله اکبر * گوید و برخیزد و بمذهب جماعه ایمه الا بمذهب شافعی اندک جلسه برای استراحت نموده برخیزد و رکعت دوم بعینه تا سجدتین

مثال رکعت اول بگذارد * الا بمذهب شافعی در نماز صبح بعد از رکوع و تسمیع و تحمید دستها برای دعا برداشته قنوت بخواند بعد ازان بسجده رود و بعد فراغت از هر دو سجده رکعت دوم اگر نماز چهار رکعتی است بنابر تشهد اول بنشیند بصورتیکه در جلسه بین السجدتین گفته شد و بمذهب ابی حنیفه و احمد حنبل تشهد باین صیغه بخواند * التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبي ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلي عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله * و بمذهب شافعی باین صیغه بخواند * التحیات المبارکات والصلوات الطیبات سلام علیک ایها النبي ورحمة الله وبرکاته سلام علینا وعلي عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله * و بعد ازان بگوید * اللهم صل علي محمد * و برای رکعت سیوم برخیزد و نزد ابی حنیفه اگر لفظ * اللهم صل علي محمد بسهو در قعدهٔ اول بگوید سجده سهو لازم آید * بمذهب مالک تشهد باین صیغه است * التحیات لله الزاکیات لله الطیبات لله الصلوات لله السلام علیک ایها النبي ورحمة الله وبرکاته السلام

علينا و على عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله * و چون ركعت دوم معه جلسه
اول تمام شد برخيزد و در نماز چهار ركعتى دو ركعت و در سه
ركعتى يك ركعت به همان وضع و هيئت كه گفته شد بگذارد
الا در نمازهاى فريضه بعد از فاتحه ضم سوره نه كند و در سنن
و نوافل و وتر سورت هم بخواند و فاتحه خواندن درين هر دو
ركعات نزد ابى حنيفه سنت است و بمذهب ديگران فرض
است و بعد سجدهاى ركعت چهارم در نمازهاى چهار ركعتى
و بعد سجدهاى ركعت سيوم در نمازهاى سه ركعتى قعده
اخير كند و بمذهب شافعى درين قعده بر سرين چپ به نشيند
و پاى راست بدستور قعده اول دارد و بمذهب ابى حنيفه
مثل قعده اول بنشيند و زنان هر دو قدمها از جانب راست
بيرون كرده بر سرينها بنشيند در هر دو قعده و ارنجها تا شانه
به پهلوها و زراعها بران ها منضم دارند و نزد شافعى هر سه انگشت
دست راست سواى انگشت شهادت با بهام بند كرده بر ران
راست به نهد و در هر دو تشهد اول و دوم نزد شافعى هرگاه
به لفظ * الا الله * برسد انگشت شهادت را بر داشته
بجانب يمين حركت دهد و بعضى حنفيه هم عقد پنجاه و سه گرفته

دست راست را بر ران راست نهند الا در هر دو تشهد وقتیکه * لا اله * گویند انگشت شهادت را بر دارند و هرگاه الا الله گویند باز به نهند و عمل بعضی علمای متاخرین حنفیه بر انست که در هر دو قعده هر دو دست را بی تکلف بر هر دو ران نهاده دارند و هرگاه نوبت * الا الله * رسد خنصر و بنصر را از دست راست بند کنند و انگشت میانه و ابهام را حلقه کنند و انگشت شهادت را بر دارند و در قعدهٔ اخیر تا آخر نماز بهمین صورت دارند و بعضی همین وضع اختیار کنند لاکن انگشت شهادت وقت گفتن * لا اله * بر دارند و وقت گفتن * الا الله * باز نهند بعد از تشهد در قعدهٔ اخیره بخوانند * اللهم صل علي محمد وعلى آل محمد كما صليت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك علي محمد كما باركت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انك حميد مجيد * بعد از ان بمذهب ابی حنیفه این دعا بخوانند * اللهم اغفرلي ولوالدي ولجميع المومنين والمومنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات وتابع بيننا وبينهم في الخيرات ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار * و بمذهب شافعی بعد از درود دعای خود و مادر و پدر و مومنین و مومنات کردن و بعد از ان این دعا خواندن مستحب است * اللهم اني اعوذ بك

من عذاب القبر و عذاب الدين واعوذ بک من الجبن و الکسل
واعوذ بک من فتنة المحیا و الممات و اعوذ بک من فتنة المسیح
الدجال و اعوذ بک من عذاب النار * و گفتن * اللهم اغفرلی ما
قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدم و انت المؤخر
لا اله الا انت انک علی کل شيء قدیر * نیز در احادیث صحیحه آمده
است و اگر امام باشد بر دعای اول اقتصار اولی تر است بعد
ازین دعا نیت خروج از نماز بکند و اول بر جانب یمین رو گردانیده
بگوید * السلام علیکم و رحمة الله * لاکن نزد شافعی فقط لفظ *
* السلام علیکم * اول بار گفتن فرض است و لفظ * رحمة الله
سنت است و نزد ابی حنیفه هردو سنت است و بعد ازان
بهمین نهج بجانب چپ سلام دهد و آن باتفاق سنت است
الا بمذهب مالک که فقط یک سلام بدهد و آنهم اشاره بسوی
قبله کند و چپ و راست رو نگرداند و درین سلام باتفاق
نیت بر ملایکه و مومنین حاضرین بکند * بحث ششم * در مکروهات
و مفسدات نماز باید دانست که کلام کردن در نماز بسهو باشد
یا بعمد بقصد یا بخطا قلیل یا کثیر اعم ازینکه برای اصلاح نماز باشد
چنانکه اگر امام وقت قیام به نشیند و مقتدی گوید برخیز بانه مبطل
نماز است باجماع الا بمذهب شافعی اگر کلامی قلیل بسهو کند مفسد

نماز نباشد و هر عمل کثیر مفسد نماز است و عمل کثیر را بسه قول
تفسیر کرده اند اول اینکه هر عملی که عادة بدو دست کند اگرچه
در نماز بیکدست کند عمل کثیر است وانچه عادة بیکدست کنند اگرچه
در نماز بدو دست کند عمل قلیل است قول دوم اینکه این
امر برای مصلی مبتلی گذاشته شود اگر نزد او عمل کثیر است کثیر
باشد واگر قلیل داند قلیل است قول سیوم اینکه اگر شخصی
غیر آن مصلی را در عملی به بیند و به یقین داند که نماز نمی خواند عمل
کثیر است واگر شک کند که نماز می خواند عمل قلیل است و
بحدث و باکل و شرب خواه بعمد باشد یا بسهو باجماع نماز باطل
شود و قراءت قران وذکر که از برای تفهیم کسی باشد همچنین
است وانین و تاوه یا گریه باواز از برای دنیا نزد ابی حنیفه و
مالک و احمد مطلقا مبطل است و نزد شافعی گریه یا خنده
یا تنحنح بر وجهی باشد که از و دو حرف صادر شود مبطل
باشد والا فلا و تطویل اعتدال بعد از رکوع غیر از برای قنوت
و به تطویل قعود بین السجدتین و بطول شک در نیت اگر
رکنی گذشته باشد واگرنه به نیت قطع و به تردد در نیت و به
تعلیق قطع نماز بر چیزی نزد شافعی نماز باطل شود و نزد امامیه
نیز هر چه ناقض طهارت است مبطل نماز است وکلام بدو حرف

یا زیاده غیر از قران یا از قران و دعا اگر مجرد تفهیم از ان
مقصود باشد و حرفی واحد اگر مفهم باشد و حرفیکه بعد از و مده
باشد و سکوت طویل و اکل و شرب و باز پس نگریستن
و قهقهه و دعای حرام و گریه که از برای امور دینوی باشد و فعل
بسیار که بر سبیل عادت آن را کثیر خوانند و به نماز تعلق ندارد
و زیادتی رکن مثلا در رکوع و سجده و غیر ان و دست
برهم نهادن در قیام خواه دست راست بر دست چپ نهد یا
بر عکس آن و آمین گفتن در اخر فاتحه و سلام در تشهد اول
بهر وجه که باشد مثلا * السلام علیک ایها النبي یا السلام علینا وعلي
عباد الله الصالحین * این همه اشیا نزد آنها مبطل نماز است و اما
مکروهات نماز عمل قایل است و هر عملی که حسب عادت
روبروی اعاظم خلاف ادب است و کثیر نباشد و هر فعل عبث
بثوب یا بریش یا بجسد و مسح خاک یا کاه بدست از پیشانی
که وقت سجده چسپیده باشد اگر مانع حضور نبود مضایقه ندارد
والا مکروه است و مسح عرق از پیشانی مضایقه ندارد که
به حدیث صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
عرق از پیشانی مسح کرد و هر عملی قایل که مفید باشد نزد مذهب
ابی حنیفه در نماز مکروه نیست و اگر از بینی آب بر اید مسح

آن اولی است ازین که بکند و مکروه است شمار کردن
آیات بدست و نزد ابی یوسف و محمد مضایقه نیست و
بعضی گویند خلاف در فرایض است و در نوافل باجماع جایز است
و بعضی گویند خلاف در نوافل است و در فرایض باجماع جایز نیست
و مکروه است کشادن انگشتان و شکستن آن به نهجیکه
آواز برآید ازان و مکروه است وقت رفتن برکوع و سجود
ثوب را بالا کشیدن و التفات در نماز به چپ و راست کردن
به نهجیکه بعض وجه او بگردد و اما التفات باماق بصر مکروه نیست
و در تشهد و جلسه بین السجدتین اقعا نمودن یعنی زانوها و
اطراف اصابع پای ها بر زمین نهاده بالای پاشنه ها نشستن
و جواب سلام بدست دادن و چهار زانو نشستن بلا عذر
و سدل ثوب نمودن یعنی ثوب بر شانه انداختن بدین نهج که
هر دو طرف آن بهر دو جانب مرسل باشد و دست ها باستین ها
نکند و اگر قمیص موجود باشد باوصف آن فقط به سراویل نماز
گذاردن و آستین ها در نماز بالای آرنجها داشتن و با جامهای
کثیف بی عذر نماز گذاردن و اگر در نماز خمیازه آید به پشت
کف دهن بند کردن و سرفه و تنحنح نمودن باوصف قدرت
بر دفع آن و بزاق انداختن بر زمین همه مکروه است و اگر

روبروی مصلی یا بالای سر او یا چپ وراست او تصاویر ذی
روح باشد کالان یا بمرتبه که بی تکلف به نظر آید مکروه است
باشد کراهت و مکروه است بر عمامه سجده نمودن و در نماز
باستین یا مروحه باد گرفتن به عمل قلیل و در یک رکعت
یک سوره را مکرر خواندن * تنبیه * در رخصت های که
مسافر را در نماز است باید دانست که باجماع همه
مسلمانان بر مسافر نماز چهار رکعتی یعنی ظهر و عصر و عشا
بیش از دو رکعت فریضه نمی شود لاکن در شرایط
این رخصت و کیفیت و کمیت سفر اختلاف است نزد
ابی حنیفه سفر هرچون که باشد خواه مباح یا حرام اگر سه
شبانه روز راه داشته باشد این رخصت باشد و نزد
بعضی از اصحاب او آن مقدار است پانزده فرسنگ
هر فرسنگی دوازده هزار خطوه و بعضی هیژده فرسنگ
گفته اند پس درین مدت سفر قصر صلوه و تقدیر بر مدت مسح
بر موزه تا سه شبانه روز منعقد شود و صوم رمضان اگر ندارد
و بایام دیگر قضا کند روا باشد و اگر روزه ترک نکند عزیمت بود
باجماع الا بمذهب احمد حنبل که ترک صوم در سفر افضل بود
و بمذهب دیگران مدت سفر چهل و هشت میل است

هر میلی چهار هزار خطوه و جز در سفر مباح رخصتها نباشد و سفر
مباح آنست که قصد شش مبتنی بر معصیت نباشد مثل راه
زدن و از امام برحق بغاوت ورزیدن و گریختن بنده از خواجه
و ازردن مادر و پدر و غیر آن اما اگر قصد اول سفر مباح باشد
و در اثنای سفر معصیت کند مانع رخصتها نباشد و سوای
رخصتهای مذکوره نزد هر سه امام غیر ابی حنیفه جمع هم در ظهر و
عصر و مغرب و عشا در سفر مرخص است پس خواه با ظهر
عصر را جمع کند یا با عصر ظهر را و همچنین خواه با مغرب عشا جمع
کند یا با عشا مغرب لاکن نیست قصر و جمع باید که در هر نماز بکند
و همچنین بمذهب غیر ابی حنیفه جمع بین الظهر و العصر و بین
المغرب والعشا بعذر باران سخت هم جایز است در غیر
سفر اما بمذهب ابی حنیفه و بعضی از اصحاب شافعی جز روز عرفه
و شب نحر در عرفات و مزدلفه اصلا جمع جایز نیست * مطلب
سیوم از مقصد سیوم در اوراد و ادعیه و اعمال مجربه ماثوره
از پیغمبر خدا علیه الصلواة والسلام و ائمه اطهار علیهم
السلام و مشایخ عظام باید دانست که دعا طلب حاجت
است از باری تعالی بتضرع و اخلاص وگاه بود که غرض از دعا مجرد
مدح و ثنا بود و بیشتر ادعیه خواص اولیاء الله که از ماسوی الله

اعراض نموده اند ازین قبیل تواند بود و بعضی گویند دعا آنست که مروی باشد از شارع بتصریح یا تعریض و هرانچه مروی نباشد آنرا مناجات گویند و دعا هم بقول است و هم بفعل و اول یا به تصریح باشد چنانکه * رب اغفر لی ارحمني و غیر ذلک * یا بکنایه چنانکه * رب انی مظلوم * که این قول به تعریض طلب نصرت بر ظالم است و ثانی چنان باشد که همت بر حصول مطلوب بندد و اعتماد بر کرم و لطف مسئول عنه نموده سکوت ورزد وآن را بعبارت نه آرد و بعضی حکما اینمعنی را تسلیط و هم گویند و در دفع امراض و الام و ضعف قوی و کلال بدن بغایت موثر دانند بلکه در مواد کاینات او را متصرف پندارند و علما را اختلاف است در اینکه دعا کردن بهتر است یا نا کردن اکثر بر انند که دعا کردن بهتر است عقلا و نقلا اما عقلا بنا بر انکه احتیاج ممکنات طرف واجب الوجود از بدو وجود و افاضه جود ظاهر است و همه ممکنات در حد ذات خود ناقص اند و پیوسته بطرف واجب تعالی و تقدس در محل قبول فیض و طلب کمال منتسب پس وقت اگهی از نقصان خود و تالم بفقدان لایق خود دعا و سعی نمودن در تکمیل نقصان و تحصیل مفقود و ارتیاض با مور مناسب و لایق بدان اگر از حضرت ذی الجلال بزبان نیز طلب آن کنند

بهتر باشد * و اما نقلا فالقوله تعالى ادعونی استجب لکم و لقوله ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها و لقوله ادعوا ربکم تضرعا وخفیة و لقوله ادعوه خوفا وطمعا و لما ورد فی الحدیث لا یرد القضاء الا الدعاء و لا یزید فی العمر الا البر و لحدیث الدعاء ینفع مما نزل و مما لم ینزل و لحدیث من فتح له باب من الدعاء فتحت له ابواب الجنة * وسوای آن بسیاری از آیات و احادیث است که در حکم دعا کردن و منافع آن وارد شده و جمعی گویند که دعا نا کردن بهتر است بلکه ترک آنرا جزو لازم رضا و تسلیم دانند و اینمعنی هم مستنبط است از قول سید احمد زروق که در شرح حزب البحر سید الشیوخ شیخ ابو الحسن شاذلی رحمه الله میفرماید که دعا و ذکر و غیر آن قدر را تبدیل نکند و قضا را تغیر ندهد و جز این نیست که دعا عبودیتی است که مقرون است بسبب مثل اقتران صلوة بوقت و مرتب است بران اجابت مثل ترتب ثواب بر صلوة و بالجمله آن مفید است احسان مقصد و لطف را که در قضا است و سهولت امر را بر نفس تا آتش احتیاج که مراد و مقصود طالب است سرد شود پس باید که به تفویض و تسلیم امر بر خدا متوجه شوی و در انچه طالب میکنی حسن ظن داری با خدا و تابع شوی رضا و تسلیم را انتهی و احتجاج این جماعت بوجوه

است اول اینکه در دعا مطلب دنیا باشد یا آخرت نشاید که مطلب دنیا باشد چه دنیا آنقدر ندارد که آنرا عقلاء از حضرت باری طلب کند و نشاید که آخرت باشد زیرا که آخرت حظ است و طالب حظ طالب حق نباشد و اگر مطلوب از دعا حق است پس حق را بطلب نتوان یافت پس طلب عبث باشد دوم اینکه حق تعالی عالم است و قادر اگر انچه مطلوب بنده است مصلحت او دران باشد پس بی سوال بدهد و اگر مصلحت او دران نباشد پس سوال کند یا نکند باید که ندهد و در هردو صورت سوال عبث باشد سیوم اینکه انچه اصلح برای بنده است برحق تعالی واجب است یا نیست اگر واجب است پس بدعا چه حاجت و اگر واجب نیست نشاید که غیر اصلح واقع شود چه حق تعالی بنده را از شر و فساد نهی فرمود پس بطریق اولی انچه فساد او دران باشد او خود نیز نکند پس طلب عبث باشد و در هردو صورت ممکن که بنده اصلح خود را ندانسته غیر اصلح طلب کرده باشد و خواهشمند مضرت خود باشد گو خداوند تعالی آنرا نخواهد کرد چهارم اینکه عند الله مطلوب بنده معلوم الوقوع است یا معلوم اللا وقوع اگر معلوم الوقوع است خود بی دعا حاصل شود و اگر معلوم اللا وقوع

باشد وقوع آن محال بود اگر دعا کند و اگر نکند و اصل اینست
که حسب مراتب عباد هر دو قول محملهای صحیح دارند کسانی
را که رضا و تسلیم قلبی است آنها تابع فرمان اند از نفس دعا
و ترک دعا علاقه ندارند و آنها که رضا و تسلیم ندانند الا الفاظ
پس بر انها طلب دعا واجب است و این خلاف محول
وموقوف فقط بر دعا نیست درین عالم اسباب جمله اسباب محل
خلاف اند پس کسانیکه دعا را خلاف رضا فهمند
دوا و غذا را همچنان دانند و در طلب آنهم تابع فرمان باشند
نه تابع نفس * وصل * در بیان ازمنه و امکنه دعا باید دانست
که در اجابت دعا اوقات و ازمنه را مدخلی تمام است
و هر قومی برای آن وقتی معین ساخته اند عتابیه گویند که دعا بعد از
اجتماع و استقبال باید کرد و صابیه گفته اند که وقت اقتران
راس و مشتری یا مقارنت هر کوکبی که باشد با کف
الخضیب دعا باید کرد و نزد منجمان هرگاه کف الخضیب بر نصف
النهار رسد دعا مستجاب میشود و ابو الحسن بیهقی در ذخایر
الحکم آورده است که بهترین وقت از برای دعا آن است که
مشتری مقارن کف الخضیب باشد و راس و قمر نیز مقارن
یا متصل و طالع وقت باید که نوزدهم درجه سرطان باشد و سیوم

درجه حمل عاشر باشد و اگر بیست ونه درجه سرطان طالع
باشد پانزدهم درجه حمل عاشر بود و اگر سیوم درجهٔ اسد
طالع باشد بست ویکم درجه حمل عاشر بود پس اگر از
نوزدهم درجهٔ سرطان آغاز دعا کند تا این وقت تمام شود بغایت
محمود بود و در وقت مقارنت زهره و زحل از دعا احتراز باید
و پایش بود چون قمر از استقبال منصرف شود و با سعدی
متصل باشد وقت اجابت بود و بهترین استقبال آن بود که
قمر در میزان باشد و آفتاب در حمل به بست و یک درجه و پیش
نصاری وقتیکه قمر از مشتری منصرف شود و براس متصل
گردد بهترین اوقات دعا است و یعقوب ابن اسحاق
کندی آورده است که در وقت دعا کردن باید که سعدی
در طالع بود و سعدی دیگر در رابع و قومی دیگر گفته اند باید که
سعدی دیگر در عاشر بود و سعدی دیگر در رابع و باید که آن
هردو سعد مشرقی باشند و از نحوس بری و محترق و راجع
نباشند و بعضی گفته اند اگر دعا برای آخرت کنند باید که ماه در خانهای
زهره باشد و متصل بمشتری و اگر از برای دنیا کنند باید که ماه
در خانهای مشتری باشد و متصل بزهره و اگر برای طلب ضیاع و
عقار بود باید که متصل بزحل باشد و اگر برای طلب علم کنند

باید که بعد افطار متصل باشد و بعضی گفته اند که هر وقت که عطارد
یا مریخ مقارن کف الخضیب باشد وقت اجابت دعا است
و پیش ایمہ اہل اسلام آنست که بنده باید که ہمہ اوقات
بذکر حق تعالی مشغول باشد اما در اوقات چند بیشتر
و بجد تر باید بود ہمچو رجب بہ تخصیص در شب آدینہ کہ در اول
رجب باشد و روز پانزدہم و بستم او و شعبان به تخصیص
روز پانزدہم و شب او و در رمضان به تخصیص شب نوزدہم و
بست و یکم و بست سیوم و بست و پنجم و بست و ہفتم
و بست و نہم آن و شب جمعہ آخر آن و ذوالحجہ به تخصیص
عشرہ اول آن و محرم به تخصیص روز عاشورہ و ایام بیض
ہر ماہی که علی الاعرف سیزدہم و چہاردہم و پانزدہم است و
جملہ روزہای جمعہ از ہر ماہی و شب آن و دعا در وقت سحر بہتر
بود از اوقات دیگر چہ حق تعالی می فرماید * وبالاسحار هم یستغفرون
و در اخبار آمده است * من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت
ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه * ابن عطار گفته است دعا را
چہار چیز است ارکانست و اجنحہ است و اوقات است
و اسباب است پس ارکان آن حضور قلب است
و رقت و تضرع و تعلق قلب بخدا و قطع ان از اسباب

واجنبه آن صدق است واوقات آن اسحار است واسباب آن صلوة بر پیغمبر وآل او صلی الله علیه وسلم است وهمچنین در روز آدینه ساعتی است که از برای دعا بهترین وقتی است مگر علما را در تعین آن خلاف است بعضی گویند که آن وقتی است که امام بر منبر رود تا گذاردن نماز ونزد بعضی پیش از زوال وقتی که مردم در تهیه نماز باشند وبعضی گویند بین الخطبتین است وبعضی گویند آن وقتی است که امام روی بمحراب آورد وجمعی گویند که زمان رکوع اول است وقومی گفته اند آن وقت معین نیست هر که خواهد آنرا دریابد تمام روز جمعه بعبادت ودعا مشغول باشد وبعضی گفته اند آن وقت غروب آفتاب است از روز جمعه وبر این قول اخیر اکثر علما رفته اند واز شیخ سعد الدین حموی ماثور است که هر که در شب چهاردهم ماه دران وقت که ماه بمیان آسمان رسد وضو بسازد ودو رکعت نماز بگذارد وهرچه خواهد از قران وزد بخواند وبعد از سلام این آیت از سوره یس بخواند والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا الیل سابق النهار وکل فی فلک یسبحون * پس سجده کند وبگوید * اقسم بالله علیک بالاسم الاخضر والاحمر والسر المکنون والمخزون فیه * وحاجت

خود بخواهد هر حاجتی که دارد در ماه اول یا سوم یا پنجم یا هفتم
روا شود و همچنین زمانی که غازیان در صف قتال باشند دعا
مستجاب شود و نیز وقتیکه باران بارد * و چنانکه زمان را در اجابت
مدخل است مکان را نیز دران اعتباری تمام است پس در کعبه
و مسجد الحرام به تخصیص در مقام ابراهیم و ملتزم و محاذات
حجر اسود و حطیم و زمزم و زیر میزاب و در عرفات و در مدینه
رسول صلی الله علیه وسلم و مسجد نبوی به تخصیص میان منبر
و قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در بقیع و مشاهد انبیا و ائمه
علیهم السلام و مراقد اولیا و در قبور شهدا و بیت المقدس
و مسجد اقصی و سایر مساجد باجابت نزدیکتر باشد از انکه
در مواضع دیگر و در بتخانه و کنشت و کلیسا و آتشکده و
خرابات و شرابخانه و خانهای مصور و مواضع مغصوبه و میان
مسخرگان و فساق و کسانیکه جامهای حرام پوشیده
باشند باجابت کمتر مقرون گردد بلکه مکروه باشد * وصل *
در شرایط اجابت دعا و سبب تاخیر اجابت باید دانست که
دعا کننده یا مضطر باشد یا غیر مضطر اگر مضطر باشد در
رعایت شرایط معذور و مجبور است و اگر غیر مضطر است
او را شرایط بسیار رعایت باید کرد تا مگر باجابت مقرون گردد

وان شرایط بعضی بظاهر تعلق دارد وبعضی بباطن انچه تعلق
بظاهر دارد ترک کبایر است و عدم اصرار بر صغایر وطهارت
وطیب ملبس ومطعم یعنی حلال و پاک وروزه داشتن واگر
از جلالی وجمالی یعنی حیوانات وانچه از حیوانات پیدا شود
احتراز نماید اولی بود والتزام صدق واز گناهان ماضیه بنهایت
تضرع از قلب استغفار وتوبه نمودن وبهیأت پسندیده یعنی
باادب نشستن واز حرکات ناپسندیده احتراز نمودن وصدقه
دادن وبوی خوش باخود داشتن وجامها از دنس پاک کردن
وموی را شانه کردن وناخن چیدن وموی زهار وبغل پاک کردن
وتوجه بقبله وکثرت صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ودُستها وقت دعا بلند کردن وخشوع وخضوع وگریه وزاری
هرچه تماستر وامید قبول قوی داشتن واختیار ادعیه ماثوره از
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وائمهٔ هدی ومشایخ
کبار واگرچه بعض الفاظ ادعیه را در اجابت دعا دخلی تمام است
لاکن اثر الفاظ اکثر موقوف بر اجازت مشایخ واز ریاض تامه
باداى زکوة وغیره است وتوجه بمعانی ادعیه وعمل بران از
ضروریات است والا سخت بعید از عقل است که بتلفظ
الفاظ چند بدون مراعات شرایط باوصف ابتلای خود بمنهیات

و منکرات مستجاب الدعوات گردد * الا ما شاء الله
ومن افاض علیه الجود والکرم * یا باثر زبان برگزیدگان وجود
آن در نعما لم از قبیل محالات است چه بداهت عقل شاهد است
باینکه بالتشبیه اگر درین عالم اسباب شخصی که محض طاغی
ونافرمان بردار سلاطین و امرا باشد و دفعة در همان حالت
طغیان و نافرمانی باوصف اصرار و استبداد قالب بران صرف
بزبان چیزی طلب کند بجزای آن وبال ونکال یابد نه اجابت
سوال چه جای بارگاه سلطان السلاطین و احکم الحاکمین که
برجمله مرادات و مطالب مطلع است و همه خبایا و اسرار
براو واضح واشکار پس درانجا صرف تلفظ بالفاظ چندی حصول
و شرایط چگونه موجب قبول تواند بود * اعاذنا الله وایاکم
من ثمرات الغرور والجلال * مثلا در حدیث صحیح آمده است
که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود * من لم یکن
صلوته کصلوتي فهو مردود من الله * یعنی هر که نمازش مثل
نماز من نباشد پس آن نماز مردود و نامقبول است صحابه مضطرب
شده عرض کردند یا رسول الله بودن نماز مایان مثل نماز آنحضرت
از محالات است فرمود که یکبار بعد هر نماز این استغفار سه
بار بخواند نمازش مثل نماز من باشد * استغفر الله ربي

من كل ذنب اذنبته عمدا او خطاء او سرا او علانية واتوب اليه من الذنب الذي اعلم ومن الذنب الذي لا اعلم وانت علام الغيوب ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم * پس تصور باید کرد که چگونه عقل قبول کند که صرف بزبان آوردن این چند الفاظ نماز شش مثل نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم باشد مگر مراد ازان همان است که حسب مضمون این استغفار توبه کند بعد هر نماز سه بار و درانیز مان اکثر در عوام بلکه قدمی بالا ازان مشاهد میشود که به تجسس اعمال و ادعیه همت تام بر گمارند و مطلق پاس شرایط ملحوظ ندارید و تلفظ بالفاظ ادعیه را موثر فهمند وحق این است که بعد از اتمام و تکمیل شرایط دعا هر زبانی که بکند و بهر نهج که طلب دارد امید اجابت است آری ادعیه ماثوره وانچه بان از مشایخ کرام مجاز شد درینوقت تیر بهدف باشد و ملمعان بوارق افضال و عنایت ایزدی که هردم و هرآن بر هر فاسق بلکه کافر و مشرک میشود و عطای سؤل آنها را ببعض هنگام مقارن دعای آنها میکردند تکیه بران نمودن ازان جنس است که آدمی درینعالم اسباب همیشه منتظر باشد که اینک خزانه قارون بدست من می آید یا زود باشد که من بادشاه میشوم گو حکم باستحاله آن عقلا و نقلا نمیتوانند

مگر هیچوقت شخص را عقلا بانچه تعبیر کنند ظاهر است و اما شخصیکه دعای آنها مستجاب است پس مضطر است و مظلوم اگرچه فاسق یا کافر باشد و دعای پدر برای اولاد خود و دعای امام عادل برای رعایا و دعای مرد صالح و ولد باربوالدین خود و دعای مسافر و دعای صایم وقت افطار و دعای مسلم برای برادر مسلم که بغیبت او کند و دعای مسلم اگر بظلم و بقطع رحم دعا نکند و نگوید که دعا کردم و مقبول نشد بالجمله ادعیه و اذکار که اینجا مرقوم میشود اول آنست انچه در کتب حدیث بطریق اهل سنت و جماعت مرویست و هم اعمال دیگر که منسوب بمشایخ کرام است و اکثر از ان آنست که باین فقیر از بزرگان و مشایخ رسیده و این هیچمیرز بان مجاز شده است و بعد از ان بعضی از ادعیه که بطریقه امامیه مرویست هم مذکور گردد در حدیث آمده است که اسم اعظم آنکه اگر به آن دعا کند قبول فرماید و اگر سوال کند عطا فرماید اینست * لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین * و بروایت دیگر اینست * اللهم انی اسئلک بانی اشهد انک انت الله الذی لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد * و در روایت دیگر اینست * اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت وحدک لا شریک لک المنان المنان

بدیع السموات والارض یا ذالجلال والاکرام یا حی یا قیوم *
در اخبار آمده که شنید آن حضرت صلی الله علیه وسلم
مردیرا که گفت * یا ذالجلال والاکرام * پس گفت به تحقیق
استجابت کرده شد برای تو پس سوال بکن و بروایت
دیگر آمده که فرشته ایست موکل برای شخصی که بگوید *
یا ارحم الراحمین * پس کسیکه سه بار آنرا بگوید فرشته می گوید
به تحقیق ارحم الراحمین متوجه شد بر تو پس سوال بکن و
بروایت دیگر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گذشت
بر مردی که می گفت * یا ارحم الراحمین * پس فرمود سوال
بکن به تحقیق خدا نظر کرد طرف تو و بروایت دیگر آمده شخصیکه
سوال کند از خدا جنت را سه بار جنت گوید بار الها داخل کن
او را در جنت و کسیکه پناه طلبد از خدا از دوزخ سه بار دوزخ
گوید بار الها پناه ده او را از دوزخ و در حدیث آمده است که هر
کسیکه سوال کند از خدا باین پنج جمله هیچ چیز طلب نکند از خدا
مگر اینکه عطا کند او را * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله
الحمد وهو علی کل شی قدیر لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله *
در حدیث آمده است که سید استغفار هر که بخواند در روز
و او را بدان یقین حاصل است و در ان حالت بمیرد پس

او از اهل جنت است و هر که بخواند او را بشب و او را
بدان یقین حاصل است و بمیرد پس او از اهل جنت است
و معنی حصول یقین بدان این است که آنچه مضمون آنست
بی ریب و تردد در دلش حاصل و واثق باشد و آن این است*
اللهم انت ربي لا اله الا انت خلقتني وانا عبدك وانا على عهدك
ووعدك ما استطعت اعوذبك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علي
وابوء بذنبي فاغفرلي فانه لا يغفر الذنوب الا انت * در خبر است
هر مسلم را باید که بعد هر نماز سه بار استغفار کند و آیة الکرسی
بخواند * و سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار
و الله اکبر * سی و سه بار بخواند که مجموع نود و نه بار شد
و بنا بر اتمام عدد صد یک بار بگوید * لا اله الا الله وحده لا شریك له
له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير * در خبر است که
مسبعات عشر خضر علیه السلام یکی از مشایخ کرام تعلیم
فرمود که ده چیز است که هفت هفت بار بعد نماز صبح و بعد نماز
عصر اگر می خوانده باشد از جمله آفات دنیا خصوص دزدان
و قطاع الطریقان محفوظ ماند و این رو سیادر ا بخواندن آن
سیدی و سندی و مرشدی حضرت شاه میر محمد کاکوری
قدس الله سره العزیز که یکی از مشایخ قلندریه بودند امر

و اجازت فرمودند و از زبان فیض ترجمان ایشان بتفصیل یکی از مشایخ کبار شنیدم که می فرمودند سعید است آنکه بخواند آن را و شقی است آنکه نخواند آنرا و نیز بروایت این ورد مسموع شده که شخصی را التزام ورد آن بود روزی بمحلی دزدان یاره زنان او را محاصره کردند معاده سوار که سمرند اشتند برا سپها ظاهر شدند و او را از ان تهلکه محافظت کردند و آن ده سواران موکلان مسبعات عشر بودند و سبب سمر نداشتن سواران این بود که او مسبعات عشر بدون بسم الله میخواند از ان روز او التزام بسم الله نمود و آن این است اول * سوره فاتحه * بعد ازان * قل اعوذ برب الناس بعد ازان * قل اعوذ برب الفلق * بعد ازان * قل هو الله * بعد ازان قل یا ایها الکافرون * بعد ازان * ایة الکرسي تا و هو العلي العظیم * بعد ازان * سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر * بعد ازان درود و صیغه آن مختلف است انچه بود از این کم نام است این است * اللهم صل علي سیدنا محمد ن النبي الامي و علي اله و سلم * بعد ازان دعای مغفرت باین صیغه * اللهم اغفرلی و لوالدي و لمن توالد و لجمیع المومنین و المومنات * بعد ازان این دعا * اللهم افعل بي و بهما و بهم

ما جلا وا جلا في الدين والدنيا والاخرة ما انت له اهل ولا تفعل بنا يا مولانا ما نحن له اهل انك غفور رحيم جواد كريم ملك بر رءوف رحيم * هر يكى ازين ده هفت هفت بار بخوانند و اول و آخر درود هم ضم كند در حديث آمده است كه هر كه اين دعا قبل طلوع آفتاب و قبل غروب هفت هفت بار با درود اول و آخر نيز هفت هفت بار هر روز بخواند از جمله آفات و مصايب دنيا محفوظ و مصون ماند * تحصنت بالذي لا اله الا هو الهي واله كل شي واعتصمت به هو ربي ورب كل شي وتوكلت على الحي الذي لا يموت واستدفعت الشر بلا حول ولا قوة الا بالله حسبي الرب من العباد حسبي الخالق من المخلوق حسبي الرازق من المرزوق حسبي الذي هو حسبي * حسبي الذي بيده ملكوت كل شي وهو يجير ولا يجار عليه حسبي الله وكفى سمع الله لمن دعا ليس وراء الله مرمى حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم * اين دعا در سنن ابي داؤد مرويست لاكن از درود اين كم نام بفرق يك لفظ كه در حديث ليس وراء الله مرمي * واقع است و اجازت شيخ باين كم نام بلفظ * ليس وراء الله دري * است و گو در صحت اين لفظ بحسب محاوره درين مقام كلام باشد مگر بهمين نهج درود اين كم نام است مرويست كه حسن بن علي

علیهما السلام هرگاه معاویه بن ابی سفیان درارسال وجه معینه تاخیر نموده خواست که انرا طلب نموده بضروریات وشداید خود که دران زمان روداده بود صرف نماید وبرین عزم راسخ بود که خواب کرد ودرخواب رسول الله صلی الله علیه وسلم رادید که می فرماید ای حسن می خواهی که طلب کنی چیزی از بندهٔ مثل خود یعنی در عبدیت وخدا بر هر چیز قادر است عرض کرد پس چه چاره سازم فرمود بگو * اللهمَّ اقذِف فی قلبی رِجاءَکَ وَاقطَع رِجائی عَمَّن سِواکَ حَتّی لا اَرجُو غَیرَکَ اللهم وما ضعفت عنه قوتی وقصر عنه عملی ولم تنته الیه رغبتی ولم تبلغه مسئلتی ولم یجر علی لسانی مما اعطیت احدا من الاولین والاخرین من الیقین فخصنی به یا ارحم الراحمین * پس بخواند آن راچون صبح شد معاویه پانزده هزار درهم یا دینار ارسال داشت دعای حضرت آدم علیه السلام برای توسیع رزق * اللهم انت تعلم سری وعلانیتی فاقبل معذرتی وتعلم حاجتی فاعطنی سولی وتعلم ما فی نفسی فاغفر لی ذنوبی اللهم انا نسألک ایمانا یباشر قلبی ویقینا صادقا حتی اعلم انه لن یصیبنی الا ماکتبت لی وارزقنی الرضا بما قسمت لی یا ذا الجلال والاکرام * مرویست که عبد الملک بن مروان بحجاج بن یوسف ثقفی

نوشت که انس بن مالک خادم رسول الله صلی الله علیه
وسلم را ببیند و اکرام و اعزاز بمرتبه نماید و جایزهٔ نیک دهد
چون حجاج بخدمت او رضی الله عنه رسید و درامری ازو
بسبب اظهار حق بر آشفت و گفت والله اگر کتاب
امیر المومنین در حق تو نمی بود اینک گردن تو می زدم انس
فرمود که تو هرگز بران قدرت نداری گفت چرا فرمود ازین
جهت که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا چیزی تعلیم فرموده
است که بان سبب نمی ترسم از شیطان و نه از سلطان
و نه از درنده حجاج گفت پس برادرزادهٔ خود را تعلیم کن
و مراد او پسر خودش بود که محمد نام داشت پس او انکار کرد
و هرگاه وقت موت او قریب رسید راوی آنرا که ابان بن
عباس است تعلیم کرد و گفت کسیکه از خدا نترسد او را
تعلیم مکن و آن دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم
الله اکبر الله اکبر الله اکبر بسم الله علی نفسی و دینی بسم الله علی اهلی
و مالی بسم الله علی کل شی اعطانی ربی بسم الله خیر الاسماء بسم الله
الذی لا یضر مع اسمه شی فی الارض و لا فی السماء بسم الله
افتتحت و علی الله توکلت الله ربی لا اشرک به شیا اللهم انی اسئلک
بخیرک من خیرک الذی لا یعطیه احد غیرک عز جارک و جل ثناءک ولا

اله غیرک احفظني من کل ذي شر خلقته لا حترز بك منهم واقدم

بين يدي بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله الصمد

لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ومن خلفي مثل ذلك ومن

یمیني مثل ذلك ومن یساري مثل ذلك ومن فوقي مثل ذلك ومن

تحتي مثل ذلك * حرز مجرب * اگر داخل شود انسان بر کسیکه

از شر او میترسد پس بخواند * کهیعص حم عسق * که این

ده حرف است وبخواندن هر حرف انگشتی از انگشتان

دستهای خود بر بندد پس از ابهام دست راست شروع

کند وبابهام دست چپ ختم کند پس هرگاه جمله انگشتان بند

کرد سوره فیل آهسته بخواند پس هرگاه بلفظ * ترمیهم *

رسد آنرا ده بار بخواند وهر باریک انگشت از انگشتان مضموم

بکشاید چنانکه بند کرده بود وبعد از ان سوره را تمام کند از شر

آن محفوظ ماند واین عمل عجیب ومجرب است * حرز مجرب *

اگر کسی بدست دشمنی یا ظالمی گرفتار شود وهلاکش خواهد

ده روز سوره فیل هر روز هزار بار بخواند وروز دهم بر آب جاری

بنشیند وبگوید * اللهم انت الحاضر المحیط بمکنونات الضمایر

اللهم عز الظالم وقل الناصر وانت المطلع العالم اللهم ان فلانا

ظلمني وآذاني ولا یشهد بذلك غیرک اللهم انك مالكه فا هلكه

اللهم سربله سربال الهوان وقمصه قميص الردي اللهم اقصفه
واین کلمه را ده بار گوید بعد ازان بگوید * فاخذهم الله بذنوبهم
وماکان لهم من الله من واق * پس به تحقیق که خدا هلاک کند
او را و کفایت کند شر او را * حرز مجرب * برای دفع
وحشت و خوف و رنج و دشمن و قرض و جهت خلاص از قید و
برای هدایت از ضلالت * بسم الله ذي الشان عظيم البرهان
شديد السلطان كل يوم هو في شان اعوذ بالله من الشيطان
ماشاء الله كان لاحول ولاقوة الا بالله * نقل است از حضرت
غوث صمدانی هر مشکلی که پیش آید سه هفته یا چهار هفته
این درود هفته بخواند اگر کسی را فرزند نرینه نباشد روزی
شود * ایاک نعبد وایاک نستعین * روز شنبه * یاحی یاقیوم *
روز یکشنبه * حسبي الله * روز دوشنبه * یارحیم یاغفور *
روز سه شنبه * لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم *
روز چهارشنبه * یاذاالجلال والاکرام * روز پنجشنبه
لا اله الا الله الملك الحق المبين * روز جمعه هریکی ازین ادعیه
پنج هزار بار بخواند منقول است هر که هفتصد و هشتاد
و شش بار * بسم الله الرحمن الرحیم * بخواند
وبعد ازان یکصد و سی و دو بار درود فرستد چیزی

سوال بکند از خدا اگر اینکه عطا کرده شود و اگر مواظبت کند بدان عجب نیست که مستجاب الدعوات گردد و هرکه اکثر کند ذکر آن هیبت باو روزی شود در عالم علوی و سفلی و دران سر اسم اعظم است حضرت جد امجد طاب الله ثراه بخط خاص خود در بیاض رشک ریاض بی ذکر منقول عنه ارقام فرموده اند که بعینه ترجمهٔ آن نموده می شود و تریاق مجرب در اجابت دعا آنست که بروایت ابن مسعود رضی الله عنه بما رسیده که گفت رسول صلی الله علیه و سلم کسیکه اراده کند از شما چیزی را از امر دنیا و آخرت پس باید که وضوی کامل کند و دوازده رکعت وقت شب یا روز بخواند و در هر رکعت دوم فقط تشهد بخواند و سلام بدهد پس هرگاه در آخر نماز به نشیند پس باید که ثنا کند بر پروردگار خود و درود فرستد بعد ازان تکبیر گفته بسجده رود و بخواند در سجده سورهٔ فاتحه هفت بار و آیة الکرسی هفت بار بگوید * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شيء قدیر * ده بار بعد ازان بگوید * اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و اسمک الاعظم و جدک الاعلی و کلماتک التامة * پس سوال کند و بیان کند حاجت خود را

بعد از آن سر بر دارد و سلام دهد یمین و شمال خود فرمود صلی الله علیه وسلم پرهیز کن از اینکه تعلیم کنی سفها را پس دعا کنند از پروردگار خود و مستجاب گردد این حدیث جلیل است که من وجماعتی از علما آن را تجربه کرده ایم * طریق ختم خواجگان * قدس الله اسرارهم نیز منقول از بیاض رشک ریاض هر مهمی و مطلب که سخت پیش آمده باشد این ختم را بکند انشاء الله تعالی حاصل شود طریق ختم این است اول وضو کرده دو رکعت نماز شکر وضو بگذارد و بعد از آن دو رکعت بجهت ارواح خواجگان بزرگوار بعد از آن دو رکعت دیگر برای بر آمدن حاجات در هر رکعت سوره فاتحه یک بار و آیة الکرسی هفت بار بعد از آن دعای افتتاح ده بار بخواند و آن دعا این است * یا مفتح الابواب یا مسبب الاسباب یا مقلب القلوب والابصار یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین اغثنی توکلت علیک یا ربی وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعده هفت بار فاتحه مع بسم الله بخواند و صد بار درود فرستد باین صیغه * اللهم صل علی محمد ن النبی الامی وعلی آله واصحابه اجمعین * و هفتاد و نه بار الم نشرح مع بسم الله بخواند و هزار و یکبار سورهٔ اخلاص مع بسم الله بخواند و صد بار صلوة فرستد انشاء الله تعالی سه روز نگذرد که مطلب حاصل

شود نباید که با خلاص تمام بخوانند و شک نیارد و این طریقی
است که حضرت خواجه عبد الله شهید قدس سره به برادر
شرف القاب حسن نوشته فرستاده اند و اسامی خواجهای
بزرگوار این است خواجه حسن بصری خواجه عثمان هارونی
خواجه احمد همدانی خواجه عبد الله انصاری خواجه معین الدین
چشتی خواجه قطب الدین بختیار کاکی خواجه ابو اسحق خواجه
فرید الدین مسعود خواجه نظام غیاث نوری سمرقندی
خواجه معروف کرخی *طریق دیگر ختم خواجگان* اول باید که فاتحه
رسول الله صلی الله علیه و سلم و آل اطهار و صحابه ابرار
خصوصا بارواح پاک حضرت خواجگان بخوانند و بعد ازان به جهت
بر آمدن مهمات صد مرتبه درود بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرستند بعده سوره فاتحه هفت بار اگر هفت کس باشند
یک یک مرتبه بخوانند و اگر پنج باشند سه کس یک یک مرتبه و دو کس
دو دو مرتبه و اگر سه کس باشند دو کس دو دو مرتبه و یک کس
سه مرتبه بخوانند بعده الم نشرح هفتاد و نه مرتبه و هزار
دیگر به سوره اخلاص بخوانند پس ازان باز سوره فاتحه هفت بار بعده
درود صد بار بخوانند و این همه را با بسم الله و صحیح بخوانند و
بهتر آن است که بر شیرینی و اگر پیدا نشود بر نخود بخوانند و از

شب جمعه شروع کند اگر اول مرتبه مقصود حاصل شود بهتر و
الا تا سه شب جمعه مداومت کند البته بحکم خدا مقصود بکفایت
رسد و اگر درین عرصه هم معطل شود تا هفت شب جمعه بخواند
خواجهای مذکور این اند خواجه بایزید بسطامی خواجه ابو الحسن
خرقانی خواجه یوسف همدانی خواجه عبدالخالق غجدوانی * حرز آخر *
اگر کسی به نجی یا بلای گرفتار شده باشد چنانچه بهیچ علاج دفع
نگردد در روز آدینه بعد از نماز دیگر یعنی عصر تا وقت غروب به هیچ
چیز مشغول نشود مگر بذکر این سه اسم * یا الله یا رحمن یا
رحیم * بالقطع از ان رنج خلاص یابد در تفسیر مدارک مذکور
است که هرگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مسحور شد
پس مریض گردید دو فرشته در حالت خواب آن حضرت
صلی الله علیه وسلم آمدند یکی از دیگری گفت حالش صلی الله
علیه وسلم چیست دیگری گفت مسحور شد پرسید کدام
کس سحر کرد گفت لبید بن اعصم یهودی گفت بچه چیز گفت
بشانه و موی‌ها که از شانه کردن جدا شده بودند در غلاف شگوفه
نهاده زیر سنگی که برای نشستن در چاه وقت صاف کردن آن
وا رند در بیر ذی اروان گذاشته است پس آگاه شد آن
حضرت صلی الله علیه وسلم و برخاست و زبیر و علی ابن ابیطالب

وعماررا فرستاد که آب چاه برکشیده غلاف شگوفه را که دران مویهای آن حضرت صلی الله علیه وسلم که از شانه کردن جدا شده بودند و دندانهای شانه بودند برآوردند و دیدند که دران چاه کمان است که یازده گره دران داده شده و دران سوزنها سوخته است پس نازل شدند آن هردو سوره یعنی معوذتین و هرگاه می خواند جبریل علیه السلام آیتی را یک گره آن می کشود که وقت کشودن گره آخر آن حضرت صلی الله علیه وسلم برخاست و جبریل علیه السلام این دعا می خواند * ولهذا درست

* بسم الله ارقیک والله یشفیک من کل داء یوذیک

است افسون بانچه از کلام الهی و کلام رسول او ست نه بانچه از سریانی و عبری و هندیست پس حلال نیست اعتقاد ان و اعتماد بران انتهی در حدیث آمده است که عرض کردیم بر رسول صلی الله علیه وسلم برای افسون از سم عقرب وغیره پس ماذون گردانید مارا بدان و فرمود چرا این نیست که آن از مواثیق جن است یعنی مار و کژدم از توابع جن است و آن افسون به نهجیکه الفاظ مروی اند باید خواند معانی ان هیچ نیست و برای دفع سم عقرب مکرر به تجربه رسیده که سریع النفع است و آن این است * بسم الله شجة قرنية ملحة بحر قفطا * ودر

حدیث آمدہ کسی را کہ نظر بد رسیدہ افسون کند باین قول *
اللهم اذهب حرها وبردها ووصبها * بعد ازان بگوید
* قم باذن الله * واگر چشم بد برو ابہ رسیدہ باشد چہار بار در
سوراخ بینی طرف راست وسہ بار طرف چپ بدمد وبگوید
* لا باس اذهب الباس رب الناس اشف انت الشافی لا یکشف الضر
الا انت * ایضا در حدیث آمدہ کسیکہ مخبط شود بسبب جن
او را و برو داشتہ تعویذ کند بسورۂ فاتحہ وسورۂ بقرہ تا
مفلحون وتمام آیت * والہکم الہ واحد * وایۃ الکرسی
* ولله ما فی السموات وما فی الارض * تا آخر سورہ بقرہ وتمام
آیت * شهد الله انه لا اله الا هو * وتمام آیت * وان
ربکم الله الذی * از سورۂ اعراف و * فتعالی الله الملک
الحق * تا آخر سورہ مومنون وده آیت از اول سورہ صافات
تا * لازب * وسہ آیۃ از آخر سورہ حشر وتمام آیت *
وانه تعالی * از سورہ جن و * قل هو الله احد ومعوذتین *
ایضا در حدیث آمدہ معتوہ را افسون کند بسورۂ فاتحہ سہ روز
صبح وشام ہرگاہ ختم کند آب دہن جمع کند بزاق نودہ بر زمین اندازد
* هم بحدیث آمدہ کہ عقرب گزیدہ را افسون کند بسورہ فاتحہ
ہفت بار و آنحضرت را صلی الله علیہ وسلم در حالت نماز

عقرب نیشش زد پس هرگاه فارغ شد فرمود لعنت خدا باد بر عقرب مصلی و غیر مصلی کسی را نمی گذارد و پس طلبید نمک و آب پس مسح می کرد بران و می خواند * قل یا ایها الکافرون وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس * و نیز بحدیث آمده کسیکه باتش سوخته شود افسون کند باین قول * اذهب الباس رب الناس اشف انت الشافی لا شافی الا انت * ایضا در حدیث آمده کسیکه بند شود بول او یا مریض شود بسنگ مثانه افسون کرده شود باین قول * ربنا الله الذي في السماء تقدس اسمك امرك في السماء والارض كما رحمتك في السماء فاجعل رحمتك في الارض واغفر لنا حوبنا وخطايانا انت رب الطيبين فانزل شفاء من شفاءك ورحمة من رحمتك على هذا الوجع * صحت یابد تاج الدین سبکی در طبقات خود می گوید که دیدم اکثری را از مشایخ که شش آیات شفا برای مریض می نویسند در ظرفی و او را می نوشانند برای طلب شفا و آن آیات این است * بسم الله الرحمن الرحيم و يشف صدور قوم مومنين شفاء لما في الصدور وفيه شفاء للناس وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمومنين واذا مرضت فهو يشفين قل هو للذين آمنوا هدى وشفاء * در چلپی بر بیضاوی می نویسد

پسری بود استاد ابی القاسم قشیری را که مریض شد
بمرض شدید که مایوس شد از صحت او و این امر شاق گذشت
بر او پس دید حق سبحانه تعالی را بخواب و شکایت کرد
از ان پس فرمود حق تعالی آیات شفا را جمع کن و آن را
در ظرفی بنویس و در ان مشروب انداخته مریض را بنوشانی
همچنین کرد پس صحت یافت ولد او و آیات شفا همان
شش است که ذکر آن گذشت در مدارج النبوة مینویسد
که علما اجماع کرده اند بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی اینکه
بکلام خدا و اسما و صفات وی باشد و بزبان عربی یا بزبانی
دیگر که معانی آن می دانند بود دوم باعتقاد اینکه موثر حقیقی خدا است
عز اسمه و تاثیر رقیه بتقدیر او است تعالی شانه و در دیار ما
افسونی است که آن را نسبت بشیخ شرف الدین یحیی منیری
کنند و مردم بدان شغوف اند و در وی اسما است که
متعارف زبان هندوانست اجتناب از ان لازم می نماید
انتهی در شمس المعارف آورده که گفت فقیه ابو محمد ابن
ابی زید القیروانی که ادعیه کثیره را تجربه کردم پس نیافتم اسرع
در اجابت و اعظم در برکت ازین دعا که شیخ فقیه
ابو اسحق تونسی دعا می کرد بان بر هر سلطان جابر و بر هر دزد و

گمراه و برای هر مصیبت و شداید و نوازل پس کسیکه واقف شود بران باید که بخل کند که آن دعای خواص است و سزاوار نیست که غیرمتقی بان دعا کند زیرا که دعای مجرب و صحیح است و آن این است * یا موضع کل شکوی ویا شاهد کل نجوي ويا عالم كل خفية و يا كاشف كل بلية و يا منجي يونس و يا مصطفي محمد صلي الله عليه وسلم ويا خليل ابراهيم ندعوک يا الهي دعاء من اشتدت فاقته وضعفت قوته وقلت حيلته دعاء الغريق الغريب الملهوف المكروب المضطر الذي لا يجد من يكشف ما به الا انت يا ارحم الراحمين اكشف ما نزل بنا من كذا و كذا * بجای کذا و کذا مصیبت خود ذکر کند * انك علي كل شي قدير واغوثاه يا الله سه مرتبه * اللهم يا بادي لا بدء لك يا دايم لا نفاد لك يا حي يا محي الموتي يا قايم علي كل نفس بما كسبت انت الله الذي لا اله الا انت الهنا واحد اسئلك بكلمات الله التامات الامن والعفو والعافية والمعافات الدايمة في الدين و الدنيا والاخرة و في الاهل والجسد والمال والولد والمسلمين اجمعين يا رب العالمين انك على كل شي قدير فارحمني يا ارحم الراحمين واكشف ما نزل بي كذا وكذا * و اینجاهم بجای کذا و کذا مصیبت خود ذکر کند * و خلصني خلاصا جميلا * و نیک بکن نیت خود را

وقت خواندن این دعا بینک و بین الله بفراید و عقاید * عمل
هرکسی را کاری و مهمی در پیش آمده باشد و علاج آن نداند
این نقش را بدست چپ خود بنویسد و شب بخواب
رود هرچه فکرا د باشد ببیند در خواب بیند و آن نقش اینست
* مَن یَهَبُ هَبُ مَن یَهَبُ هَبُ مَن یهاب هَبُ * عمل *
هرکرا کاری مشکل پیش آید و مهمی دشوار باشد
باید که این دعا بنویسد برکاغذ و در آب روان اندازد تا
یک هفته این عمل کند انشاء الله تعالی مطلب حاصل آید
و آن دعا اینست * بسم الله الرحمن الرحیم لا حول لا ولا قوة
الا بالله العلي العظيم بسم الله الملك الحق المبين من العبد الذليل
الي المولي الجليل اني مسني الضر وانت ارحم الراحمين *
بندگی شیخ جلال الدین یونس سجاوندی این عمل را
روایت کرده اند * حرز * برای محافظت از مخاوف
باخود دارد * اعيذ حامل هذه العزيمة بكلمات الله التامات كلها
من شر ما خلق فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين بسم الله
خير الاسماء بسم الله الذي لا يضر باسمه شي في الارض ولا
في السماء وهو السميع العليم * دایره * در نفحات الانس مذکور
است که حدیث نبوی وارد است باین معنی که هفتاد هزار

بار کلمه * لا اله الا الله * گفتن را در نجات گوینده یا نجات آن کس که آن را به نیت وی گویند اثر تمام است شیخ ابو الربیع مالقی گفته است که من این ذکر را هفتاد هزار بار گفته بودم و لیکن بنام کسی معین نساخته بودم تا روزی برمایدهٔ طعامی حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کودکی صاحب کشف بود دران وقت که آن کودک دست بطعام برد تا بخورد ناگاه بگریست گفتندش چرا گریستی گفت اینک دوزخ را مشاهده میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بینم شیخ ابو الربیع گفت در باطن با خود گفتم خداوندا تو میدانی که هفتاد هزار کلمه * لا اله لا الله * گفته ام آن را بجهت آزادی مادر این کودک از آتش دوزخ معین کردانیدم گفت چون من این نیت در باطن خود تمام کردم آن کودک بخندید و بشاشت نمود و گفت مادر خود را می بینم که از آتش دوزخ خلاص یافت الحمد لله پس بطعام خوردن مشغول شد با آن جماعت شیخ ابو الربیع میگوید که مرا صحت حدیث نبوی بکشف آن کودک معلوم شد و صحت کشف آن کودک بخبر نبوی میگویند که روز عاشورا هر که هفت کرت این دعا بخواند دران سال نمیرد * سبحان الله ملأ المیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا

وزنة العرش لا ملجاء ولا منجا من الله الا اليه سبحان الله عدد
الشفع والوتر وعدد كلماته التامات واسئله السلامة برحمتك لاحول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم وهو حسبي ونعم الوكيل ونعم
المولي ونعم النصير وصلي الله علي خير خلقه محمد وآله اجمعين *
روز عاشورا این مناجات بهر نیتی که بخواند باجابت رسد
* بسم الله الرحمن الرحيم الهي بحرمة الحسين واخيه وامه وابيه
وجده وبنيه فرج عما انا فيه وصلي الله علي خير خلقه محمد
وآله اجمعين * دیگر * يا قابل توبة آدم يوم عاشوراء يا رافع ادريس
الي السماء يوم عاشورا ويا جامع شمل يعقوب يوم عاشورا او
يا كاشف حزن ايوب يوم عاشورا ويا دافع كربة ذي النون يوم
عاشورا ويا غافر ذنب داود يوم عاشورا ويا سامع دعوة موسي
يوم عاشورا ويا رافع عيسي بن مريم يوم عاشورا ويا ناصر محمد
صلي الله عليه وسلم يوم عاشورا اقض له الحاجات يا ولي الحسنات
ويا دافع السيئات يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام ويا مالك
يوم الدين اياك نعبد واياك نستعين وصلي الله علي سيدنا محمد
وآله وصحبه اجمعين * عمل * این هفت سلام روز چهار شنبه
اخر ماه صفر بر کاغذ نوشته و در آب شسته بخوردن مردم دهد

که دفع بلا یا نماید * بسم الله الرحمن الرحیم سلام قولا من رب
الرحیم سلام علی نوح فی العالمین سلام علی ابراهیم کذلک
نجزی المحسنین سلام علی موسی وهارون سلام علی الیاسین
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سلام هی حتی مطلع الفجر *
در ریاض رشک ریاض است بدانکه اگر کسی را حاجتی
طرف خدا باشد و باشد در کرب و رنج یا نازل شود بر او مصیبتی
بوسط شب برخیزد و وضو کند بانجماه آداب و مستحباب و
دو رکعت نماز بهر انچه آسان باشد بخواند و هرگاه سلام دهد
مستقبل قبله باشد و هزار بار درود فرستد بر رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعد از ان بگوید * اللهم صل وسلم علی سیدنا و
مولانا محمد صلوة تحل بها عقدتی وتفرج بها کربتی و تنفس بها ضیقتی *
پس به تحقیق که الله تعالی دفع کند انچه نازل شد بر وی و به بند
دست خود را برین ذخیره که منافع آن کثیر است * وهم در ریاض
رشک ریاض بدون ذکر منقول عنه است که اخبرنی الشیخ
الصالح الموفق العبد ابو علی النوری قال مرفوعا عن علی بن
ابی طالب رضی الله عنه انه قال کسیکه آرزو کند چیزی را و
اراده کند که خدای تعالی او را در خواب بانچه اراده کرده
است آگاه کند پس باید که شش رکعت قبل نوم بگذارد دور

رکعت اول فاتحہ الکتاب یک مرتبہ ووالشمس وضحہا ہفت
مرتبہ و دررکعت ثانیہ واللیل اذا یغشی ہفت مرتبہ و در رکعت ثالثہ
سورہٗ والضحی ہفت مرتبہ و دررکعت رابعہ الم نشرح ہفت مرتبہ
و دررکعت خامسہ سورہ والتین ہفت مرتبہ و دررکعت سادسہ
انا انزلناہ ہفت مرتبہ بخواند پس ہرگاہ فارغ شود از نماز خود
وسلام دہد ثنا کند خدا تعالی را و درود فرستد بر نبی صلی اللہ
علیہ وسلم بعد از ان بگوید * اللہم یا رب ابراہیم وموسی و
رب اسحق ویعقوب و رب جبرئیل و رب میکائیل و رب اسرافیل
وانت یا رب منزل الصحف ومنزل التوریت والانجیل والزبور و
الفرقان العظیم ارنی فی منامی فی ہذہ اللیلۃ من امر کذا وکذا
ما انت بہ اعلم * پس اگر بیند در شب اول فبہا والا در ثانیہ
والا در ثالثہ تا شش شب پس بتحقیق بر تمام نشود ہفت
شب پس بیاید بروے شخصی پس بگوید از وے کہ * الامر کذا
وکذا * و بتحقیق ما تجربہ کردیم آنرا و عمل کردیم بدان پس
یافتیم آنرا صحیح گفت استعمال کردم آنرا ہفت شب
وغرض من آن بود کہ بپرسم از صنعت کیمیا پس آمد نزد من
شخصی وگفت * الزیبق والرصاص والحرملک * پس ارادہ
کردم کہ بپرسم از طریقہ مماثلین آن پس آمد شخصی و بیدار کردمرا

* عمل * اگر محبوس این نقش مثلث چهل و پنج باخود دارد بعون الله سبحانه خلاص یابد

۱۸	۱۱	۱۶
۱۳	۱۵	۱۷
۱۴	۱۹	۱۲

فایده ضابطه پر کردن نقش مثلث این است * بیت * دو اسپ و پیاده دو و فرزین * اگاه پیاده دو و اسپ است * و تمام نقوش مثلث نزد اهل تکسیر بهمین ضابطه بیت مرقوم پر میکنند و ضابطه پر کردن نقش مربع این بیت است * اسپ و فرزین اسپ درخ باز اسپ و فرزین اسپ گیر * فیل وار هر مربع یا سعد دگر بگیر * و تفصیل آن از کتب اهل تکسیر اگر حاجت باشد باید طلبید چون علی العموم کار آمد نیست بنابرآگاهی بهمین قدر اکتفا شد * عمل * برای خلاصی محبوس یک هزار و دو بیست بار این دعا بخواند حق سبحانه تعالی آنرا خلاص دهد * یا بدیع العجائب بالخیر یا خالص یا مخلص یا خلاص * عمل * برای دزدزه اسمای اصحاب کهف نوشته در ران چپ زن بندد و این اسما را خاصیت های عجیبه مجربه است

* الٰهی بحرمة یملیخا مکسلمینا کشفوطط تبیونس کشا فطیونس یوانسبوش واسم کلبهم قطمیر وعلی الله قصد السبیل ومنها جائر فالله خیر حافظا برحمتک یا ارحم الراحمین *

وّ اعرابش به تصحیح حضرت خاام نقشبند قدس سره است

* عمل * در شمس المعارف است برای عطف و تالیف قلوب هفت مرتبه اسم جالاله و آن الله است بنویسد بعد از ان همچنین اسم رحمن هفت مرتبه بعد از ان اسم رحیم هفت مرتبه بعد از ان نوشته شود

* اللهم الق قلب فلان ابن فلان * یعنی نام مطلوب و بعد رستن

واجعل عمل ة الرافة والرحمة والحنان والعطف والقبول فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم و اذ قال ابراهیم رب ارني کیف تحیي الموتی قال اولم تومن قال بلی ولکن لیطمئن قلبي قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا واعلم ان الله عزیز حکیم کل [illegible] الی فلان * بجای فلان نام مطلوب نویسد * الی فلان * اینجا نام طالب * [illegible] لیلا فکشفنا عنک غطاءک [illegible] حدید * آن را بز عفران و [illegible] و فلفل بنویسد و نوشته آن را بر سر هر کسیکه خواهد هفت مرتبه بگرداند بهر نهج که میسر آید بخواهد در حالت بیداری یا در خواب و اگر مطلوب شخصی باشد که آنجا رسانی نبود از دور بگرداند باین نهج که طالب تصور کرده شود آن مطلوب را به بیند و مطلوب

طالب را نه بیند و در هر گردش یکبار تکبیر گوید پس هفت مرتبه
الله اکبر بعدد دوراتست بگوید و آن مکتوب را باخود دارد
پس ببیند تماشای عجبی * عمل * از مولانا غلام نقشبند قدس سره
منقول است برای دفع اعدا اسی و یکبار بوقت معین سوره
تکاثر معه بسم الله بخواند * عمل * برای حب این آیت را
بر خوشبوی یا برگ پان دم کرده بخوردن شخص مطلوب بدهند
* بسم الله الرحمن الرحيم ان الله لا يخفي عليه شي في الارض
ولا في السماء هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء لا اله الا
هو العزيز الحكيم با سم فلان علي حب فلان بن فلانة * یعنی
اسم طالب بعد از ان نام مطلوب و مادرش بنویسد * عمل *
طریق بدیع مجرب برای حصول مطلوب بنویسد مطلوب
را بطریق بسط یعنی حروف آن را جدا جدا بنویسد و اگر
دران نام انسان باشد پس نام مادر او نیز باید نوشت
مثل فلان بن فلانه پس نام طالب و مادرش نیز بنویسند
و همه حروف را یک سطر کنند باز آن را تکسیر صدر و موخر کنند
بعد ازان این ورق پاره کنند اما طاق موافق عددی که ذکر آن
می آید و آن این است که بگیرند اعداد حروف زمام یعنی
سطر اول بعد حذف مکرر و قسمت کنند آن را طاق هر قدر که

خواهند و بگیرند از اسمای الهی آنکه اوایل آنها حرفی است که
عدد آن را گرفته اند اما به ترتیب حروف و نیز بگیرند موکلات
آن حروف و جمله را دعا سازند باین طریق * اجیبوا یا فلان
ویا فلان و این جا نام موکلان ذکر کنند * بحق فلان بن فلان
لفلان بن فلان بحق یا رانی ویا ظاهر مثلا ** این جا هم اسمای
الهی که گرفته اند ذکر کنند و بخوانند این عزیمت را هر شب بعدد
قسمت تا اینکه تمام شود همه عدد و بسازند قطعهای فرد را فتیله
و بسوزند هر یک از آن را هر شب تا که تمام شود لیکن در چراغ
مس نی قاعی باشد از نو و دران روغن گاو و عسل بتر ببیع یعنی
سه حصه روغن باشد و یک حصه شهد و از شب چهار شنبه
این عمل شروع کنند بعد غسل و پوشیدن پارچه های پاک
و صاف و مالیدن خوشبوی و دوام دارند و غسل در هر شب
واجب است و حیوان جلالی و جمالی باشد ارند در ایام عمل و
وقتیکه مطلوب شخصی باشد سر چراغ بسوی او باید نهاد
و این عمل نیز بانی است بسوی ... اغنیاء و احضار ارواح
اولیا و محبت و بغض و هلاک کردن ... دشمن و بسوی جمیع
مطالب پاس این ... را حفظ باید کرد و بخل کرد از اهل آن و قصد
... این عمل ضرر کسی که بحق اسمای الهی موافق وقت این است

الله باسط تواب ثابت جاعل حمید خبیر دلیل ذاکر
رحمن زاکی سمیع شکور صمد ضابط طیب ظاهر عاصم
غفور فتاح قهار کریم لطیف معز ناصر ودود هادی یا سر
موکلات حروف این است ا اسرافیل ب جبرئیل ت
عزرائیل ث میکائیل ج کلکائیل ح تنکفیل خ مہکائیل د
دردائیل ذ اہراطیل ر اموکیل ز شرفائیل س ہمواکیل ش
ہمرائیل ص اہجمیائیل ض عطکائیل ط اسماعیل ظ
لوزائیل ع اوماعیل غ اوخاعیل ف سرحاکیل ق عطراکیل ک
حروزائیل ل طاطائیل م روبائیل ن حولائیل و افتمائیل ہ
دوریائیل ی سراکیطائیل

* فایده *

و طریق تکسیر این است که در سطر اول تکسیر حروف کسر نمو یسند و
در سطر ثانی ابتدا بآخر سطر اول نمایند و جنب او اول سطر اول
وجنب او انچه متصل آخر بود باز جنب او انچه متصل اول سطر
اول بود باز جنب او ردیف ردیف آخر باز ردیف ردیف
اول و قس علی ذلک تا منتهی شوند سطور بسطری که عین
اول باشد پس تمام شد امر برابر است که در سطر اول یک
اسم باشد یا دو یا سه یا زیاده و این است معمول در جفر
و جا فیه و علمای تکسیر بہمین طور عمل دارند اما تکسیر را نوعی

دیگر هم هست که قدما بان عمل کرده اند در سطر اول اسم
کمتر نویسند و در سطر ثانی اول سطر اول و در جنب او
آخر سطر اول پس مایلی اول پس مایلی آخر پس ردیف
مایلی اول پس ردیف مایلی آخر و همچنین تا سطر تمام
شود باز سطر سوم شروع کنند اول سطر دوم در اول
این بنویسند باز آخر سطر دوم همچنان تا اینکه سطر اول بالآخر تفاوت
حاصل آید و برای تمثیل هر دو قاعده این مثال نوشته می شود

مثال اول
م ح م د
د م م ح
ح د م م
م ح م د

مثال دوم
م ح م د
م د ح م
م م د ح
م ح م د

عمل در نشاندن حضرت شاه کاظم قلندر قدس سره که از
قلمهای حضرت شاه باسط قلندر قدس سره اند و عمل
ماثور اند که در دادن موجب منافع کثیره دینی و دنیوی است
و برای دفع اعدا و ضرر سحر و حفاظت از جمیع مکاره دینی
و دنیوی مجرب آن نشاندن است و می اوپیه گنجی ازان که در الفاظ فارسی
است شمشیر است و دیار که عربی است سپر است و برای
هر امر بوضع دیگر و در آن است زکوة آن معین است

جناب حضرت شاہ تراب علی صاحب مد ظلہ العالی خلف
وخلیفہ وصاحب سجادہ حضرت شاہ کاظم صاحب قدس سرہ
باین ہیچ میرز اجازت در دہ رود دادہ اند وہمیشہ بتاکید
جہت مواظبت بران ارشاد میفرمایند یکی ازان کہ آنرا سپر
میفرمایند وبرای محافظت از اعداو دفع سحر وغیرہ بورد
آن یازدہ یازدہ بار بعد نماز فجر ونماز مغرب یا بیست
ویکبار بعد نماز مغرب مامور فرمودہ اند این است

هليقا مليقا خالقا مخلوقا كافيا شافيا ارتضي مرتضي احق يا بدوح

وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمومنين ولا يزيد الظالمين
الا خسارا احق أساتا سالا سالوسا * دیگر کہ آن را شمشیر
می فرمایند وبرای خذلان اعداد ہلاکت آنہا مجرب است

این است بسم اللہ خیر الاسماء انبیا را اولیا را ازہاد را
عبا د را ابدال را اوتاد را سالکان را ناسکان را محبان را محبوبان
را مغلوبان را مجذوبان را مجذوبان سالک را سالکان مجذوب را
اصحاب تمکین را ارباب تلوین را اہل سکر را اہل صحو
را نشستگان کنج سلامت را روندگان راہ ملامت را قلندران
سرمست را صوفیان زبردست را سلسلہ طبقہ حیدریان را
غلغلہ مواجیان را شاہان عرب را سرداران عجم را بندگان

زنگیان را امیران خراسان را سلطان هند را اخفای سند را
بسر آمد ازن غزنوی را ظریفان تبت و چین را چابکسواران
بدخشان را عاشقان غور را مشتاقان ماوراء النهر را
واصلان بر و بحر را که در حیات ظاهری و باطنی اند بدرگاه خدا شفیع
می آرم برای برآمدن حاجات و مهمات دینی و دنیوی هر که
در آید بر آید هر که در افتد بر افتد هر که ذکر کند جگر خورد چون تکبیر
عاشقان بر آید بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر
الله اکبر و لله الحمد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بحق
لا اله الا الله محمد رسول الله این ورد هر روز سه بار بعد نماز فجر و سه بار
بعد نماز مغرب بخواند * عمل * هم بامر و اجازت جناب حضرت
شاه تراب علی صاحب مدظله العالی برای حفاظت از وبا هفت
بار هر روز بعد نماز فجر بخواند * اللهم یا ولی الولاء یا سامع
الدعاء یا کاشف الضر و البلاء اصرف عنی القهر و المرض والوباء
والطاعون و القحط و السقم و نجنا عنه بحق محمد ن المصطفی وعلی
المرتضی و فاطمة الزهرا و حسن المجتبی و حسین شهید
دشت کربلا * یا ربا یا ربا یا ربا *
این قدر از اعمال و ادعیه که مرقوم شد بروایت احادیث
و کتب مشایخ اهل سنت بود و اما بر طریقه امامیه هم ادعیه

و اعمال کثیره منقول و ماثور از ایمهٔ اثنا عشر علیهم السلام از حد وافر است و کتب و رسایل کثیره در این باب تالیف شده اند و بهترین ادعیه نزد آنها دعاهای صحیفهٔ کامله است که منسوب است بعلی بن حسین سلام الله علیهما که آن را بعد از کلام الهی افضل کتب و صحایف دانند و درین رساله بنظر اختصار صرف چند ادعیه که در بهر ماه جدا جدا وارد شده باجت بعضی از ماههای متبرکه منقول می شود و ماخذ تمامتر آن کتاب زاد المعاد ملا باقر مجلسی است * ادعیهٔ ماه رجب * منقول است که حضرت امام زین العابدین در روز اول ماه رجب این دعا خواندند و علما ذکر کرده اند که هر روز سنت است خواندن آن * یا من یملک حوایج السایلین و یعلم ضمیر الصامتین لکل مسئلة منک سمع حاضر وجواب عتید اللهم ومواعیدک الصادقة وایادیک الفاضلة ورحمتک الواسعة فاسئلک ان تصلي علي محمد وآل محمد وان تقضي حوایجي للدنیا والاخرة انک علي کل شيء قدیر * و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام در هر روز از ماه رجب این دعا رامی خواند * خاب الوافدون علي غیرک وخسر المتعرضون الا لک وضاع الملمون الا بک واجدب المنتجعون الا من انتجع فضلک بابک مفتوح

للراهبين وخيرك مبذول للطالبين وفضلك مباح للسائلين ونيلك متاح للاملين ورزقك مبسوط لمن عصاك وحلمك معترض لمن ناداك عادتك الاحسان الى المسيئين وسبيلك الابقاء الى المعتدين اللهم فاهدني هدى المهتدين وارزقني اجتهاد المجتهدين ولا تجعلني من الغافلين المبعدين واغفرلي يوم الدين وهزار مرتبه سوره * قل هو الله احد * در تمام ماه خواه در یک روز خواه در تمام ماه هزار مرتبه تمام کند ثواب بسیار دارد واگر هزار مرتبه * لا اله الا الله * بگوید صد هزار حسنه برای او نوشته شود وحق تعالی در بهشت شهری از برای او بنا کند ودرهر شب از شبهای این ماه هزار مرتبه * لا اله الا الله * وصد مرتبه این استغفار وارد شده است * استغفر الله الذي لا اله الا هو وحده لا شريك له واتوب اليه * از امیر المومنین علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هرکه در هر شب وهر روز ماه رجب وشعبان ورمضان سه مرتبه * الحمد وآية الكرسي وقل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس بخواند وسه مرتبه بگوید * سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم * وسه مرتبه بگوید

* اللهم صل علي محمد و آل محمد * و سه مرتبه * اللهم اغفر للمومنين والمومنات * و چهار صد مرتبه بگوید * استغفر الله واتوب الیه گناهانش را خدای تعالی بیامرزد اگر چه بعدد قطره های باران و برگ درختان و کف دریاها باشد و در روز عید حق تعالی او را ندا کند که براستی تو دوست منی و بهر حرفی ترا شفاعتی میدهم در حق برادران و خواهران مومن تو و حضرت رسول فرمود که اگر در عمری یکبار این عمل را بعمل آورد حق تعالی بهر حرفی هفتاد هزار حسنه باو عطا کند که هر حسنه از جمیع کوههای دنیا سنگین تر باشد و هفت صد حاجت او را در وقت مردن و هفت صد حاجت او را در قبر و همین قدر وقت بیرون آمدن از قبر و مثل آن وقت پرواز کردن نامه های اعمال و نزد سنجیدن اعمال در میزان و نزد صراط بر آورده و او را در سایهٔ عرش خود جا دهد حساب کند او را حساب آسان و هفتاد هزار ملک او را مشایعت کنند تا داخل بهشت شود و باو عطا کنند آنچه هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد * ادعیه و اوراد ماه شعبان * درین ماه فضیلت استغفار و درود بسیار است و منقول است که اگر درین ماه هفتاد بار * استغفر الله واسئله التوبة * گوید چنانست که در ماههای دیگر هفتاد هزار مرتبه گفته باشد

و منقول است که هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید
* استغفر الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحی القیوم و اتوب الیه *
حق تعالی روح او را در افق مبین جا دهد و آن فضای وسیع است
در پیش عرش و در آن فضا نهرها است و قدحها در کنار آن
بعدد ستاره های آسمان نهاده است و در بعضی روایات
* الحی القیوم * پیش از * الرحمن الرحیم * است از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شب نیمه شعبان
بهترین شبها است بعد از شب قدر پس سعی کنید در
عبادت این شب که خدا بذات مقدس خود سوگند یاد
کرده است که سائلی را از درگاه خود رد نکند مگر اینکه معصیتی از خدا
طلب نماید و این شب را خدا برای ما اهلبیت قرار داده است
بازای شب قدر که برای پیغمبر ما قرار داده است پس اهتمام
نمائید در این شب در دعا و ثنا کردن بر خدا بدرستیکه هر که در این شب
صد مرتبه * سبحان الله * و صد مرتبه * الحمد لله * و صد مرتبه * الله اکبر *
و صد مرتبه * لا اله الا الله * بگوید حق تعالی گناهان گذشته او را
بیامرزد و حاجتهای دنیا و آخرت او را برآورد هر چه از او طلب نماید
یا ننماید * و از جمله * اعمال شب نیمه شعبان منقول است
اینست که چهار رکعت نماز بجا آورد هر دو رکعت بیک سلام بگذارد

در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه * قل هو الله * بخواند و بعد از نماز
این دعا بخواند * اللهم انی الیک فقیر و من عذابک خائف و بک
مستجیر رب لا تبدل اسمی و لا تغیر جسمی رب لا تجهد بلائی رب
لا تشمت بی اعدائی اعوذ بعفوک من عذابک و اعوذ برضاک من
سخطک و اعوذ بک منک جل ثناءک انت کما اثنیت علی نفسک و فوق
ما یقول القائلون فیک * اعمال و ادعیه ماه رمضان * سنت
است که در روز اول این ماه غسل کند در آب جاری و سی کف آب
بر سر ریزد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که هر که در اول روز چنین بکند از جمیع دردها و بیماریها در تمام
سال ایمن باشد و ایضا از آنحضرت منقول است که هر که در
روز اول این ماه کفی از گلاب بر رو بزند از خواری و پریشانی
نجات یابد و اگر بر سر روز بکند در آن روز از بلاها ایمن گردد و هر که
یک کف از گلاب در روز اول ماه بر سر ریزد در آن سال از
مرض سرسام ایمن گردد و بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی
علیه السلام منقول است که هر که در اول هر ماه دو رکعت
نماز بگذارد در رکعت اول بعد از حمد سی بار * قل هو الله احد *
و در دوم سی مرتبه * انا انزلناه * و بعد از نماز بقدر میسور
تصدق بکند سلامتی آن ماه را خریده است و بسند معتبر از حضرت

صادق علیه السلام منقول است که هرکه نزد داخل شدن ماه رمضان در روز اول یا شب اول دو رکعت نماز بکند در رکعت اول بعد از حمد سوره * انا فتحنا * و در رکعت دوم هر سوره که خواهد بخواند حق تعالی جمیع بدیها را از ان سال از دور کند و در حفظ خدا باشد تا سال آینده منقول است که بعد از هر نماز در ماه مبارک این دعا بخواند * یا علی یا عظیم یا غفور یا رحیم انت رب العظیم الذي لیس کمثله شيء و هو السمیع البصیر و هذا شهر عظمته وکرمته وشرفته و فضلته علی الشهور هو الشهر الذي فرضت صیامه علی و هو شهر رمضان الذي انزلت فیه القرآن هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان وجعلت فیه لیلة القدر و جعلتها خیرا من الف شهر فیا ذا المن ولا یمن علیک من علی بفکاک رقبتي من النار فیمن تمن علیه وادخلني الجنة برحمتک یا ارحم الراحمین * از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که در وقت افطار بگوید * اللهم لک صمت وعلی رزقک افطرت وعلیک توکلت * تا خدا عطا کند بتو ثواب هر کسیرا که در این روز روزه داشته است

* مطلب چهارم از مقصد سوم *

در عبادت صوم بدانکه صوم عبارت است از نزد داشتن

خود از خوردن و آشامیدن و جماع کردن از شروع صبح صادق تا غروب آفتاب و آن فرض است و سنت فرض آن بر هر مسلم عاقل و بالغ یک ماه است در تمام سال که رمضان مبارک باشد و سبب وجوب صوم رمضان رویت هلال رمضان است یا گذشتن سی روز از شعبان و رویت هلال ثابت می شود بگواهی یک شخص عادل بمذهب ابمهٔ اهل سنت و جماعت و نزد ابی حنیفه اگر آن عادل زن یا بنده هم باشد هلال ثابت می شود و اما هلال شوال بمذهب غیر ابو حنیفه به گواهی دو عدل ثابت می شود اگرچه در آسمان هیچ ابر و غبار نباشد و نزد ابی حنیفه در وقت صاف بودن مطلع جز بگواهی جمع کثیر که بگفته آنها علم یقینی حاصل آید هلال شوال ثابت نگردد و بروایتی از احمد حنبل اگر بست و نهم روز از شعبان بگذرد و شب سی ام ابر و غبار باشد صوم آن روز واجب شود و از رمضان محسوب گردد و این مذهب بعضی از صحابه کبار است اما بمذهب باقی ائمه خلاف آن است لاکن بمذهب ابی حنیفه اگر نیت کند که اگر آن روز از رمضان است روزه فرض گیرم و الا تطوع و رمضان نیست آن روز ظاهر شود و از رمضان محسوب افتد بخلاف مذهب شافعی و مالک علامه شیرازی در درة التاج گفته که هر تاریخ

جزوی از شب واقع شود کافی باشد پس اگر پیش از زوال نیت کند در روزه فرض و نفل جایز باشد الا در روزه قضا که دران البته نزد او شرط است که نیت روزه قبل از طلوع آفتاب کند و بمذهب شافعی و مالک و یکقول از احمد حنبل تعین رمضان و غیره در نیت شرط است و هم ضرور است که نیت در جزوی از شب واقع شود مگر نزد شافعی و احمد حنبل این امر مخصوص بروزهٔ فرض است و در تطوع قبل زوال هم نیت درست است نزد شافعی و نزد احمد خواه قبل زوال باشد یا بعد زوال و بمذهب مالک روزه تطوع هم همچنین است که جز در شب نیت درست نباشد و بمذهب امامیه اگر روزه معین باشد همچو رمضان یا روزه معین نذر نیت صوم مطلق یا قربت کافی باشد بقولی و اگرنه تقیید بدان لازم باشد چنانکه گوید * الصوم عن الکفارة وغیره * و در روزه فریضه اگر عمداً وقت شب نیت نکند و صبح شود روزه درست نباشد و فریضه دوم در روزه امساک است از اکل و شرب و مجامعت و هرچه در معنی این ها است از برآمدن صبح صادق تا غروب آفتاب و اما استمنا بید و اخراج منی بفعل خود عمداً در معنی مجامعت است لاجرم همه اقسام آن مفطر صوم است غیر نظر و فکر و درآمدن

چیزی از ظاهر در باطن براه منفذی مفتوح از سر قصد و عمد
با آنکه ذاکر روزه باشد مثل حقنه کردن و چیزی در گوش و بینی چکانیدن
که بجوف دماغ رسد و از استخوان کله بگذرد و در اکل
و شرب داخل است و مفسد صوم است الا بمذهب شافعی
که در گوش چیزی چکانیدن از ینها مبطل نیست و آهن بگلو فرو
بردن و بقصد بیرون دهان قی کردن و بزبان آب دهن را بیرون
آوردن تا سر دشود باز بگلو فرو بردن و بمذهب شافعی و احمد
بلغم غلیظ را از حلق تا بیرون دهان آوردن و باز بگلو فرو بردن
روزه را باطل کند و بمذهب احمد حجامت کردن و سرمه کردن
بشرط اینکه اثرش بحلق رود نیز مبطل صوم است و نزد دیگران
خلاف آنست و در راه گذر بول چیزی چکانیدن که بمثانه رسد
روزه را باطل کند و اگر استعمال مفطرات کند بگمان اینکه
شب باقیست یا آفتاب فرو رفتاست و خلاف آن بظهور رسد
روزه باطل شود مگر سوای قضای آن روزه چیزی دیگر لازم
نیاید مگر بمذهب احمد در بن هر دو صورت افطار بجماع موجب
قضا و کفاره هر دو است و از حجامت و خوردن و اشامیدن بسهو
روزه باطل نشود و اگر صبح بر آید و آدمی جنب باشد روزه را
زیان ندارد و همچنین غیبت کردن و بوسه دادن بی انزال

ضرری بصوم نرساند مگر عمدا تاخیر کردن جنب را از غسل
و غیبت کردن و بوسه دادن مکروه باشد و همچنین استعمال افعال
لغو و ملاهی و ملاعب و تضییع وقت بمطالعه کتب غیر دینیه کراهت
دارد و وقت مضمضه بخطا آب بحلق فرو رفتن نزد ابیحنیفه
و مالک روزه را میشکند و نزد شافعی و بروایتی از احمد نمی
شکند اگر مبالغه نکرده باشد و اگر قی غلبه کند و هیچ از و باز
بحلق فرو نرود مبطل صوم نیست * فصل * و اما موجبات و لوازم
افساد صوم یعنی احکام مترتبه بران چهار چیز است موجب
اول و لازم شکستن روزه رمضان بی هیچ عذری کفاره است
و معنی افساد این است که نیت صوم کرده بشکند و اگر کسی
از سر نیت نکرد فقط قضا لازم است کفاره برو لازم نیست
و آن بمذهب شافعی و احمد مخصوص است بافساد بمجامعت
در پس و پیش حرام باشد یا حلال و یا فساد از دیگر چیزها
کفاره نیست و کفاره با جماع بافساد روزه رمضان مخصوص
است نه بر روزه های دیگر مثل نذر و قضا و غیره و بمذهب
ابیحنیفه مجامعت و خوردن و آشامیدن و دوا خوردن عمدا بایاد
روزه موجب کفاره است لاکن بمذهب ایشان و نیز بمذهب
مالک و یک روایت از احمد جماع بهیمه موجب کفاره نیست

و بمذہب شافعی موجب است و بمذہب مالک جماع عمد و خطا در
لزوم کفارہ یکسان است و بمذہب غیر ایشان نسیان
موجب کفارہ نیست و عمد موجب است و کفارہ بر مرد و زن یکسان
واجب است بمذہب ابیحنیفہ و مالک و یک روایت از احمد
و شافعی را در این باب سہ قول است یکی لزوم بر زن و یکی
عدم لزوم بر او و یکی اینکہ لازم است لاکن کفارہ زن
ہم مرد ادا کند و اگر بعد لزوم کفارہ بیمار یا دیوانہ یا مسافر
گشت یا زن حایض یا نفسا شد بمذہب ابیحنیفہ کفارہ ساقط
گردد و بمذہب مالک و احمد ساقط نگردد و شافعی بیک قول موافق
ابیحنیفہ است در حیض و نفاس و جنون دون المرض والسفر
و دریک قول در ہمہ موافق او است و بیک قول در ہمہ
مخالف او و کفارہ روزہ از اکردن بند است و اگر نتواند
دو ماہ پی در پی روزہ داشتن یعنی اگر یکروز بہ فطار فصل
واقع شود باز از سر نو دو ماہ باید گرفت و اگر این ہم
تواند شصت مسکین را طعام دادن بمذہب ابیحنیفہ و شافعی
بہمین ترتیب و بمذہب مالک و احمد و بوجہی بہ یکی بختیار است
یعنی ہر چہ خواہد یکی از این سہ بجا آورد و نزد شافعی در کفارہ
روزہ و ظہار اسلام بندہ شرط نیست و سالم از عیب

اگر کافر باشد و ابو داود در عجز از عتق و صیام و اطعام بقولی
از شافعی و روایتی از احمد کفاره ساقط است و نزد ابیحنیفه
ساقط نیست و اگر دوبار موجب کفاره واقع شد قبل
از ادای یکی هر دو متداخل شوند و همگی یک کفاره واجب الادا
شود بمذهب ابیحنیفه و قولی از احمد بخلاف مذهب شافعی
و مالک و مقدار کفاره بمذهب ابیحنیفه اطعام نیم صاع از
گندم است یا صاعی از جو و خرما همچو صدقهٔ فطر و بمذهب شافعی
مدی که ربع صاع باشد از هر یکی برابر و بمذهب احمد مدی از
گندم و نیم صاع از جو و خرما و سیر خورانیدن هر مسکین صبح
و شام دو وقت از نان گندم تنها و نان جوین با نان خورش
بمذهب غیر احمد کافی باشد و بیک روایت از احمد اگر طعام
هر مسکین جدا جدا کند و تملیک وی بسازد جایز باشد و الا فلا
و بمذهب ابیحنیفه و مالک و احمد بر هر که کفاره واجب است
قضا نیز واجب است الا بیک قول از شافعی که قضا با کفاره
جمع نمیشود و لازم دوم روزه را قضای آن روز است
و آن بمذهب شافعی و احمد مخصوص بروزهای واجب است
و بمذهب مالک و ابیحنیفه مخصوص نیست چه اگر کسی در
روزه یا نماز نفل شروع کند اتمام او بر او واجب گردد و اگر

بشکند قضا لازم آید و نزد شافعی و احمد شروع موجب اتمام
نیست در جمله عبادات و بشکستن آن قضا لازم نیاید و عمد
و یاد روزه شرط بطلان روزه و وجوب قضا است
تا اگر کسی بسهو روزه بشکند روزه باطل نشود
الا بمذهب مالک و افطار بی عذر و بعذر در وجوب
قضا یکسان است تا بر مسافر و حایض و نفسا و مریض قضا بافطار
واجب است و بر کافر و دیوانه و کودک نابالغ واجب نیست
از جهت فوت شدن شرط وجوب مگر بمذهب مالک که
بر کافر اصلی قضای روزی که در وی مسلمان شده لازم
است و قضای رمضان پیاپی و متفرق هر دو باتفاق درست
است و اما موجب و لازم سیوم افساد روزه را امساک
بقیه روزی است که در آن روزه باطل شده مگر نزد شافعی و
مالک اگر بعصیان یا تقصیر صایم باطل شده و نزد ابی حنیفه و
یک روایت از احمد بزوال عذری که موجب فساد روزه
بوده هم امساک لازم است مثلا در بعضی از روز رمضان
حایض یا نفسا پاک شود یا مسافر مقیم شود یا کودک
باحتلام بالغ گردد یا کافر مسلمان گردد و نزد ابی حنیفه و یک روایت
از احمد امساک بقیه یوم در همه صورت لازم است و بمذهب

شافعی و مالک لازم نیست و اما موجب چهارم افطار روزه را فدیه است و آن بمذهب ابی حنیفه به پیری که قدرت بر صوم ندارد مخصوص است چه او را روا است که افطار کند و عوض هر روزه مسکینی را بقدر کفارهٔ صوم اطعام کند و شافعی و احمد هم درین صورت با او موافق اند و نزد مالک برا و چیزی واجب نیست و نیز بمذهب شافعی و احمد اگر زن حامله یا مرضعه را بصوم خوف تاهت جنین یا رضیع باشد افطار روا است و قضا و فدیه بقدر کفاره یمین بر آن ها واجب است و نزد ابی حنیفه فقط قضا واجب است نه فدیه و مالک بروایتی با ابی حنیفه موافق است و بروایتی فقط در مرضعه با شافعی و احمد موافق است نه در حامله و اما اشیائیکه مبیح افطار اند یکی سفر دراز است و باتفاق ایمه ثلثه هر چند افطار مسافر را مباح است مگر صوم فاضلتر است و بمذهب احمد افطار فاضلتر است و بروایتی از عمر و ابی هریره رضی الله عنهما اگر مسافر روزه دارد اعادهٔ روزه برو واجب است و مبیح دوم برای افطار بیماری است که بر روزه داشتن خوف زیادت بیماری یا دراز کشیدن آن باشد و بمذهب امامیه با کل و شرب معتاد و غیر آن و جماع مطلقا قضا و کفاره لازم شود و اگر کسی جنب شود و عمدا غسل نکند تا صبح بر آید

یا بعد از جنابت بی نیت غسل بخسپد تا روز نیز قضا و کفاره
بر وی واجب شود و همچنین در صورت خفتن جنب بعد ازانکه
دوبار به نیت غسل بیدار شده باشد تا صبح و به رسانیدن غبار
باختیار در حلق و استمنا قضا و کفاره واجب باشد و کفار در رمضان
بمذهب ایشان همان است که بمذهب اهل سنت است و بر مرد و زن
هر دو لازم است و مسافر و مریض را افطار نمودن واجب است نزد
ایشان و اگر روزه دارند درست نباشد * فصل * در
سنت های صوم یکی از ان تعجیل افطار است بعد از تحقق
غروب آفتاب با خرما پیش از شروع در نماز مغرب
* دیگر سحور خوردن به نیت زیادتی قوت بر عبادت و ذکر
و تلاوت قرآن نه به نیت افزایش قوت بنا بر اشتغال
بفضول و ملاهی * دیگر * تاخیر سحور بر کسی که او را وثوق و
اعتماد باشد بر معرفت صبح و مقرر کرده اند که آن وقت جزو
اخیر از حصه ششم تمام شب است که از غروب آفتاب تا
طلوع آن معتبر است و چون آن حصه همچو تمام شب باختلاف
ازمنه و آفاق مختلف می باشد لهذا درین مقام جدولی در صفحه
جداگانه بنابر تعیین آن حصه بموجب آفاق اکثر بلاد هندوستان مرقوم می شود
* دیگر * کثرت تلاوت قرآن زاید ازانکه در غیر رمضان ورد

آن معنا باشد * دوم * اعتکاف عشر و عاد و عشره آخر بجهت
طلب لیلة القدر و آن بمذهب شافعی درنگ کردن به مسجد
باشد به نیت اعتکاف اگرچه یک ساعت بود با ترک جماع
در آن وقت بدون اشتراط صوم مگر اینکه با صوم نیت کرده
باشد و امام در یکروایت با او در عدم اشتراط صوم
موافق است و امامذهب ابی حنیفه و مالک اگر نیت اعتکاف
کند صوم هم لازم باشد و اقل آن یکروز است و چون نیت
اعتکاف کرد جز برای حاجت ضروری بیرون آمدن روا
نباشد و چون حاجت گذارده شد بی درنگ رجوع بجای
اعتکاف واجب شود و باید که معتکف در مسجد جماعت باشد
در روز جمعه به نماز جمعه رفتن واجب باشد و بجماع در شب یا روز
اعتکاف باطل گردد و بخروج بهمه تن بی عذری نیز باطل شود
و عیادت مریض و حضور جنازه عذر نیست و مجامعت و دواعی
آن بر معتکف حرام است و معتکف را اولیتر آنست که در
مسجد جز بعبادت و تلاوت و ذکر یا سخن نیک مشغول
نباشد لاکن اگر بیع و شرا کند یا سخن مالا یعنی کند یا
عقد نکاح کند در مسجد اعتکاف باطل نشود * دیگر * از
سنتهای صیام نگاهداشتن زبان است از فحش و مالا یعنی

خصوصا از غیبت و نزد بعضی علما غیبت مبطل صوم است * دیگر * نگاهداشتن نفس و جمله قوا و اعضا از همه شهوتهای که عقلا یا شرعا نامرضی است * دیگر * پیش از نماز صبح غسل جنابت کردن * دیگر * خاص بمذهب شافعی ترک مسواک کردن بعد از زوال و ماثور است که وقت افطار این دعا بخواند اللهم لک صمت وبک آمنت و علیک توکلت وعلی رزقک افطرت * و معمول مشایخ است که نیت صوم روز دوم هم وقت افطار کنند و بعد از دعا این قدر اضافه سازند * لصوم غد من رمضان نویت *

* مطلب پنجم از مقصد سوم *

در زکوة باید دانست که شرائط وجوب زکوة بمذهب ابی حنیفه شش چیز است اول اسلام دوم حریت سوم عقل چهارم بلوغ پنجم خالی بودن ذمه از قرض بمقدار نصاب اعم از اینکه قرض حق العبد باشد مثل ادای نذر واجب و غیره یا حق عباد پس بر کافر و بنده و دیوانه و کودک نابالغ و قرضدار نصاب او زکوة واجب نیست و الله ششم گذشتن یک سال تمام است بر اصل نصاب لاکن نقصانی که در وسط سال واقع شود مانع وجوب زکوة نیست چون در اول و آخر نصاب کامل باشد زکوة واجب گردد و اما بقول

جدید شافعی و مذهب مالک بشرط عقل و بلوغ و خالی بودن ذمه
از وام معتبر نیست و بر دیوانه و نابالغ و قرضدار زکوة واجب
است و قول قدیمش موافق مذهب ابی حنیفه است و احمد در
اعتبار شرط خلو ذمه از قرض با ابی حنیفه و قول قدیم شافعی
موافق است و در عدم اعتبار شرط بلوغ و عقل با مالک
و قول جدید شافعی است و مذهب امامیه موافق با مذهب
ابی حنیفه است الا حولان حول بر تمام نصاب شرط است
و نقصان بو سط حال موجب سقوط زکوة است نزد آنها
و وجوب زکوة بر مال دیوانه و نابالغ نزد مجوزین آن برا ولیا یا اوصیای
آنها است و مال جنین که در شکم باشد در وجوب زکوة نزد شافعی
متردد فیه است و اما ملک نصاب کامل نزد او سبب فرضیت
زکوة است نه شرط او * و اما از فرایض زکوة * یکی نیت است خواه
وقت علیحده کردن مال جهت زکوة یا وقت تسلیم بزکوة
گیرنده یا وکیل باداى زکوة یا عامل زکوة * دوم * خاص بمذهب شافعی
و مالک اداى زکوة از جنس نصاب است مگر در کم از بست
و پنج اشتر و نزد ابی حنیفه زکوة از جنس نصاب دادن فریضه
نیست و احمد در غیر زر و نقره با شافعی و مالک است و در زر
و نقره با ابی حنیفه که مال در زکوة زر و سیم دادن روا است

مد

نزد او و نزد امامیه اخراج قیمت در جمله اشیا جایز است مگر ادا
از عین فاضل‌تر است. سیوم: رسانیدن زکوة به مصرف
یا به امام یا به ساعی که عامل است یا رسانیدن به نفس خود یا بذریعه وکیل
خود یکی از این اصناف هشتگانه که در قرآن مذکور است. نزد مذهب
ابی حنیفه و مالک و احمد و امامیه مذهب شافعی رسانیدن مجموع آن باین
اصناف هشتگانه یا آنچه از آن در بلاد زکوة دهنده موجود باشند و
حق هر صنفی جدا کردن و بر هر کس از هر صنف قسمت
کردن لازم است اگر به نفس خود به مصرف رساند. نزد مذهب
امامیه رسانیدن مجموع آن به صنفی بلکه به یکی از این صنف روا
باشد لاکن سنت این است که به مجموع اصناف برساند
و اول آن اصناف فقرا اند که مالک هیچ چیز جز کسوت و نفقه
نیم روزه نباشند و قدرت بر کسب ندارند دوم مساکین که
ورای اثاث بیت و لابدیات خانه مالک کم از نصاب باشند
و بر کسب قادر باشند و لاکن مدخل ایشان کمتر از مخارج
باشد و نزد بعضی علما فقرا آنها اند که مالک هیچ چیز نباشند و
قوت کسب ندارند و سوال نکنند و مساکین آنها اند که بر درها
گردند و سوال کنند. سیوم عاملان اند که از جهت امام یا سلطان
مامور باشند تا زکوة و عشر و خراجها جمع کنند. چهارم مولفة القلوب

از برای آنکه دلهای ایشان بر اسلام و احکام آن جمع شود و نزد ابی حنیفه این صنف بعد از عهد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بکلی ساقط اند و نزد دیگران در بعضی بلاد موجود اند و بمذهب امامیه سهم این صنف و سهم عامل در غیبت امام ساقط است پنجم بندگان مکاتب اند که آزادی خود از مالکان خود بمالی معین معلق کنانیده باشند که چون دران مدت آن مال ادا کنند آزاد شوند و بمذهب امامیه بندگان که در سختی باشند هم داخل این صنف اند ششم قرض داران بغیر معصیت و کسانیکه بسبب دیتی یا اتلاف مالی یا جنایتی ضمان یا غرامت بذمه ایشان لازم شده باشد * هفتم * غازیان و حاجیان و بمذهب امامیه بنای پلها و عمارتهای مسجد داخل این صنف است * هشتم * غریبانی که در غربت محتاج شده باشند اگرچه در وطن خود توانگر باشند و اما کسانیکه زکوة بر انها روا نیست بنی هاشم اند و بمذهب شافعی و مالک و یک روایت از احمد بر بنی مطلب نیز روا نیست و ابی حنیفه و احمد بیک روایت بر بنی مطلب جایز دارد و بازاد کردگان بنی هاشم و فرزندان این موالی بیک روایت از احمد نیز جایز نیست و نزد دیگران روا است و بمذهب امامیه اگر مزکی بنی هاشم است یا مال خمس کفایت

برای آنکه نکند زکوة بر بنی هاشم جایز است و بر پدر و جد چندانکه
اعلی باشند و بر فرزند و فرزند فرزند چندانکه زیر می آیند و بر زن خود
نیز زکوة روا نباشد و زن اگر بشوهر درویش زکوة دهد نزد
ابی حنیفه و یک روایت از احمد روا است و بر کافر ذمی و بندگان
خود و مکاتب خود نیز روا نباشد و نزد شافعی بر کسیکه طاقت
کسب بقدر نفقه دارد زکوة براو روا نیست و نزد ابی حنیفه روا
است و بر توانگر هم زکوة دادن روا نیست و نزد ابی حنیفه توانگری
که موجب وجوب زکوة است یعنی مالک نصاب کامل همان
توانگری مانع اخذ زکوة است و نزد ایمه ثلثه در هر دو توانگری فرق
است پس نزد شافعی و مالک کسیکه مقدار کفایت از نفقه و کسوت
بغیر مال زکوتی دارد یا قوت کسب دارد که کفایت او باشد او
جهت منع اخذ زکوة توانگر است و بمذهب احمد سه
روایت است یکی موافق مذهب شافعی و مالک است الا اگر
کسی مالک نصاب زکوتی نباشد و قوت کسب دارد لیکن نفقه
او را کفایت نیست گرفتن زکوة او را روا باشد
روایت دوم اینکه مالک پنجاه درم یا قیمت آن مانع اخذ زکوة
است روایت سیوم آنکه مالک چهل درم یا قیمت آن مانع
اخذ زکوة است و اگر بعد ادای زکوة معلوم شد که زکوة گیرنده

ازان جنس است که زکوة بر و روا نیست نزد ابیحنیفه زکوة
ادا شود و از گردنش ساقط گردد الا اگر کافر یابند دیا مکاتب
خودش باشد زکوة ادا نشود و نزد شافعی و احمد بیک قول از
هر دو صرف اگر توانگر بر آمد زکوة ادا شود و در دیگر اصناف که زکوه
برانها جایز نیست ادا نشود و زکوة واجب را مکروه است که از شهریکه
در انجا زکوة واجب شده است بشهر دیگر نقل نماید مگر بیک
قول از شافعی واجب است دادن بدرویشان آن شهر که انجا
واجب شده است الا اینکه بعضی از اصناف هشتگانه بشهر
دیگر باشند پس هرجا که آن صنف موجود باشد آنجا نقل کند
* فصل * باید دانست که مالهائیکه بران زکوة واجب است چهار
قسم است زر و سیم و عروض و انعام و انچه از زمین بیرون آید
اما زر و سیم اعم از انکه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و از غیر
مسکوک خواه حلی و ظروف ساخته باشند یا پارهای آن باشد
مسکوک یا غیر مسکوک باجماع زکوة واجب است اگر بحد
نصاب رسد و حولان حول بران گردد پس نصاب زر بست
دینار است که بست مثقال باشد و نصاب نقره دو صد درهم
است که بر اول نصف دینار و بر دوم پنج درهم زکوة واجب
گردد که هر یکی حصهٔ چهلم نصاب باشد و برز آید از ان اگر کمتر

از چهار دینار زر و چهل درهم نقره است بمذهب ابی حنیفه هیچ زکوة
نیست و بمذهب شافعی و مالک و احمد هر قدر کم که از نصاب
افزون باشد بحساب چهلم حصه زکوة بران هم واجب
باشد و مذهب امامیه موافق مذهب ابی حنیفه است و در
حلی مردان و هم زیورات زنان بمذهب ابی حنیفه و یک
روایت از احمد زکوة واجب است و بمذهب شافعی
و مالک و روایت دیگر از احمد آنچه از زیورات استعمال آن
مباح است بران زکوة واجب نیست و آنچه استعمال آن
حرام است بران زکوة واجب است و اگر هر یکی از زر و
نقره فرادی فرادی بحد نصاب نرسد و بجمع نمودن نصاب
کامل شود بمذهب ابی حنیفه و مالک و یک روایت از احمد
هر دو را جمع خواهند ساخت و بر نصاب کامل زکوة واجب
خواهد شد و نزد شافعی و دیگر روایت از احمد زکوة واجب
نخواهد بود و جمع آن نزد ابی حنیفه بقیمت خواهد شد نه باجزا مثلا
اگر صد درهم و هشت دینار است قیمت دینار نیز صد درهم گرفته
زکوة خواهند داد و نزد صاحبین ابی حنیفه و مالک باجزا جمع خواهند
ساخت مثلا نصف نصاب نقره است و نصف نصاب زر
پس یک نصاب کامل خواهند گرفت و [illegible] است که

در هردو صورت احتیاطا انچه زاید باشد از نصاب زر یا نقره
بانسو تحویل نمایند مثلا به تحویل طرف نصاب زر پنج درهم زکوة
باشد و به تحویل طرف نصاب نقره چهار درهم پنج درهم را
اعتبار نمایند و در قاوس اگر به نیت تجارت نباشد زکوة واجب
نیست اما قسم دوم از انکه بران زکوة است عروض اند و
آن صادق است بر انچه غیر اثمان است از جامها و حیوانات و
جواهر و ضیاع و عقار و بندگان و غیر آن و در ین جمله آن اشیا اگر به
نیت تجارت است و افزونی مال ازان مقصود است بعد
گذشتن یکسال کامل بران به حساب چهلم حصه زکوة بر همه
آن اشیا واجب است اگر قیمتش به نصاب زر و نقره در سد
والا واجب نیست اگرچه قیمتش بصد هزار دینار در سد یا زاید
ازان باجماع جمله مذاهب اهل سنت و جماعت و گذشتن
سال تمام بر اصل مال معتبر است پس اگر بر اصل مال سال
کامل گذشت و باخر سال نفع شد زکوة بر اصل و نفع هردو
واجب گردد و هم اگر کسی مالک نصاب است و بران سال
کامل گذشت و در وسط سال بهبه یا میراث یا تجارت اصل
مال زاید شد پس نزدیک ابی حنیفه همه را جمع کرده از مجموع
ادای زکوة واجب باشد و زکوة بر اموال تجارت بشروط است

باجتماع دو شرط یکی مالکیت بالفعل دوم نیت تجارت در انحال پس اگر
کسی نیت تجارت کرد در مالیکه بمیراث خواهد یافت بران زکوة نباشد
نزد اکثر علماء و علی ہذ القیاس اگر شخصی فقط مالک نصاب ماند
در اکثر سال و بہ آخر سال نیت تجارت کرد پس زکوة بران
نیز واجب نباشد و نزد امامیہ در اموال تجارت زکوة
واجب نیست لاکن سنت است و اما قسم سیوم از
مال زکوتی انعام اند و نزد شافعی و مالک و احمد آن منحصر است
در اشتر و گاو و گوسفند بشرط اینکه سوایم باشند یعنی بچرا
گذاشته باشند که آنجا بچرند و در و نسل می کنند و علف از خانه
نہ ہند لاکن بمذہب مالک در اشتر و گاو که کار میکنند اگر چه بعلف
نہ ہند ہم زکوة بران واجب باشد اما نزد ابیحنیفہ چنانکہ در اشتر و گاو
و گوسفند ہائیکہ غیر معلوفہ و عوامل ونواضح از اشتر و گاو زکوة واجب
است ہمچنین بر اسپان خواہ نر باشند یا مادہ بروایتی و فقط
بر مادہ بروایتی اگر سائمہ و غیر معلوفہ اند ہم زکوة واجب است
لاکن مزکی مخیر است در اینکه خواہ یک دینار سر ہر اسپ
بدہد یا قیمت کردہ چہارم حصہ قیمت بدہد اما زکوة گوسفند
پس در کم از چہل ہیچ واجب نیست و در چہل یک
گوسفند واجب است تا صد و بست و در یکصد و بست

و یک دو گوسفند تا دوصد و در دوصد و یک سه گوسفند تا چهارصد بعد ازان در هر صد یک گوسفند ماده یک ساله تمام واجب می شود یا از بز یک ساله و پای در دوم نهاده باجماع و اما زکوة اشتر سایمه پس در کم از پنج چیزی واجب نیست و در پنج اشتر یک گوسفند و در ده اشتر دو گوسفند و در پانزده اشتر سه گوسفند و در بست اشتر چهار گوسفند و در بست و پنج اشتر بنت مخاض یعنی اشتر ماده یک ساله پای در دوم نهاده تا سی و پنج و در سی و شش تا چهل و پنج یک بنت لبون یعنی اشتر ماده دو ساله پای در سیوم نهاده و در چهل و شش تا شصت یک حقه یعنی اشتر ماده سه ساله پای در چهارم نهاده و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه یعنی اشتر ماده چهار ساله پای در پنجم نهاده و در هفتاد و شش تا نود دو بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بست دو حقه تا اینجا بلا خلاف مابین مجتهدین است و بعد از یکصد و بست نزد ابی حنیفه در هر پنج که ازان زیاده شود تا یکصد و چهل یک گوسفند واجب شود و در یکصد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه و در یکصد و پنجاه سه حقه بعد ازان در هر پنج که ازان زاید شود یک گوسفند

واجب شود تا یکصد و هفتاد و در یکصد و هفتاد و پنج سه حقه و یک
بنت مخاض تا یکصد و هشتاد و پنج و در یکصد و هشتاد و شش سه حقه
و یک بنت لبون تا یکصد و نود و پنج و در یکصد و نود و شش
تا دو صد چهار حقه واجب شود پس در دو صد مزکی مختار است
خواه چهار حقه که سر هر پنجاه یک حقه باشد یا پنج بنت لبون
که سر هر چهل یکی از ان باشد بدهد و بعد از دو صد باز حساب
از سر گیرند یعنی در پنج یک گوسفند و در ده دو گوسفند
تا اینکه در چهارصد هشت حقه یا ده بنت لبون واجب شود و هکذا
و نزد شافعی و مالک و احمد چون از یکصد و بست یکی هم زاید شود
سه بنت لبون واجب شود تا یکصد و سی بعد از ان سر هر پنجاه
یک حقه و سر هر چهل یک بنت لبون واجب شود و مذهب
امامیه چون از یکصد و بست متجاوز شود سر هر پنجاه یک حقه
و سر هر چهل یک بنت لبون واجب باشد و اما زکوة گاو
پس در کمتر از سی گاو چیزی واجب نیست و چون بسی رسد گاوی
یکساله یا در دوم نهاده نر باشد یا ماده واجب شود و چون
بچهل رسد یک گاو دو ساله یا در سوم نهاده و چون
بشصت رسد دو گاو دو ساله یا در سوم نهاده واجب گردد
و چون از شصت متجاوز شود واجب متغیر گردد در هر سی

یک گاو یکساله پای در دوم نهاده و در هر چهل یک گاو دوساله پای در سوم نهاده واجب شود و ایں ہمہ بالا خلاف بین المجتهدین

واما قسم چهارم از مال زکوتی زروع واثمار اند یعنی هرچه از زمین بیرون آید از قلیل وکثیر تا خیار وخربزه وگزر وشلغم وانجیر وغیره که از ان نموز مین مقصود باشد بران نزد ابیحنیفه واحمد یک عشر واجب است اگر آن را به باران ورودخانه ومثل آن پرورش کنند واگر بدولاب ودیگر آن آب دهند پس نصف عشر واجب شود بخلاف هیزم وگیاه وکاه ونی ومانند آن که بران عشر واجب نیست چراکه زمین بسبب آن خراب وتباه می شود ونمو نمی یابد ونیشکر در وجوب عشر داخل است بی اعتبار نصاب یا خشک شدن یا باقی ماندن از قوت خلافا للشافعی والمالک مگر در عسل که نزد ابی حنیفه بران عشر بی اعتبار نصاب است وبمذهب ابی یوسف ومحمد واحمد حنبل باعتبار نصاب ونصاب عسل بمذهب صاحبین شصت صاع است که هشت صد من شرعی باشد یعنی دوصدوشصت درم ونصاب آن نزد احمد حنبل ده فرق است هر فرقی شانزده رطل عراقی که هشت من شرعی باشد وبمذهب دیگران درکمتر از پنج وسق که شصت صاع است از حبوب وغیره که قوت را شاید چون

گندم و جو و امثال ایشان و بعد خشک و پاک کردن باقی
ماند یا میوه‌ها که خشک کرده شود مثل خرما و مویز بران هیچ
واجب نیست و چون همین اشیا به نصاب برسد که شصت
صاع است اگر آب از باران یا رودخانه و چشمه می‌خورد عشر
بران واجب است و اگر به دولاب وغیره آب می‌خورد
نصف عشر و این جمله حبوب چون گندم و جو و برنج و جاورس
و ارزن و باقلا و عدس و ماش و نخود و لوبیا در وجوب عشر
داخل اند بلا خلاف در تقدیر نصاب است چنانکه
گذشت و بیک روایت از احمد وجوب زکوة در ابازیر
چون کمون و زیره و کشنیز و بزرکتان و تخم حیارین و تخمهای تره‌ها
چون تخم رشاد و تخم ترب و قرطم و همه میوه‌های خشک کرده چون
مشمش و بادام و پسته و فندق و زیتون و زعفران محمول بر
رسیدن آنها به نصاب است و بمذهب امامیه جز در گندم
و جو و خرما و مویز زکوة واجب نیست و درین اشیا هم بشرط
رسیدن آنها به نصاب است و نصاب نزد آنها پنج وسق
است هر وسقی شصت صاع و هر صاعی چهار مد و هر مدی
دو رطل و ربع آن به رطل عراقی که مجموع آن دو هزار و هفتصد
رطل عراقی باشد و در غیر گندم و جو و خرما و مویز از غلات و حبوب

و نیز در اموال تجارت بمذهب ایشان زکوة سنت است نه واجب * ذیل * در بیان خمس که مخصوص بمذهب امامیه است بدانکه در هفت چیز نزد آنها خمس واجب است یکی غنایم دار الحرب اگرچه قلیل باشند دوم معادن و یاقوت و زبرجد و قیر و سرمه و نفت و کبریت همه در معادن داخل اند سیوم گنج چهارم آنچه از دریا بیرون آید مثل لالی و در پنجم ارباح تجارت و ضیاعات و زراعات ششم زمینی که ذمی آن را از مسلمانی بخرد و هفتم مال حلال که ممتزج شود بحرام پس یک نیمه از خمس حق امام است و نیمه دیگر به یتامی و مساکین و ابنای سبیل مخصوص از اولاد ابی طالب و عباس و حارث دهند بشرط ایمان آنها *

* مطلب ششم از مقصد سیوم *

در حج بیت الله و زیارت عتبات عالیات و دران چهار فصل است * فصل اول * در فرایض و ارکان حج و انواع و شرایط آن بدانکه حج از اعاظم ارکان مسلمانی است و در عمر یکبار فرض است و بترک آن وعید آمده که در حدیث شریف وارد است که هر که مالک این قدر زاد و راحله باشد که او را به بیت الله الحرام برساند و حج نگذارد پس مانعی نیست

کر او یهود یا نصرانی بمیرد و وقت آن در سال همگی یکبار است و اما
عمره بمذهب شافعی و احمد همچو حج فریضه است و وقت آن
معین نیست همیشه ادا می تواند کرد و بمذهب ابی حنیفه و
مالک عمره سنت موکده است و سبب حج همگی یکی است
که خانه کعبه است و اما و را شرایط و فرایض و واجبات
و سنن و آداب و محظورات بسیار است و شرایط حج
سه گونه است یکی شرایط وجوب دوم شرایط وقوع
از فرض سیوم شرایط صحت آن و شرایط وجوب آن
پنج چیز است اول اسلام دوم حریت سیوم بلوغ چهارم عقل
پنجم استطاعت و استطاعت دو قسم است یکی استطاعت
مباشرت دوم استطاعت نیابت اما استطاعت مباشرت
به سه چیز تعلق دارد یکی بنفس و آن صحت بدن است و بمذهب
ابی حنیفه نابینا صحیح البدن نیست که باو صف قدرت بر مال و
موجود بودن قایدان بسیار بر وی حج فریضه نیست بخلاف مذهب
ایمه دیگر دوم بملک و مال تعلق دارد و آن قدرت است بر زاد
و راحله که بر نفقه خود و نفقه کسانیکه شرعا نفقه آنها بر ذمه او واجب
است تا رفتن و باز آمدن تعلق و قضای دین و مسکن و لباس و
خدمتگار و آنچه لابد او باشد و بر ملک یا کرایه راحله سرنشین

اگر بی کجاوه بر اشتر نشستن تواند والا قدرت بر مالک یا کرایهٔ اشتر با کجاوه و بار و نفقه او تا ما و آنچه در سفر ضروری او باشد قادر بود و بمذهب مالک قدرت بر راحله شرط استطاعت نیست اگر طاقت پیاده روی باشد و نزد دیگر ایمه اگر مسافت ما بین بیت الله الحرام کمتر از مدت قصر باشد استطاعت راحله شرط نیست والا شرط است سیوم بغیر نفس و مال علاقه دارد و آن امن طریق است از تلف نفس و مال و عدم فقدان قوت یا گرانی آن و نه بودن دریای خطرناک پس در فرضیت حج بر اهل هند و غیره بسبب حایل بودن دریای شور اختلاف مجتهدین است مذهب صحیح این است که اگر سلامت اکثر است فرض است و درینصورت راه غیر مامون نیست و نزد بعضی فاصل بودن دریای شور بهر نهج که شد راه را غیر مامون می کند و اما نوع دوم از استطاعت آن که کسی را مرضی مزمن باشد که صحت ازان ممکن نه بود بعد یافته شدن شرایط دیگر بر وواجب است که دیگری را باجرت گیرد تا از طرف او حج بگذارد و این اجیر باید که یک بار حج گذارده باشد تا نیابت و اجارهٔ او درست شود بمذهب شافعی و احمد خلاف غیر هما و درین نیابت

نفقه و کرایه اشتر سرنشین بغیر اخاده و مصارف رفتن و
باز آمدن بر منوب لازم شود لا غیر یا آنکه بعد وجوب حج کسی حج
ناگذارده بمیرد بمذهب شافعی و احمد اگر خودش وصیت نکرده
باشد از ترکه او بگیرند و بکسی بدهند که از طرف او حج بگذارد
و بمذهب ابی حنیفه و مالک اگر وصیت نکرده است حج بر گردنش
بماند و بدون رضای ورثه نشاید که از ترکه او چیزی برای حج
گذاردن از طرف میت بستانند * و اما قسم دوم * از شرایط
که شرایط وقوع از فریضه اند پنج شرط است اسلام و
احرام بمذهب ابی حنیفه لا غیر و حریت و عقل و بلوغ و ادا در
وقت اما توانگری و استطاعت شرط وقوع از فریضه
نیست پس اگر بنده و دیوانه و نابالغ حج گذارد یا از طرف او به
نیابت گذارند بعد از آزادی بنده و بلوغ نابالغ و صحت از
دیوانگی حج فرض بر آنها باقی باشد و ادای سابق مسقط آن
نبود بخلاف محتاج اگر حج گذارد بعد استطاعت فرضیت
ازو ساقط شود * و اما قسم سوم * شرایط صحت است و
آن چهار شرط است اسلام و احرام بمذهب ابی حنیفه و
ادا در وقت و تمیز پس حج غیر ممیز صحیح نیست و ابتدای وقت
حج شوال و ذی القعده است تا دهم ذی الحجه بمذهب شافعی

و احمد احرام پیش از ین اشهر حج صحیح نیست خلافا
لابی حنیفه که پیش ازان هم صحیح باشد ازین جهت که احرام
نزد او شرط است مثل رکن چنانکه نیت در نماز است* واما*
فرایض وارکان حج بمذهب ابی حنیفه همگی دو است یکی وقوف
بعرفه دوم طواف زیارت و احرام چنانکه گذشته شد شرطی
است مانند برکن وباقی واجبات است وسنن ومحظورات
ومستحبات اما وقوف بعرفه وقت او از زوال روز نهم
ذی الحجه است تا بر آمدن صبح روز عید ورکن آن این است
که در جزوی از وقت مذکور بعلم یابی علم در خواب یا
بیداری بموقف عرفه حاضر باشد ودر بیهوشی بمذهب
ابی حنیفه خلافا للشافعی و با جنابت و حیض و حدث و امثال آن هم
درست است واما جزوی از شب را با جزوی از روز ضم
کردن واجب است و به ترک آن قربان گوسفندی لازم
می شود و بمذهب مالک ضم کردن بعضی از شب نحر با بعضی از
روز عرفه فرض است و به ترک آن حج باطل شود و بمقر بادن
منجبر نشود واما طواف زیارت پس وقت آن از طلوع
فجر نحر تا آخر روز دوم ایام تشریق است وجوبا * و واجبات *
حج شش چیز است اول جمله شرایط نماز یعنی طهارت

از حدث و خبث و ستر عورت بقدر شستن گفتن
با ثنای آن بمذهب شافعی و مالک دوم ترتیب چنانکه
در طواف خانه بر جانب دست چپ طایف باشد و ابتدا
طواف از حجر الاسود کند تا اگر خانه بر دست راستش باشد
باطل بود و اگر شروع از غیر حجر الاسود کند یک گردش در
حساب نباشد سوم اینکه تمام تن از خانه بیرون باشد چهارم
اینکه طواف اندرون مسجد الحرام باشد پنجم اینکه هفت
طواف کند حتی که اگر اقتصار بر شش کند بمذهب شافعی و مالک
اصلا جایز نباشد و بمذهب ابی حنیفه اگر سه گردش از طواف
زیارت ترک کند جایز باشد و قربان گوسفندی واجب شود
و همچنین اگر چهار گردش یا تمام طواف بی وضو کند هم قربان
واجب شود و اگر بجنابت تمام این طواف یا بیشترش کند
قربان بدنه لازم آید و بمذهب صحیح نزد ابی حنیفه هر چه که طواف
را اعاده کند در حدث مستحب باشد و در جنابت ایجابا و اگر در
روز نحر یا ایام تشریق طواف زیارت را اعاده کند وجوب
ساقط گردد و واجب ششم اینکه دو رکعت نماز بعد از طواف
زیارت بگذارد و گذاردن آن بمقام ابراهیم سنت است
در مذهب شافعی و مالک و احمد فرایض و ارکان حج چهار است

و بقولی از شافعی پنج است اول احرام دوم وقوف
بعرفات سیوم طواف زیارت چهارم سعی میان صفا و مروه
و پنجم بقولی از شافعی موی ستردن و اقل آن بمذهب او سه
تا موی است و بمذهب ابی حنیفه مقدار ربع سر ستردن میباید
بقیاس مسح سر یا قصر کردن از موی سر و اما وجوه ادای
حج سه نوع است یکی افراد و آنچنان است که در وقت
احرام نیت حج تنها کند و بگوید * اللهم انی ارید الحج فیسره
لی و تقبله منی * و بمذهب مالک در حج و عمره اگر تنها بر نیت
دل اقتصار کند فاضلتر است از انکه بزبان نیز بگوید و انگاه تلبیه کند
و بگوید * لبیک اللهم لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لک
لا شریک لک * و اگر این قدر زیاده کند و بگوید * لبیک و سعدیک
و الخیر کله بیدیک و الشر عنی الیک لبیک بحجة حقا تعبدا و رقا
نیکو باشد و صلوات دادن بعد از ان مستحب است انگاه
بعد از فراغ از تمام افعال حج از حرم مکه بحل بدر آید بیکی از سه
جای بیرون مکه یکی جعرانه دوم تنعیم و سیوم حدیبیه و از انجا
احرام عمره بندد و بگوید * اللهم انی ارید العمرة فیسرها لی
و تقبلها منی * و لبیک کنان سوی مکه آید و تا کعبه را نه بیند تلبیه را
قطع نکند و باید که معتمر از باب ابراهیم در مسجد حرام

در آید و طواف و سعی کند آنگاه سر بتراشد و اگر موی
ندارد استره بر سر راند و اکنون از احرام عمره نیز بالکل بیرون
آید و عمره در مذهب ابی حنیفه سه رکن است و یک شرط
اما ارکانش طواف است و سعی و حلق یا تقصیر و شرطش
احرام است و بمذهب شافعی احرام و طواف و سعی قولا
واحدا ارکان عمره اند و در حلق یا تقصیر دو قول اند و بمذهب
مالک حلق یا تقصیر اصلا رکن عمره نیست و اما وجه دوم ادای
حج قران است که در احرام نیت حج و عمره با هم کند و گوید
اللهم انی ارید الحج والعمرة فیسرهما لی وتقبلهما منی ※
و تلبیه کند چنانکه در افراد گفته شد الا آنکه بر قارن پیش از
وقوف بعرفات در آمدن در مکه لازم می شود و چون در آید
اول طواف عمره کند و در سه گردش اول رمل کند یعنی کتفها
بجنباند و به دویدن مبالغه و در چهار گردش باقی آهسته رود
و در اول طواف اضطباع کند یعنی میانه ردای احرام را
در بغل راست در آورد و هر دو کنارش بر دوش چپ
اندازد خواه هر دو را از پس یا خواه یک طرف را پیش و یک
طرف را پس و دوش راست را باید که برهنه دارد و پس
میان صفا و مروه سعی کند چنانکه آینده مذکور شود و بعد از اتمام

سعی بهمان احرام باز بطواف قدوم شروع کند و سعی
دیگر بعد ازان بکند و رمل و اضطباع جز در طواف اول در هیچ
طواف نیست و بهمان احرام بافعال حج مشغول شود و پیش از
حلق گوسفندی جهت قران قربان کند بعد از جمره عقبه و این
جمله مذهب ابی حنیفه است و اما مذهب شافعی و مالک و احمد
قارن چون یک طواف قدوم و یک سعی تمام کند پس بافعال
حج مشغول شود قارن باشد و عمره در حج مندرج گردد و اگر
احرام عمره تنها گیرد در اشهر حج و پیش از شروع در طواف
حج را و رعمره درآرد هم قارن باشد و اما وجه سیوم از ادای حج متمتع
است که در اشهر حج از میقات حج احرام عمره گیرد و بگوید
* اللهم انی ارید العمرة فیسرها لی وتقبلها منی * و تلبیه گویان
به مکه درآمده طواف و سعی عمره تمام کند و سر حلق کند و
بالکل از همه چیز حلال شود انگاه از حرم که احرام حج گیرد و بگوید
* اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی * انگاه بعرفات
رود و بعد از وقوف بعرفات و مزدلفه در روز نحر یا بایام تشریق
گوسفندی قربان بکند جهت تمتع و بمذهب شافعی پیشتر از
نحر در ایام تشریق نیز این قربان روا باشد و اگر بر قربان
قادر نباشد سه روز در ایام حج روزه دارد و هفت روز

بعد از رجوع بخانه است بمذهب ابی حنیفه و بعد از عرفات
و منی بمذهب احمد و نیز نزد آن روزه در ایام تشریق روا باشد
و بمذهب ابی حنیفه روا نباشد و در تمتع پنج شرط است یکی
تقدیم عمره بر حج دوم وقوع عمره در اشهر حج سیوم حج کردن
بهمین سال چهارم آنکه میان وطن متمتع و میان مکه مسافت قصر
نماز باشد و این شرط چهارم بمذهب غیر ابی حنیفه شرط
وجوب هدی است نه شرط صحت تمتع و بمذهب ابی حنیفه
شرط صحت تمتع است و شرط پنجم احرام حج از مکه گرفتن
است و بمذهب شافعی بمجرد نیت احرام ثابت میشود و بمذهب
ابی حنیفه تا تلبیه نکند محرم نگردد و بمذهب ابی حنیفه قران فاضلتر است
و بمذهب شافعی و مالک افراد فاضلتر است و بمذهب احمد تمتع
فاضلتر است و بمذهب امامیه هر کس که بعد او از دوازده
فرسنگ از مکه باشد تمتع واجب شود و افراد و قران فرض
کسانی باشد که در مکه سکونت دارند یا میان ایشان و مکه کمتر
از دوازده فرسنگ باشد و تمتع نزد آنها آن است که از
میقات به نیت عمره احرام کرده طواف عمره بجا آرد و دو رکعت نماز
بگذارد و بعد از آن سعی کند پس موی بتراشد پس از مکه
از برای حج احرام گیرد و بعرفات رود و در روز عرفه آنجا بایستد

تا غروب پس بمشعر الحرام آید و تا صبح به نماز رود و رمی جمره
عقبه کند و ذبح هدی و حلق به ترتیب و بعد ازان همان روز یا
روز دوم به مکه رود و طواف حج و دو رکعت طواف بگذارد
و سعی کند بعد ازان طواف نسا با دو رکعت طواف بگذارد
و هیچ ازانکه گفته شد بی نیت درست نباشد و میان افراد و
قران درین مذهب هیچ فرق نیست الا انکه در قران هدی با خود
راند و در افراد نه و صورت هر دو چنان است که احرام گیرد
بحج از میقات تا ازین جا بیرون آید اگر مقام او نزدیک تر
میقات باشد پس وقوف بعرفه بوجهی که گفته شد دریابد پس
وقوف به مشعر الحرام دریابد پس مناسک منا در روز
عید بجا آرد پس به مکه رود و طواف حج کند با دو رکعت
طواف بعد ازان سعی کند پس طواف نسا با دو رکعت
طواف بگذارد و بعد از احلال از ادنی حل احرام عمره مفرده
بگیرد و عدول از حج تمتع بافراد بدین مذهب عمدا و باختیار
جایز نباشد * فصل دوم * در ذکر واجباتی که بترک آن
قربانی لازم آید و ذکر محظورات یعنی جنایات حج و عمره و آنچه
در منابه آن واجب شود و ذکر مواقیت باید دانست که
واجباتی که ترک و نقصان آن در حج به قربانی منجبر گردد بمذهب

ابی حنیفه شش چیز است لا غیر یکی از میقات احرام گرفتن
و آن برای پنج سمت معین است و برای سموت باقیه
هر کدام از این ها که نزدیکتر باشد اعتبار باید کرد اما میقات
اهل مدینه ذوالحلیفه است و شامیان و مصریان را جحفه و عراقیان
را ذات عرق و یمنیان را یلملم و نجدیان را قرن و کسیکه اندرون
این میقات ها سکونت دارد میقات او از خانه خودش
باشد و هر که عزم دخول مکه دارد برای حج و عمره یا برای تجارت
و غیره نزد مذهب ابی حنیفه احرام گرفتن بروی از این میقات ها واجب
است و بی احرام دخول مکه ممنوع است و نزد مذهب دیگران
این حکم مخصوص برای کسی است که نیت حج و عمره دارد و
اگر کسی از این ها تمام اختلاف المذاهب بدون احرام از این
میقات تجاوز کرد و قربانی [illegible] واجب شود یا اینکه پیش
از شروع در طواف به میقات باز گردد و احرام از آن جا
گرفته داخل شود [illegible] در این صورت قربانی از وی ساقط گردد و واجب
دوم نزد مذهب ابی حنیفه [illegible] است [illegible] گذشتن
بقربانی [illegible] شافعی و مالک [illegible] از
ارکان و فرائض [illegible] سنت
[illegible] مالک [illegible] است

اگر کسی در ایام حج سعی کند فریضه سعی گذارده شود و بعد از طواف زیارت که فریضه است دیگر بار سعی بروی لازم نباشد و ترک سعی بقربان منجبر نگردد و بمذهب ایشان واجب سیوم وقوف بمزدلفه ست بعد از نماز صبح روز نحر بنزدیک مشعر حرام و ترک آن موجب قربان است بمذهب ابی حنیفه و بمذهب شافعی سنت است پس ترک آن موجب قربانی نیست اما شب عید بمزدلفه خفتن برغیر راعیان و اهل سقایه عباس و همچنین خفتن در شبهای اقامت در منی بقولی از شافعی و احمد واجب است و بترکش قربان لازم آید و بیک قول از شافعی بترک خفتن در هر یکی قربانی علیحده واجب است و بقولی در هر دو یک قربانی بسنده است و بمذهب ابی حنیفه سنت است و واجب چهارم موی ستردن است بمذهب ابی حنیفه و اقل آن ربع سر است و بترک آن بمذهب او قربانی لازم شود و در تاخیرش از نحر و ایام تشریق و تاخیر طواف زیارت ازین روزها و تقدیم حلق بر رمی عقبه و نحر قارن پیش از رمی و حلق پیش از ذبح درین جمله بمذهب ابی حنیفه تنها قربانی واجب می شود و بمذهب احمد و قولی از شافعی ترکش بقربان منجبر نمی گردد

برسد چه اثم ارتکاب آن بتوبه مرتفع شود نه بقربان
لاکن نقصان احرام حج و عمره البته بقربان مرتفع شود
و در سهو نقصان منجبر گردد و مباشر خود آثم نیست اما
محظورات اول پوشیدن جامهای است که بسوزن دوخته
باشند یا آنکه درویشان بسوزن می بافند تمام یا منعقد مثل
قبای نمد یکپاره و هر جامه که درین معنی باشد و پوشیدن موزه
مگر آنکه از زیر کعبها آنرا بریده باشند چنانکه مسح بران روا
نباشد و همچنان روی را پوشیدن بمذهب ابی حنیفه لا غیر
و سر را پوشیدن بعمامه یا غیر آن باجماع و زن را جامه رنگین
برنگ معصفر پوشیدن بمذهب ابی حنیفه و روی پوشیدن او را
غیر جامهها باجماع محظورات نیست لاکن پوشیدن یکی ازینها که گفته
شد روزی یا شبی تمام موجب قربان گوسفندی است
بمذهب ابی حنیفه و مجرد پوشیدن بمذهب غیر او و در سایه
محمل و خیمه سر را داشتن بمذهب ابی حنیفه و شافعی روا
است اگر سرش از جامه آزاد باشد و بمذهب مالک مکروه
است و بمذهب احمد محظورات است و موجب قربانی گوسفندی
است و بمذهب ابی حنیفه آنچه از محظورات لباس بیان
کرده شد اگر در کمتر از روزی یا شبی پوشید نیم صاع گندم

صدقه دادن کافی باشد و اما محظور دوم استعمال
بوی خوش است بر عضوی تمام بمذهب ابی حنیفه و هر
اندک که باشد بمذهب غیر او موجب قربان گوسفندی
است و طیب مشک است و زعفران و عنبر و عود
و زباد و بان و گل و بنفشه و ورس و هرچه بوی از وی
مقصود باشد سوای جمله میوه ها و دوای تو ابل مثل قرنفل
و امثال آن و اگر در مجلس بوی خوش سوزند چیزی واجب
نشود و اگر خود را ابر ان مجمر دارد قربان لازم شود و خضاب
کردن بحنا و سر را بخطمی شستن بمذهب ابی حنیفه موجب
قربان گوسفند نیست و استعمال طیب بحیثیت طیب
ممنوع است و بمذهب ابی حنیفه بجهت تداوی محظور نیست
و محظور سیوم استعمال روغن زیت و کنجد و بنفشه و بان
و امثال آنست بهمه طریق که آن را استعمال کنند قربان لازم
شود و محظور چهارم موی را از خود بریدن یا کندن است هر موییکه
باشد مگر موئی که در چشم رسته باشد اما بمذهب ابی حنیفه
در موی سر و ریش بکم کردن ربعی از آن و در موی دیگر
اعضا همچو سینه و ساق و عانه و زیر بغل بکم کردن موی از تمام
عضو قربانی لازم شود و بکمتر از آن صدقه نیم صاع طعام واجب

شود و در گرفتن موی از موضع حجامت بمذهب ابی حنیفه قربان واجب است و بمذهب ابی یوسف ومحمد صدقه و در موی لب گرفتن چنانکه عادت است حکومت عدل واجب است یعنی عدل قیاس کند که موی لب اگر مقدار ربع از ریش باشد بان مقدار صدقه دادن واجب آید واما بمذهب مالک تا همه سر یا همه ریش را موی کم نکند قربان واجب نباشد و در کمتر صدقه واجب باشد و در مذهب شافعی در کم کردن سه تا موی قربان لازم است و در یک موی بقولی مدی از طعام بقیمت یکدرم و بقولی ثلث قربان گوسفند و بقولی قربانی تمام لازم گردد و بمذهب احمد در چهار موی قربانی و در کمتر از ان عوض هر موی مدی از طعام واجب شود و اگر بسبب جراحت یا مرضی سر را تراشند روا باشد و فدیه اش شش مسکین را طعام دادن است یا سه روز روزه داشتن یا قربان کردن گوسفندی و در بریدن ناخن بمذهب ابی حنیفه اگر در یک مجلس همه ناخن های دست و پا ببرند قربانی یک گوسفند لازم آید و اگر در چهار مجلس ناخن های هر دو دست و هر دو پا برند قربانی چهار گوسفند واجب باشد و در کمتر از دستی یا پای زیاده از نیم صاع صدقه لازم نیست و بمذهب شافعی د

در سال آینده واجب باشد و کفارهٔ آن بمذهب ابی حنیفه قربان گوسفندی است و بقولی از شافعی برزن این کفاره واجب نباشد و بقولی مرد تحمل آن کند چنانکه در کفارهٔ سوم گفته شد و اما اگر جماع بعد از وقوف بعرفه واقع شود پیش از حلق بمذهب ابی حنیفه حج فاسد نشود لاکن بدنه واجب شود و اگر بعد از رمی و حلق باشد پیش از طواف زیارت قربان گوسفندی واجب آید و حج صحیح بود با جماع لاکن بمذهب شافعی و احمد حنبل پیش از وقوف و بعد از وقوف پیش از حلق یا تقصیر در حکم برابر است و سه چیز انجا لازم آید یکی فساد حج دوم وجوب قضا و سیوم وجوب کفاره و آن بدنه است اول اشتر پنج ساله اگر نیابد گاو دو ساله اگر نیابد گوسفند یا بز و اگر نیابد به قیمت اشتر طعام را بدرویشان حرم دادن هر یکی را مدی و اگر قدرت ندارد بهر مدی طعام یک روز روزه داشتن اما اگر بعد از حلق پیش از طواف زیارت جماع واقع شد یک گوسفند قربان کردن بسنده است و حج درست است موافق قول صحیح از و عمد و نسیان درین باب یکسان است بمذهب ابی حنیفه و مالک و یک قول از شافعی و اما محظور ششم مقدمات جماع است چون

قبله و ملامست و جماع فیما دون الفرج سوای انزال بنظر و فکر و
واجب دران قربان گوسفند یست بمذهب مالک و بروایتی از احمد
جماع فیما دون الفرج مع الانزال مفسد حج است با وجوب بدنه و بروایتی
بی وجوب بدنه و در انزال به نظر کردن یکبار قربان گوسفندی
واجب است و در انزال بتکرار نظر بدنه لازم باشد بمذهب
ابطال قالتغیر و بمذهب ابی حنیفه خود عقد نکاح کردن و بکسی دیگر زن دادن
مر محرم را روا است و نکاح منعقد است و هیچ چیز واجب نیست
واما بمذهب شافعی و مالک و احمد حنبل هر دو روا نیست و نکاح هم
منعقد نشود و هم چیزی دیگر واجب نگردد اما در عمره اگر مجامعت
پیش از سعی واقع شود عمره فاسد گردد و بمذهب
شافعی و احمد حنبل بدنه چنانکه در حج است واجب آید و بمذهب
ابی حنیفه سوای فساد گوسفندی واجب شود و اگر بعد از سعی
مجامعت واقع شود پس بران قول شافعی که حلق رکن عمره نیست
عمره فاسد نشود و بران قول که رکن است فاسد شود و کفاره
بدنه لازم گردد و اما محظور ششم کشتن صید بری است نه بحری
در احرام و در حرم و آن هر حیوانی باشد بمذهب ابی حنیفه
که در اصل خلقت ممتنع و متوحش باشد ماکول یا غیر ماکول
تا سوای آنکه در حدیث مستثنی است و آن پنج چیز است

اول سگ گزنده دوم گرگ سیوم غلیواج چهارم کلاغ پنجم مار و کژدم که کشتن اینها رواست و در مقابله قتل آن هیچ جزا واجب نیست و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد بهر صید حیوانی بری متوحش ماکول اللحم جزا واجب شود و قتل سباع و هر حیوان بری غیر ماکول اللحم جایز است و موجب جزا نیست و همچنانکه مباشرت قتل موجب جزا است اشارت و دلالت نیز محظور و موجب جزا است بمذهب ابی حنیفه و بنزدیک غیر ایشان اشارت و دلالت مکروه است ولاکن موجب جزا نیست و اما جزای صید بمذهب ابی حنیفه انست که آن صید را دو عدل که قیمت آن دانند باعتبار آنمکان یا جائی که نزدیکتر باشد قیمت کنند و بعد از ان اگر خواهد بان قیمت حیوانی خرید کند و در حرم قربان کند و اگر خواهد بان قیمت طعام خرید کرده بمساکین هر جا که خواهد صدقه دهد هر مسکینی را نیم صاع گندم یا صاعی از خرما یا جو و اگر خواهد عوض هر نیم صاعی گندم یک روز روزه دارد و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد بنگرند که آن صید از حیوانات اهلی همچو اشتر و گاو و گوسفند و بزغاله و مانند آن بچه مانند تر است آن مثل را قیمت کنند پس مخیر است خواه آن مثل را خریده قربان کند و بمساکین حرم صدقه کند و اگر

لازم شود نزد ابی حنیفه و بمذهب دیگران بر همه یک جزا لازم آید
و همچنین بر قارن نیز همگی یک جزا واجب باشد و گوشت
صیدی که حلال کشته باشد اگر باذن و امر و اشارت و دلالت
او نباشد بر محرم حلال باشد و هر حکمی از غرامت که بر محرم
باحرام در غیر حرم ثابت است بر محرم و غیر محرم در حرم ثابت
است بزیادتی عدم جواز تعرض بدرختان و گیاهها و خارهای حرم
پس هر که صیدی را از حرم بترساند یا باو تعرضی رساند عاصی بود
و قیمت آن بروی لازم باشد که بفقراء حرم صدقه کند مگر قسمی
از گیاه مکه است که از جهت سقفها بان حاجت است که بقطع
آن غرامت نیست و این حکم در درختی و گیاهی است که خود رسته
باشد و چیزیکه آن را کشته باشند قطع آن روا باشد اگر بجرث
و زرع آن عادت رفته باشد اما چیزیکه کشتن آن عادت
نیست اگرچه عمل کسی را دران مداخلت باشد داخل حرمت است و اگر
در ملک کسی هم درختی یا گیاهی از خود رسته باشد به جهت حرمت حرم
بقطع آن ضمان واجب آید و بمذهب شافعی در بریدن درختان بزرگ
گوسفندی لازم باشد و در باقی قیمت و بمذهب ابی حنیفه در همه بقیمت
آن صدقه دادن لازم باشد و از درخت خشک بریدن ضمان
نباشد و بمذهب شافعی حرم مدینه همچو حرم مکه است و درین احکام

بحج و عمره یا بعمره تنها و در وقت نیت احرام بخاطر آرد که از جمله
خلق ها و عادتهای بد که میان من و حق و خلق بود از همه بدر آمدم
و همه را برخود حرام کردم و از سر پاکی متوجه حضرت الوهیت
شدم و دران حالت بزبان بگوید * اللهم اني اريد الحج فيسره لي
وتقبله مني * اگر حج تنها گذارد پس مقارن آن آواز باند به تلبیه
بردارد چنانکه پیشتر مذکور شد و چون بحرم مکه رسد پیش
از در آمدن به مکه غسل کند و این غسل بمذهب شافعی
مسنون است و نزد دیگران مستحب و چون مدرک شود
که بحرم داخل شد این دعا بگوید * اللهم هذا حرمك وامنك
فحرم لحمي ودمي وبشري على النار وامني من عذابك يوم
تبعث عبادك واجعلني من اوليائك واهل طاعتك * و سنت
است که وقت در آمدن از راه ابطح که راه بالای مکه است
در آید از جائی که آنرا کدي خوانند بفتح کاف والف مقصوره و
وقت بیرون آمدن از جانب زیر از موضعی که آنرا کدا خوانند
بضم کاف والف ممدوده پس چون در مسجد الحرام در آید
باید که از باب بنی شیبه داخل شود و چون نظرش بر دیوار
کعبه افتد بگوید * اللهم انت السلام ومنك السلام ودارك
دار السلام تبارکت یاذا الجلال والاکرام اللهم هذا بیتك عظمته

وکرمته وشرفته اللهم فزده تعظیما وتکریما وتشریفا وزده مهابة
وزده من حجة برا وکرامة اللهم افتح لي ابواب رحمتك واد خلني
جنتك واعذني من الشیطان الرجیم * وچون نزدیك کعبه معظم
رسد بگوید * الحمد لله وسلام علي عباده الذین اصطفي
اللهم صل علي محمد عبدك ورسولك وعلي ابراهیم خلیلك وعلي
جمیع انبیائك ورسلك * پس دستها را بر دارد وبگوید *
اللهم اني اسئلك في مقامي هذا اول مناسكي ان تقبل توبتي
وان تجاوز عن خطئاتي وتضع عني وزري الحمد لله الذي بلغني
بیته الحرام الذي جعله مثابة للناس وامنا وجعله مبارکا وهدی
للعالمین اللهم اني عبدك والبلد بلدك والحرم حرمك والبیت
بیتك جئت اطلب رحمتك و... * پس اتفاق قصد حجر الاسود
کند ودستها مقابل ... شما بردا شته تکبیر کند چنانکه برای نماز
میکند وبوسه دهد باین نهج که هردو کف دست بران بنهد یا فقط بدست
راست بساید وبوسه دهد بدون ایذای مردم ممکن باشد
ووقت بوسیدن بگوید *بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اغفرلی
ذنوبي وطهرلي قلبي واشرح لي صدري ویسرلي امري وعافني
فیمن عافیت * واگر هردو کف نهادن یا دست سودن بران ممکن
نباشد چیزی را که بدست او باشد آن را در حجر لمس کرده

ببوسند و اگر این هم نه تواند مقابل بایستد پس هر دو دستها باطن کفها جانب حجر کرده بر دارد یا فقط اشاره به مسبحه دست راست کرده تکبیر و تهلیل کند و حمد گوید و بر رسول الله صلی الله علیه و سلم درود فرستد و چنانکه در سایر ادعیه میکنند باطن کفها بسوی آسمان نکند بلکه مقابل حجر اسود دارد و بگوید * الله اکبر الله اکبر اللهم اعطني ایمانا و تصدیقا بکتابک ووفاء بعهدک واتباعا لنبیک وسنة نبیک اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و رسوله آمنت بالله وکفرت بالجبت والطاغوت پس نیت طواف قدوم کند و بشروع طواف اضطباع کند و صورت اضطباع این است که یک کناره چادر خود بر شانه دست چپ اندازد و از زیر بغل راست آنرا برآورده کناره دیگرش برشانه چپ اندازد پس شانه راست برهنه ماند و شانه چپ بهر دو کناره چادرش بند باشد پس از حجر الاسود شروع طواف کند و در خانه بر دست چپ و مقام ابراهیم را بر دست راست داشته روان شود و چون بدر کعبه معظمه رسد بگوید * اللهم هذا البیت بیتک و هذا الحرم حرمک و هذا الامن امنک و هذا مقام العایذ بک من النار * و اشارت به مقام ابراهیم کند و بگوید * بیتک عظیم

و قار کند و این طواف را طواف قدوم و تحیه و لقا گویند و این طواف بر اهل مکه نیست پس هر گاه از طواف فارغ شود بمقام ابراهیم آید و دو رکعت طواف بگذارد در اول قل یا ایها الکافرون و در دوم قل هو الله احد بخواند و این هر دو رکعت نزد ابی حنیفه واجب است و بعد از ان هر چه خواهد از امور دنیا و آخرت دعا کند و مستحب است که بعد هر دو رکعت طواف قبل خروج بطرف صفا نزد چاه زمزم آید و آب آن بنوشد شکم سیر و باقی آب را بچاه اندازد و بگوید * اللهم انی اسئلک رزقا واسعا و علما نافعا و شفاء من کل داء * بعد از ان قبل خروج طرف صفا بجانب زمزم آید بعد از ان اگر اراده سعی بین الصفا و المروه باشد باز بطرف حجر اسود آید و بشرط امکان بوسه دهد و نیز اگر ممکن باشد روی خود بران مالد و الا استقبال آن شده تکبیر و تهلیل گوید و اگر اراده سعی نباشد باز آمدن نزدیک حجر اسود ضرور نیست پس بطرف صفا خارج شود پس بر صفا آن قدر که خانه کعبه به نظر آید صعود کند و صعود بر صفا و مروه سنت است و ترک آن مکروه است و مستقبل خانه کعبه گردیده رفع یدین نموده سه بار تکبیر گوید و حمد و تهلیل و ثنا کند و بر رسول الله صلی الله علیه و سلم درود فرستد و حاجت خود خواهد و وقت دعا

دستها بسوی آسمان بردارد بعد از آن از صفا فرود آمده
بسوی مروه رود و با آهستگی و وقار قطع طریق کند تا اینکه به بطن
وادی رسد پس هرگاه نزد میل اخضر رسد در بطن وادی
سعی کند آن قدر که از میل اخضر در گذرد پس هرگاه از آنجا
خارج شود آهسته رود تا اینکه بمروه آید بر آن صعود کند و مستقبل
قبله بایستد پس حمد خدا کند و تکبیر و تهلیل گوید و ثنا کند و درود
بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستد و آنچه بر صفا کرده بود این جا
بکند و هفت دور را طواف کند ابتدای طواف از صفا شروع
کند و بر مروه ختم کند و در هر گردش در بطن وادی سعی کند و شرط
سعی این است که بعد از طواف باشد و لهذا اگر قبل کند سعی اعاده
باید کرد و حیض و جنابت مانع صحت سعی نیست بلکه باجماع طهارت
در این مستحب است و بعد فراغت از سعی داخل مسجد
شود و دو رکعت نماز بگذارد و بمکه ساکن شود و وقت را غنیمت
داند تا میتواند بطواف و نماز مشغول ماند و هرگاه طواف کند
هفت طواف بکند و بعد از آن دو رکعت نماز در اوقات
غیر مکروه بگذارد و پیش از یوم ترویه یعنی هفتم ذی الحجه امام
بعد نماز ظهر یک خطبه بگوید و در آن مردم را از حج و نماز در عرفات
و وقوف در آن و ادای فرائض و لوازم آن اعلام کند و روز

ترویه یعنی هشتم ذی حجه امام بعد مردم تلبیه گویان بعد نماز فجر
و طلوع شمس طرف منی خارج شود و قبل طلوع شمس هم درست
است لیکن اول اولی است و اگر پیاده رفتن تواند فاضلتر
باشد و چون بمنی رسد بگوید * اللهم هذا منی فامنن علی بما مننت
به علی اولیاءک واهل طاعتک * پس آن شب در منی باشد
و انجا نماز صبح روز عرفه وقت خاص خواند بعد ازان متوجه بعرفات
شود و اگر ظهر یوم ترویه بمکه خواند بعد ازان از انجا خارج شود
و بمنی خسپد مضایقه نباشد و هرگاه بعرفات رسد هر جا که خواهد فرود
شود مگر قرب جبل افضل است و وقت زوال اگر خواهد غسل
کند و امام بر منبر رود و انوقت موذن اذان گوید بعد ازان امام
دو خطبه خواند مثل جمعه و دران وقوف بعرفه و مزدلفه و افاضه
و رمی جمره عقبه روز نحر و نحر و حلق و طواف زیارت و جمیع مناسک
که تا دهم دوازدهم از ایام نحر است تعلیم کند بعد ازان از منبر فرود
آید و ظهر و هم عصر در وقت ظهر جمع بخواند بیک اذان و دو اقامت
و در هر دو جهر نکند اما این جمع ظهر و عصر نزد ابی حنیفه تنها گذاردن را
جایز نیست و بجماعت با امام روا است خلافا لغیره و در میان هر دو
هیچیک از نفل نگذارد سوای سنت ظهر پس اگر نفل
گذارد مکروه باشد و درین صورت اذان عصر اعاده کند و همچنین

اگر ما بین هر دو نماز بعضی از اکل و شرب وغیره مشغول
شود پس زود بموقف رود و خود را از وقوف
در بطن عرفا نگاه دارد و جهد کند تا نزدیک امام روی به قبله بایستد
و امام را باید که در وقوف پیروی رسول الله صلی الله علیه
وسلم کند و استشعار در وقوف آرد و ادعیه ماثوره باواز بلند
بخواند تا خلق متابعت او کنند و ادعیه هر دو دست بر آورده
همچو بخواند که کسی از سر اضطرار و مسکنت نان می خواهد
و اگر پیاده وقوف کند جایز باشد و هر قدر که ممکن باشد در
خواندن ادعیه ماثوره و تکبیر و استغفار و تهلیل اهمال و تهاون
روا ندارد و در میان دعا تلبیه و صلوات بر رسول الله صلی الله
علیه وسلم نیز گفته باشد و روز عرفه باید که مفطر باشد و متوضی و قلب
را حاضر دارد که تا مری شاغل از دعا یافته نشود و نزدیک
سنگهای سیاه که موقف رسول الله صلی الله علیه وسلم است و در
صورت تعذر انقدر که ان قریب ان بایستد و تا غروب شمس
در تلبیه و تهلیل و تسبیح و ثنای خدای تعالی بخشوع و تذلل و
واخلاص و درود بر رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و دعای
حوایج خود مشغول باشد و ادعیه ماثوره از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم مروی از صحابه و سلف صالح خواند و باشد و از اصحاب

ابی حنیفه دران دعای موقت نیست که هر انسان هرچه خواهد
دعا کند مگر عامه ادعیه در عرفات این است * لا اله الا الله وحده
لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده
الخير وهو علي كل شيء قدير لا نعبد الا اياه ولا نعرف ربا سواه
اللهم اجعل في قلبي نورا وفي سمعي نورا وفي بصري
نورا اللهم اشرح لي صدري ويسر لي امري اللهم هذا مقام
المستجير العايذ من النار اجرني من النار بعفوك وادخلني
الجنة برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم اذ هديتني الاسلام
فلا تنزعه عني ولا تنزعني عنه حتى تقبضني وانا عليه * وبعد از
غروب آفتاب امام وجمله خلایق روان شوند وتلبیه گویان
باواز بلند بسوی مزدلفه روند بکمال آهستگی وسکون وبمذهب
مالک تلبیه را چون بعرفات رسد قطع کند بعد ازان تکبیر گوید
ونزد غیر او تلبیه با جمره اول قطع کند ونماز شام نگذارد تا اینکه
بمزدلفه رسد وانجا نماز شام با نماز خفتن جمع کند وبمذهب ابی حنیفه جمع
ما بین ظهر وعصر ومغرب وعشا سوای این روز جایز نیست پس
بمزدلفه رسید غسل را تازه کند نزد غیر ابی حنیفه که مزدلفه
از حرم است ونزد غیر او برای دخول حرم غسل مسنون
است پس بنماز مشغول شود ومیان مغرب وعشا جمع کند

خواه بجماعت یا تنها و جماعت فاضلتر باشد بیک اذان
و دو اقامت و در میان هر دو فرائض بجز اقامت فصل نکند و بعد
از فراغ از هر دو فرض نوافل هر دو نماز را سنه و تر بترتیب ادا
کند و آن شب بمزدلفه باشد و در نیمه اول این شب بمزدلفه
بودن سنتی است که بترک آن دم واجب شود نزد غیر
ابی حنیفه اما نزد او بترک این شب باشی چیزی واجب
نیست مگر در ترک وقوف بمزدلفه بعد از نماز صبح قربان واجب
است بمذهب ابی حنیفه خلافا للغیر و مستحب است که دران
شب هفتاد سنگ ریزه سنگی بانداز باقلا جهت رمی جمار جمع
کند و احیای ان شب هم مستحب است پس نماز صبح باتفاق
در اول وقت غلس بتاریکی بگذارد بعد ازان امام وقت اسفار
وقوف کند و جمله خلایق با وی باشند و مردم پشت امام
وقوف کنند بر کوهی که آنرا قزح گویند و ثنا گویند و تکبیر و تهلیل
کنند و تلبیه گویند و درود فرستند و دست بسوی آسمان
بردارند و حاجات خود خواهند و تمام مزدلفه موقف است مگر بطن محسر
و همچنان در بطن محسر [illegible] کند اگر پیاده است و اگر سوار
است دابه را حرکت دهد بمقدار تیر اندازی و این وقوف نزد
ابی حنیفه واجب است و نزد غیر او سنت است که بترکش

چیزی واجب نیست پس هرگاه روز خوب روشن شود
پیش از طلوع آفتاب بسمت منی روان شوند و چون بوادی
محسر رسند سوار و پیاده بقدر پرتاب تیر تیز تر روند تا از دهان
ان وادی بگذرند و تلبیه را با تکبیر امیخته گویند و چون صبح روز
نحر شود گاهی تکبیر گویند و گاهی تلبیه تا بمنی رسند انگاه از دو جمره
بگذرند و هیچ توقف نکنند و سنگ انجا نینداازند تا بجمره سیوم
رسند که انرا جمرة العقبه گویند پس بعد از طلوع آفتاب
بقدر ار نیزه هفت سنگ انجا باندازند و باول سنگ تلبیه را
قطع کنند و هر سنگ که باندازند تکبیر گویند و اگر عوض ان
تسبیح یا تهلیل گویند هم روا باشد و طریق سنگ انداختن
این است که روی بمقابله کنند و اگر روی بجمره کنند هم روا باشد
و سنگ را اگر خواهد بر پشت ابهام دست راست نهد و
سبحه بران داشته باندازد چندانکه مقدار پنج گز انجا افتد از نده
دورتر افتد لیکن باید که در موضع جمرات افتد نه دورتر و اگر
خواهد بسر انگشت سبحه و ابهام بگیرد چنانکه در عقد انامل
عقد سی می گیرند و باندازد و چون هر هفت سنگ انداخته
شد به هیچ چیز از دعاو غیره مشغول نشود و انجا توقف نکنند
و نزد مذهب غیر ابی حنیفه رمی جز بسنگ روا نیست و نزد ایشان

بلکه سنت و آنچه از جنس زمین است نیز روا است
پس از انجا باز گردیده زود بقربانی مشغول شود
و قربانی اشتر فاضلتر است بعد ازان گاو و بعد ازان
گوسفند و گوسفند فاضلتر است از مشارکت در
اشتر و گاو و گر اشتر و گاو از هفت کس جایز است و گوسفند جایز نیست
الا از یک کس و بهترین آن سفید است اگر نه غبرا اگر نه
سیاه و شرایط قربانی در اضحیه گفته شد پس بحلق
یا قصر مشغول شود و زن مقدار سر موی ببرد و اگر بر سر مرد
موی نباشد استره بر سر براند و چون بعد از رمی جمرة العقبه
حلق یا قصر کرد پس سوای جماع و صید همه چیز بر وی حلال می شود
و مذهب مالک و احمد طیب نیز و نماز پیش از طواف
زیارت حلال نیست و مذهب شافعی در همین روز نحر امام بعد از
ظهر یک خطبه خواند و مردم را طواف زیارت و رمی جمار تعلیم
کند و مذهب ابی حنیفه در روز نحر خطبه مسنون و مشروع
نیست بلکه نزد وی در حج سه خطبه مسنون است یوم سابع
و یوم عرفه و اول ایام تشریق و نزد شافعی چهار است سابع
و عرفه و نحر و دوم ایام تشریق الا اینکه روز عرفه دو خطبه است
[illegible] جمعه [illegible] خطبه همگی یکی است پس قصد

مکہ کند جہت طواف زیارت کہ فرض است بہمان صورت و وضع و ادعیہ کہ در طواف قدوم گفتہ شد الا اگر بعد طواف قدوم سعی مابین صفا و مروہ کردہ است رمل و سعی درین طواف ترک کند و الا درین طواف ہم رمل و سعی نماید و بعد ازین طواف بکلی حلال شود و اگر این طواف ترک کند ہمیشہ محرم بماند و اول وقت طواف زیارت بمذہب شافعی بعد از نصف شب یوم النحر است و بمذہب غیر او از طلوع فجر یوم النحر و اخر وقتش بطریق جواز ہر وقت کہ خواہد و بطریق وجوب اخر ایام تشریق کہ اگر ازین تاخیر کند قربانی لازم آید بمذہب ابی حنیفہ پس بمنی رجوع نماید و شب در انجا مقیم باشد و احیای این شبہا در مسجد خیف و مراعات نماز جماعت را در ان فضیلت بسیار است و روز دیگر کہ اول ایام تشریق است وقت زوال جہت رمی جمار غسل کند کہ نزد شافعی و مالک و احمد این غسل مسنون است پس ہرگاہ روز ثانی یوم نحر وقت زوال رسد نماز ظہر در مسجد خیف با امام جماعت گذارد و در جمرات ثلثہ رمی کند پس شروع کند از انکہ متصل مسجد خیف است و انجا تکبیر گویان ہفت سنگریزہ باندازد بعد از ان در جمرہ وسطی کہ متصل آن است

همچنین هفت سنگریزه آنجا هم باید از دو بار سنگریزه تکبیر
گوید بعد از آن در جمرة العقبه آید و آنجا هم هفت سنگریزه از
بطن وادی تکبیرگویان باید از دو آنجا بعد رمی توقف نکند و در
جمرهٔ اولی و وسطی بعد رمی آن قدر توقف کند که کسی سوره
بقره بخواند و توقف بر وقت مردم باشد که اثنای وادی است
پس درین توقف از سر تضرع و زاری حمد خدا گوید و ثنا
کند و تهلیل و تکبیر گوید و بر رسول صلی الله علیه و سلم درود
فرستد و برای حاجت خود دعا کند پس دستها را تا منکبین
دراز کند و باطن کف بسوی آسمان کند چنانکه در ادعیه
مسنون است و حاج را می باید که درین مواقف در دعای
خود برای مومنین استغفار کند پس روز دوم آن که
سیوم یوم نحر است همچنین بعد از زوال در جمرات ثلثه
رمی کند بعد از آن اگر خواهد آن شب بمکه در آید و اختیار دارد
که در منی مقام کند لیکن اگر در منی مقیم شود روز دوم آن که
چهارم از یوم نحر است هم بعد زوال در جمرات ثلثه بهمان وضع
مطابق رمی نماید و اگر آن شب بمکه رود رمی روز چهارم از وی
ساقط می گردد و چون به مکه در آید درین روز سنت آن است
که چون به محصب رسد که آن را بطحا نیز گویند آنجا مقیم شود و نماز

عصر و مغرب و عشا در انجا بگذارد و انجا قایلی بخواب رود اگرگاه به مکه درآید و بعمره مشغول شود که بمذهب ابی حنیفه سنت است و بمذهب غیر او فرض است و کیفیت ان در صفت تمتع بیان کرده شد و هرچه در احرام حج سنت و مستحب است از غسل و بوی خوش و تنظیف پیش از احرام و از محظورات و اداب و غیرها در احرام عمره همان است الا انکه چون بمیقات احرام رود در مسجد عایشه دو رکعت نماز بگذارد و باید که همه مشاهد را زیارت کند و مجاوران بیت الله را به نفس و مال هرچه تواند خدمت کند و حسب طاقت از صدقه بر اهل حرم تقصیر و تهاون روا ندارد که چنانکه یک رکعت نماز در حرم بجای صد هزار رکعت بجای دیگر بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنه است همچنین حال صدقه در انجاست و تا تواند هر روز از چاه زمزم اب بدست خود کشد و بسیار بخورد و بهر حاجتی که خواهد اب زمزم بخورد که در حدیث صحیح وارد است که آب زمزم بهر نیت که خورده شود خواه به نیت شفا از امراض ظاهر یا امراض باطن یا هر مقصدی دینی یا دنیاوی که باشد مستجاب گردد و باید که وقت خوردن این دعا بخواند *

اللهم اجعله شفاء لکل داء و سقم وارزقنی الاخلاص والیقین

والمعافاة في الدنيا والآخرة * واگر خواهد که بکعبه معظمه درآید
بخشوع وخضوع وهیبت تمام وشرمساری درآید وچون
درآید نیت کند که بعد ازین این پایها را که بلمس این ارض
شریف مشرف شده اند بسعی در باطل وتردد بر در
ظالمان الوده نسازد و پابرهنه درآید و بنماز میان دو اسطوان
کعبه مشغول شود و بتضرع وابتهال وگریه وزاری خود را
ووالدین خود را آمرزش خواهد و باید که در مدت اقامت بیت الله
تمام شبها را زنده دارد بطواف یا نماز یا نظر در بیت الله
که هر یکی را از این اعمال در انجا فضیلت بسیار است وچون
عزم خروج کند طواف وداع نماید که آنرا طواف صدر گویند وآن
بمذهب حنفیان واجب است وترکش موجب قربان است
مگر از مسافری که اگر از راه از قصر رجوع کند انگاه قربان ازوی
ساقط گردد والا گوسفندی بحرم فرستد تا قربان کند و بمذهب
ابی حنیفه آنکه از میقات تجاوز کرده است رجوع نماید و
طواف صدر ادا کند واگر تجاوز کرده رجوع کند واگر بعد از تجاوز
رجوع کند لابد که عمره نماید وطواف عمره کند بعد از ان طواف
صدر نماید پس بعد فراغت از طواف صدر آنجا دو رکعت
نماز گذارد پس بزمزم آید وآب آن بخورد وکیفیت آن

این است که آب از دست خود کشیده رو بروی قبله بایستد
و شکم سیر بخورد و چند مرتبه مابین خوردن دم بگیرد و هر مرتبه
چشمها بر داشته طرف بیت نظر کند و از آب آن سر و رو
و جسد خود مسح کند بلکه اگر آسان باشد بر جسد بریزد و
مستحب این است که اول بخانه کعبه در آید و استانه را
بوسه دهد و برهنه پا در آید بعد ازان بملتزم آید که میان دروازه
و حجر اسود است و آنرا بکنار گیرد و سینه را بران نهاده با گریه
و زاری تمام بگوید * السائل ببابک یسأل من فضلک و معروفک
و یرجو رحمتک * و ساعتی بهمین نهج مانده نهایت گریه کند و اگر
ممکن باشد تشبث باستار کعبه نماید و الا دستها از بالای
سر بر دیوار کعبه دراز کند و رخسارهای خود بر دیوار مالد
اگر ممکن باشد و تکبیر و تهلیل و حمد و ثنا گوید و بر رسول صلی الله
علیه و سلم درود فرستد و برای حاجت خود دعا کند بعد ازان
حجر اسود را بوسه دهد و تکبیر گوید و اگر ممکن باشد داخل
بیت شود که بهتر است و الا کفایت می کند بعد ازان گریان
و نالان بر فراق بیت الله ازانجا رخصت شود و بر پشت روان
شود و رو بسوی کعبه دارد و تا تواند نظر بر خانه کعبه دارد و از
ثنیه سفلی که اسفل مکه است خارج شود و زن در ادای

جمله مناسک مثل مرد است مگر اینکه سر گشاده ندارد
و رو بگشاید و اگر سدل ثوب نموده از روی خود بپوشد جایز
باشد و ناپیدا باد از بلند نکند بلکه آن قدر که از خود بشنود دیگری
نشنود و پارچهای دوخته از درع و قمیص و خمار و خف و قفاز بپو
شد و در رمل و سعی بین المیلین نکند و حلق نکند مگر قصر کند چنانکه
گفته شد و پارچهای مصبوغ بورس و عصفر و مزعفر بپوشد
مگر غسل داده باشد و زن محرمه را پوشیدن پارچهای
دوخته از حریر و زیور مضایقه ندارد و اگر مجمع کثیر باشد بر
حجر اسود بوسه ندهد مگر اینکه جای خالی یابد و همچنین بر رکن و بر
صفا و مروه لازم نیست مگر اینکه تنهای یابد و خنثی مشکل در جمیع
مسایل احتیاطاً مثل زن است

* فصل چهارم *

در زیارت روضه متبرکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آن از
افضل مندوبات است و بعضی گویند که برای کسی که طاقت
دارد قریب بواجب است و در حدیث وارد شده است
* من وجد سعة و لم يفد الي فقد جفاني و من جاءني زائرا
و لا يهمه الا زيارتي كان حقا علي ان اكون له شفيعا *
پس حجاج بعد از فراغ جمیع ارکان حج و مناسک بسوی مدینه
روان شوند و در راه درود کثیر بروح پر فتوح رسول مقبول

فرستند بآنکه جل عبادات خود درین زمانه بعد ادای فرایض
وواجبات مقتصر بر درود دارد و اوقات فرصت را از این
نعمت عظمی قاصر نگرداند و چون بمدینه رسد و نظرش بر دیوار
و درختان مدینه افتد بگوید * اللهم هذا حرم رسولك فاجعله لی
وقایة من النار وامانا من العذاب وسوء الحساب * پس بجهت
در آمدن در مدینه غسل کند و طیب و بوی خوش باستعمال آورد
و جامهٔ پاکیزه تری که دارد بپوشد و متواضع و مسکین و محتاج وار
از سر هیبت و تعظیم حضور روضه مطهره رسول صلی الله
علیه وسلم داخل حرم محترم شود که فرموده است * من زارنی بعد
وفاتی فکانما زارنی فی حیاتی * پس ان حضرت صلی الله علیه وسلم
را زنده پندارد و حاضر شمارد و وقت در آمدن در شهر بگوید
بسم الله علی ملة رسول الله صلی الله علیه وسلم رب ادخلنی
مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنك سلطانا نصیرا
پس قصد مسجد شریف نبوی کند و در پهلوی منبر شریف
دو رکعت نماز گذارد باین وضع که عمود منبر در مقابله دوش
راستش باشد و استوانی که در پهلوی ان صندوق است
که علامت جایگاه سر مبارک است در پیش او باشد
و دایرهٔ که در قبلهٔ مسجد است میان دو چشمش باشد که این

ذلك آثاره و عالمين بسنته فجزاكما الله تعالي خير ما جزي
وزراء نبي علي دينه * پس باز گردد و برابر سر مبارک
مستقبل قبله بایستد و تحمید و تمجید حق تعالی بگوید و درود بسیار
بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بدهد و بگوید * اللهم انك قلت
وقولك الحق ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك واستغفروا الله
واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما اللهم انا قد
سمعنا قولك واطعنا امرك وقصدنا نبيك مستشفعين به اليك في
ذنوبنا ما اثقل ظهورنا من اوزارنا تائبين من ذلاتنا معترفين
بخطايانا وتقصيراتنا فتب اللهم علينا وشفع نبيك هذا فينا وارفعنا
بمنزلته عندك وحقه عليك اللهم اغفر للمهاجرين والانصار و
اغفر لاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل اللهم هذا اخر
عهدنا من زيارة نبيك ومن حرمك وحرمه يا ارحم الراحمين*
وانچه خواهد ازین دعا کم وزیاده کند و هر دعای که حاضر بود و
در خواهش توفیق وی باشد بعد ازان نزدیک اسطوانه که ابی
لبابه خود را دران بسته بود تا اینکه توبه او مقبول شد آید و آن
مابین قبر و منبر است و انجا دو رکعت نماز گذارد و توبه کند هر دعای
که خواهد طلب کند بعد ازان بروضه که مثل حوض مربع است
آمده نماز بخواند و انچه تواند از دعا و ثنا و تکبیر و تسبیح و استغفار بگوید

نا

وجماعتی از ازواج نبی و عمه او صفیه وجماعتی از صحابه و تابعین
رضی الله عنهم که در انجا هستند همه را زیارت کند و بر همه علیحده
علیحده نام بنام سلام فرستد و در مسجد فاطمه سلام الله
علیها که در بقیع است نماز گذارد و هر پنجشنبه بزیارت
شهداء احد رود و بگوید * سلام علیکم بما صبرتم فنعم
عقبی الدار سلام علیکم دار قوم مومنین وانا انشاء الله بکم
لاحقون * وآیة الکرسی و سوره اخلاص بخواند و هر روز شنبه
بمسجد قبا اید و این دعا کند * یا صریخ المستصرخین و یا غیاث المستغیثین
ویا مفرج کرب المکروبین و یا مجیب دعوة المضطرین صل علی
محمد و اله و اکشف کربی وحزنی کما کشفت عن رسولک کربه
وحزنه فی هذا المقام یا حنان یا منان یا کثیر المعروف
و یا دایم الاحسان یا ارحم الراحمین * گفته اند که در این
مواقف دعای موقت نیست پس هر دعا از ادعیه
ماثوره و غیره که دعا کند جایز است و تا مدت قیام در مدینه
مطهره همه نمازها در مسجد نبوی گذارد و هرگاه اراده
مراجعت از ان بلده متبرکه نماید اولا مسجد شریف را
بدو رکعت نماز وداع کند و هر دعای که خواهد بکند بعد از ان
متصل قبر شریف آید و چنانکه پیشتر گفته شد اعاده سلام نماید

دگریان و نالان از فراق آثار متبرکه رخصت شود و تا مدت
قیام بتعظیم و احترام مجاوران روضهٔ متبرکه کوشد و بخدمتگذاری
آنها از نفس و اموال دریغ ندارد و هر قدر که میسور باشد
از صدقات بر فقرا و محتاجین آن بلدهٔ مشرفه و امتیاز تا عمل سازد

* مقصد چهارم در متفرقات *

بر نکته یابان دقایق امور پوشیده نیست که هرگاه بخواهش قضا
و قدر حضرت ابو البشر از ملکوت سموات بعالم ارض جلوه گر
شد و اولاد امجادش بر روی زمین منتشر گردیدند بتکاپو
و تجسس امور تمدن افتادند به تجربه و الهام و هم بهدایت وحی
سماوی بسبب ضرورتها که پیش ایشان افتاد در ضبط و ربط قواعد
و کلیات کوشیدند تا مداومات و حفظ آن موجب بصیرت
آیندگان گردد و آن قواعد بتدریج منضبط و شایع گردیده و مسمی
بعلوم شد مثلاً آنچه از آن متعلق بمعاد بود بعلوم دینیه شهرت
یافت و آنچه علاقه بمعاش و تمدن داشت بمعاملات اشتهار
[illegible] معلوم شد که از امور محتاج الیه بیانیه هیچ یکی
بی ضبط و ربط قواعد معلوم نبوده است و بعضی از آن ابتدا
از انها [illegible] شروع آن ثابت نشده و بعضی در کتب و دفاتر
نمانده و بمرور دهور و بطون معنی موجب جهالت از آن قواعد گردیده

متعلقات اینگونه امور اعمال بی علم ماند نظر بران نیست مصدی
این اوراق آن است که بعضی از امور محتاج الیه را که بصورت
کذائی در کتب شد او که بهم نرسد به تفصیل غیر مخل وایجاز غیر
مخل بحیطهٔ ضبط در آرد باید دانست که اکثری از علوم
محتاج الیه در امور دنیا متعلق بعلم طبیعی و علم ریاضی است وانچه
ازین هردو علم مسایل آن عام فهم نیست و نفع معتدبه عوام
متعلق ازان نبوده است به ذکر آن مبادرت نرفته فقط بعضی
ازان هرچه نهایت کار آمد و سهل الفهم است بر سبیل
اختصار مذکور می شود چنانچه در دو مقصد اول و دوم بعضی از
متعلقات ریاضی مذکور شد پس مطالب مذکوره این مقصد
درضمن چهار فصول یاد کرده آمد * فصل اول * در بیان حالات
زراعت و آن علم نبات است که از فروع علم طبیعی است
بدانکه مبدء تکوین نبات جسمی کثیف لزج است به نسبت
منی حیوان که در جمیع اجزای نبات یافته می شود وازان حفظ نوع آن
است و آن گاهی در بذور وگاهی در اصول وگاهی در عروق وگاهی
در مجموع آن می باشد و برای این ماده وقتی معین است که دران
ظهور می یابد و بحرکات افلاک و طلوع و غروب کواکب و قرب
و بعد شمس بحد کمال می رسد و هیچیکی از نباتات خالی ازان

بهتر و خوشتر است و قلت و کثرت یکی از ان اجزا موجب
قلت بلکه فقد ان نبات می گردد و چون در بعضی از اراضی
بعضی از نباتات بکثرت نشو و نما می یابد و در همان اراضی
بعضی از ان بالکل نشو و نمائی یابد یا کمتر می روید منشاء ان
اینست که بعضی از اجزای موجوده زمین بعض مفقوده ان را
متدارک می شود و در بعضی ان تدارک بوقوع نمیرسد و تخم
نبات را هم دخل کلی در نشو و نما است نه اینکه فقط زمین لایق رویندگی
هر نبات است اری اگر تصرف خارجی اشیای مفقوده زمین را
به نسبت حاجت ان جهت نباتی خاص تدارک نماید این امر امکان
دارد و از اینجا معلوم شد که انچه متعارف و مشهور است
که در بعضی از اراضی بالکل رویدگی نیست و بعضی از نباتات
مخصوص به اراضی خاص است این معنی اصلی ندارد یعنی از
تصرف کامل هر زمین استعداد نشو و نمای هر نبات دارد
لاکن این قدر امکان دارد که معالجه بعضی از اقسام اراضی بنا بر
بعضی از نباتات از قدر انتفاع زاید باشد و همچنین بالعکس
و تحقیق و تدقیق این مسایل و حصول استعداد این تصرفات
موقوف بر دریافت و استحضار قواعد علم کیمیا است با غریبا
است که بدا کاسوس ان را شایع نموده و ان صناعتی است که

شروع برشکال یعنی در ماه اساره یا ساون قام انگور یعنی
ان شاخها که بسال گذشته روئیده باشد آن را با پنج شش
بو ارض یعنی منبت شاخها که بهندی آنرا انکهوه گویند تراشید ٭
باد و انکهوه دران حفر غرس کنند هرگاه آن هر دو از زیر
زمین بروید بو ارض باقیه سابقه را با یکی ازین که تازه روئیده
است از قریب زمین به تراشند و همگی یک شاخ تازه باقی دارند
و هرگاه ازین شاخ شاخهای دیگر روید در اخر سال دوم یعنی
بماه پهاگن دو شاخ باقی داشته باقی را بتراشند بعد ازان
در ماه اساره سال سیوم هرگاه ازین هر دو شاخ دو دو شاخ
بروید یک یک باقی داشته یک یک بتراشند و در ماه اگهن
همان سال از شاخهای تازه دو شاخ داشته باقی بتراشند
و همچنین در ماه اساره سال چهارم ازین دو شاخها یکی را
بتراشند و یکی را باقی دارند و در اگهن همان سال ازین شاخ
سه شاخ داشته باقی را بتراشند و در ماه اساره سال پنجم
هرگاه این هر سه شاخ بروید دو ازان یکی جانب چپ و یکی
جانب راست باقی داشته یک شاخ بتراشند و در ماه
بهادون یا کوار اندک سر این شاخها بتراشند هرگاه
درخت انگور چهار ساله شد و عرض درخت یک نیم گره

شوا تراب بدهند و بعد از ان همیشه بعد دو سه روز اب
داده باشند* قاعده * در بیان حالات درخت انبه باید دانست
که اقسام این درخت از کیفیت و کمیت بار آن و بلحاظ ذایقه
و صورت و عظم و صغر آن غیر متناهی است و بهر دو صورت یعنی
یعنی بزرع تخم و بهنشانیدن قلم بوجود می آید و اهل فلاحت
در ترکیب نشانیدن ان صنایع عجیبه بکار برند و می گویند که اختیار
است هر ذایقه که خواهند بار بهمان ذایقه بوجود آید مثلا اگر خواهند
خوشبوی گلاب یا کیوره یا دیگر عطریات در ثمران پیدا شود
میتوانند و همچنین کیفیت شراب که سکر است در ان
پیدا میتوانند شد و در ابتدای نشو و نما از برگ آن صورت
و ذایقه ثمر می توانند شناخت چنانچه اگر خواهند اشجار انبه یکیک
صورت را مثلا زرد یا سرخ یا مدور یا دراز در یک قطار
نهند می توانند و همچنین در ثمر هر درختی که بشناخت برگ آن
در اول نشو و نما گمان بد مزگی و ترشی غالب می باشد آن
درخت را مدور می کنند و انبه درخت قلمی زود بار می دهد و اکثر
بالیده و لطیف و کلان می باشد و این درخت را باید که در فاصله
کم از بست و پنج یا سی دست نه نشانند و تا وقتیکه درخت
کلان نشود زمین قریب اصل آنرا از کاه و درختهای صحرائی پاک

دارند و هرگاه بسال اول شگوفه برآید بالکل آن را قطع کنند و باز دو سه سال بتدریج بعضی از شگوفه‌ها دارند و بعضی قطع کنند و بعد سه چار سال از ابتدای شگوفه برآوردن تمامی شگوفه‌ها بگذارند که باراور شود درین صورت اثمار بکثرت و بالیده و خوش ذایقه بوجود خواهد آمد و همیشه باید که یک ماه قبل از شگوفه براوردن اصول درختان بکاوند و گل آنرا برآورده از انبار یعنی پانس پرکنند و باز از گل بند سازند و تا پخته شدن اثمار هر روز آب داده باشند و همچنین در دیگر درختان همین ترکیب بکار برده باشند * قاعده * در بیان نشانیدن قلم درخت باید دانست که از زرع تخم وجود ثمر بعینه مثل اصل آن ممکن نیست و لهذا اگر خواهند ثمری بعینه بهمان کیفیت و کمیت اصل بوجود آید بدون نشانیدن قلم عسیر است و هم از نشانیدن قلم وجود ثمر به نسبت زرع تخم بسرعت میشود و آن چند نوع است یکی ازان این است که شاخ درختی را تراشیده در زمین غرس کنند که آن شاخ نشو و نما یابد و درخت شود و این نوع قلم نشانیدن از اخس انواع است و دران اکثر احتمال عدم نشو و نما است * و نوع دیگر * این است که پوست شاخی خورد باین نوع از کارد دو نیم کنند

تا گل بیرون نافتد هرگاه آن شاخ اصل برآرد آهسته آهسته از زیر
بتراشند و اگر باران نبارد آب چکانیدن هم ضرور است
* نوع دیگر * که قلم و وصل یک درخت با درخت دیگر باشد این
است پوست درختی از مقامی که یک دو بارض دارد با احتیاط
تمام معه پوستی که بر بارض است اول از کاردی نشان نموده
از شاخ بیرون آرند و از درخت دیگر که پیوند دران منظور است
هم بهمین نهج پوست معه بارض آن با احتیاط بیرون کنند و از پوست
مطابق این مقام را بهوشند بنوعیکه بارض بر بارض رسد
و تفرقه و امتیاز در هردو باقی نماند و در نظر پوست همین درخت
ثانی معلوم شود بعد ازان مقام پیوند را از برگ درختی یارسن
و غیره محکم بندند به نهجیکه مانع حرارت شمس و تاثیر هوا نشود
و شاخهای بالای پیوند مذکور را بالکل بتراشند و اگر شاخی بزیر آن
برآید انرا هم بتراشند هرگاه وصل شدن گیرد تنگی بندش بالائی
آهسته آهسته دور کنند و هرگاه بالکل وصل یابد انرا بکشایند
* نوع دیگر * همین قسم اینست که شاخیرا قلم تراش از درختی
تراشیده شاخ درخت دیگر را بهمین نهج موافق آن بتراشند
و شاخ تراشیده پیشتر برین شاخ دیگر به نهجی بنشانند
که مابین انها نشیب و فراز باقی نماند و باهم وصل شود بعد ازان

مقام وصل را بابرگ درختی یا پوست آن بندش کنند* نوع دیگر*
همین قسم اینست که دو درخت که متصل یکدیگر باشند خواه در زمین
یا در تغارگلی شاخ یکی را با دیگری بهر نهج که مستحسن نماید
هردو را تراشیده محکم وصل نمایند مگر ضرور است که قریب
پیوند از درختی که قلم آن می نهند اندکی از پوست انرابکارد ی
نشان نموده از شاخ بیرون آرند و دو سه بارض آن باقی
داشته مجموع شاخهای آن بتراشند و بردرختی که قلم می نهند هم مجموع
شاخهای آن بتراشند و باید دانست که وصل درخت با
درخت دیگر بدون اتحاد نوع آن امکان ندارد و در اشجار
مختلف الانواع پیوند نمی تواند شد و اختلاف اصناف مضرت
ندارد مثل ترنج ولیمو وکوله وبتابی وغیره که همه از یکنوع اند مگر
صنف مختلف است پس وصل یکی از ینها با دیگری امکان
دارد و نیز معلوم باشد که هر درختی که پوست ان نازک و
باریک است اگر برسن وغیره بندند احتمال رسیدن صدمه
بر پوست است لهذا باید که در پارچه گنده و مضبوط یکی از ضماد
لیسده از ان بر بندند* و طرق ساختن ضماد بسیار است اسهل
از همه سه طریقه است یکی آنکه سرگین گاو نیم اثار روغن تارپین یکپاو
موم زرد یکپاو باهم امیخته برآتش نرم گذاشته ضماد نمایند دیگر آنکه روغن

تا در پیین موم زرد را بموزن گرفته بر آتش گذارند و ضماد نمایند دیگر انکه سرگین گاو کاه تراشیده یعنی بیال که آنرا بچالی هم گویندگان چسپان که آنرا چکنی می گویند تا یک هفته هر روز آب پاشیده باهم امیخته باشند بعد یک هفته ضماد کنند این چند قواعد بطور تمثیل نوشته شد و برای تفصیل زاید از ان کتابی علیحده می باید که مدون شود تا جزئیات مالایتناهی بحیطه ضبط در آید

فصل دوم در بیان مجملی از کیفیات تجارت که از فروع علم اخلاق است و ان عبارت از اجرای عقود بیع و شراء است تا بذریعه ان از خریدن به قیمت سهل و فروختن بالای آن انتفاع بردارند وکثرت انتفاع که اصل و غایت این عمل است موقوف بر کثرت خواهش مردم و نقل و تحویل اشیا از جائیکه مال تجارت بوجود می آید بجائیکه آنرا وجود نبا شد بوده است و ظاهر است که این عمل از عمده ارکان سلطنت است چه رونق وقیام سلطنت موقوف است بر کثرت مردم وکثرت مردم موقوف است بر حصول اسایش بکثرت وجود اشیای محتاج الیه و فراوانی منافع و این هردو امر بدون فراوانی کار و بار تجارت صورت نه بندد و چنانکه حصول منافع منحصر بر فراوانی خواهش مردم است همچنین بعضی حیل و تدابیر هم موجب وفور خواهش می شود چنانکه در طریقه بیع من یزید که

بعرف حال در هندوستان نیلام می گویند مشاهد می شود که
در صورت اجرای آن اکثر بدون خواهش طبایع راغب
بآن می شوند و مال تجارت باین حیله بسرعت و کثرت فروخت
می شود و این حیله از جبلت انسانی که حسد و غیرت است
کار خود می کند و گاهی در صورت اتفاق قومی باهم فقط منتفع
گردانیدن بایعان که مالکان مال اند هم مد نظر می باشد و همچنین
عرض اشیای تجارت بر عموم مردم هم با وصف عدم احتیاج
وقات آن موجب رغبت می گردد و این امر را سکان
فرنگستان بوجه کلی معمول کرده اند و لازم گرفته اند چنانچه اهم از
طرق عرض اشاعت آن بذرایع کاغذات اخبار است تا اینکه
از تجار کلان اینقوم کمتر کسی است که مطابع به تخصیص بنابر عرض
اشیای تجارت بخانه خود نداشته باشد و همیشه اشتهارات
طبع کرده آنرا منتشر سازد و ورای آن در دکاکین و مکانات
مصفا و آراسته همیشه جمله مال تجارت کشاده بترتیب های
لطیف آماده و مهیا می دارند که هر کس آمده بدون طلب جمله
اشیا را به بیند و فقط طرز ترتیب آن اکثر باعث رغبت
می شود بخلاف عکس آن چنانکه در هندوستان رواج دارد
که مالهای تجارت در صنادیق و بقچه ها مقفل دارند که هم احتمال

تضییع مال است و هم فروش آن موقوف بر طلب مردم و
اطلاع یافتن آنها از بودن آن نزد شخصی خاص است و ازینمعنی
هم کمتر است که کسی مطلع شود بالجمله جزئیات طرق ترغیب
مردم را احصا نیست و از اهم ضروریات که در معاملات تجارت
است صدق قول تجار و پختگی مزاج و عدم تلون طبیعت و
صبر و تحمل در ضبط و حفظ اموال تجارت و فروختن بر مواقع و
وقوع اعتبار آنها در قلوب مردم است که هرچند این امور
بیشتر باشد حصول منافع زاید گردد و هر قدر که کمتر بود وقوع
نقصان بیشتر رود هد چه در صورت وقوع اعتبار در قلوب
مردم اگر مایه تجارت قلیل است یا بالکل نیست عایق حصول
منافع و اجرای کار و بار تجارت نمی تواند شد و اینمعنی بعین
عیان در بنادر کلان مشاهد شد که بعضی از تجار قوم فرنگستانی
آن قسم اند که یک حصه مایه تجارت ذاتی خود ندارند و
صرف به پیشه دلالی مال مردم می فروشند و اجرت معینه
می گیرند و منافع سالیانه انها از میات الوف متجاوز است چنانچه
این قسم دو سه کوتهی کلان انهاکه انرا بمحاوره انها هوس بفتح
اول و سکون ثانی میگویند بالفعل در کلکته موجود است که صرف
مصارف و مواجب ملازمین انهاا ز ده هزار روپیه ماهوار زاید

می شود و یکی از قواعد معمول اهل فرنگ در تجارت که از
نتایج اتفاق قوم است آنست که هر کسی که بنیاد تقرر کدام هوس
انداخت اول اشتهاری می دهد و مایه تجارت ان بمقداری
معین قرار داده انرا بر حصص شتی تقسیم میکند و هر حصه زاید
از هزار روپیه و کمتر از پانصد کمتر مقرر می شود پس این زر را
بطور چنده از هریک خواه بتدریج یا دفعة جمع ساخته مشغول به
تجارت میکنند و منافع انرا بعد مجرا گرفتن مصارف بر مالکان حصص
تقسیم مینماید پس مالکان حصص را پروپریتر برون قصور خیبر نام
نهند و چند کس را از ان مالکان انتخاب کرده بنابر تقنین قوانین
اجرای کار و بار آن معین سازند که در ایام مقرره بجائی واحد
مجتمع شده بملاحظه جمله حالات و مصالح وقت تجویز امور ضروریه
میکرده باشند و حسب دستور معینه این قوم در صورت
وقوع اختلاف در امری بطرفیکه آرای کثیره باشد بران عمل
میکنند و یکی را از همین مقننین پریسیدنت و چیرمن خوانند که سردار
باشد و رای او بمنزله رای دو کس باشد مگر برای کسی از مقننین
سوای منافع حصص انها وجهی از مصارف و مواجب معین
نمی شود و یک کس را منجمله مالکان یا شخص اجنبی را ملقب
بسکریتری کنند که بالکل انتظام جزئیات آنهوس متعلق از و

باشد و عمله ضروری همه مطیع او باشند و او را از منافع آن
مواجب هم مقرر کنند و همیشه او بر مقتضا میین قوانین معینه عمل
میکند و اجرای کار می سازد و همیشه حساب و کتاب ماهواری
یا سه ماهی یا شش ماهی هر انچه قرار یابد در نظر مقننین
میگذراند و بهدایت انها کار بند میباشد و این هوس بلقب
کمپنی که منضم بنامی دیگر باشد خواه نام سردار مجلس بان منضم
شود یا دیگری می باشد و تمامی هوس های کلان انیقوم از همین جنس
است و کمتر کسی است که مایه تجارت ذات خاص بدون شرکت
دیگران مشغول به تجارت داشته باشد و در حقیقت رونق این
کار و بار بدون سلطنت مستقل و انضباط قواین ممالکت
متصور نیست و هرگاه سلطانی ذی شوکت متوجه بترویج این رکن
اعظم سلطنت باشد البته بوجه مستحسن رواج و شیوع یابد
چنانچه درین زمانه در هندوستان هر قدر که صرف همت مدبران
سلطنت انگریزیه درین حرفه است در امری دیگر نیست اگر
مردم این ولایت بحسن تدبیر قواعد منضبطه عمل فرموده
مصروف این اموزشوند انتفاع کلی بردارند یکی از طرق
ترویج آن که مدبران سلطنت انگریزی برای رونق تجارت
هندوستان اختیار کرده اند اینست که مجلسی در کلکته مقرر ساخته اند

که انرا در زبان خودشان اکسپورت و ویرهوس نام نهند و اهل هند انرا کها تاباری میگویند و موضوع آن مجلس اینست که هرکسی هر مال بر جهاز بار نماید و بسمتی از اطراف فرنگستان روانه کند بقدر معین از چهل و پنجاه روپیه سرصد تا شصت و هفتاد روپیه قیمت نقد ان مال از ان مجلس می دهند و مال باختیار خود گرفته روانه می سازند بعد فروخت آن حساب نموده زر عطا کرده خود معه سود و اجرت فروش که آنرا بهندی آرهت گویند مجرا گرفته باقی مجموع قیمت آن معه منافع بمالک می سپارند و این خانه از طرف ایست اندیا کمپنی مقرر است و همچنین تجار کلان این قوم هم بعمل می آرند و قیمت پیشگی زاید از مقداریکه از کها تاباری عطا می شود میدهند تا انیکه به بعضی هنگام نود روپیه سرصد نرخ پیشگی معین سازند پس تصور باید نمود که اگر کسی یکهزار روپیه مایهٔ تجارت دارد و مال ده هزار خرید بکند و بر جهاز بار سازد و نه هزار مثلا از هوس های مذکور بگیرد و یکهزار از نزد خود شمامل سازد لامحاله مالک منافع ده هزار خواهد بود زیاده ازین صورت ترویج چه خواهد بود و یکی از اصلها ی که از لوازم تجارت است و اکثر تجار اهل هند خصوص کم مایگان انرا ملحوظ ندارند بلکه خلاف آن راه روند اینست که نفع

هر چند قابل باشد مال را بانتظار نفع کثیر بند سازند که اینمعنی
هم موجب استادگی زر از نمو است و هم تقلیل قیمت
موجب منافع زاید است وکثرت خریداری که از تقلیل
قیم می شود باعث انتفاع کثیر بنسبت قلت خواستگاری
و احیانا فروش ان بر قیمت زاید خواهد بود بالجمله قواعد وکلیات
معاملات تجارت انچنان درکتب ودفاتر این قوم مدون شده اند
و روز بروز می شوند که باندک توجه هرکس ماهر آن میتواند شد
و نظر بران اکثر سکان بنگاله از قوم هنود و پارسیان بمبئی
که قدم بر قدم قوم انگریز که حکمای زمانه ما هستند می روند
و معاملات خود را بهمان نهج رواج داده اند در حصول منافع
سهیم و شریک اینقوم و صاحب متاع و اموال فراوان
شده اند و دیگر اهل هند که هنوز از روش انها متوحش و ناواقف اند
رونق کار انها بان درجه نرسیده و غنای تام حاصل نه نموده اند در اینجا
صرف بنظر رغبت مردم باین پیشه مجملی از ان بقلم اورده شد
تفتیش و تجسس آن و کوشش و سعی دران باب حواله
بر عقول سلیمه میکند وما علینا الا البلاغ * فصل سیوم * در بیان
حال تعیین مقادیر که از فروع علم ریاضی و نهایت محتاج الیه اهل حرف
است و هم دیگرانرا بدون علم و استعمال ان چاره نیست و جماعه

عقود و معاملات حتی که ادون امور خانه داری موقوف بران است لهذا دانشمندان برای ان سه وضع اختیار نموده اند یکی شمار و دیگر وزن و سیوم پیمایش شمار در اشیائی است که تعین ان به نهج افراز کلانی اجزای مقادیر یا تساوی آن در حجم یا بشرکت اسمی یا از پیمایش و وزن یا غیر ذلک گردیده باشد و مقابل ان اعداد وضع شده اند و اشیای ذی الاجسام که اجزای غیر متساوی دارد بوزن معین می شود و مائیات و اشیای قصیر الاجزا کثیر المقدار هم بوزن و هم به پیمایش معین می گردد و امثال زمین و بلندی مکانات و دیوارها و ارتفاع جبال به پیمایش تعین می یابد و پیمایش دو گونه است یکی پیمایش بذراع و ان مختص باشیای قاره است مثل زمین و ثوب و چوبهای طویل و عریض و دیگر پیمایش بکیل و آن مختص بمائیات و اشیای قصیر الاجزا است که به پر کردن در ظرفی معین می گردد و بالجمله چون مغرض از تعین مقادیر تقسیم و تجزیه آن باجزای متساویه است پس بهر نهج که این امر اسان و اسهل می باشد خواه بشمار یا بوزن یا بذرع یا بکیل معین می شود و چون هر یکی از ینها باختلاف ممالک و بلدان مختلف است لهذا بطرز اختصار بندی از هر جنس ان بیان کرده می شود

و اگرچه بحث تفصیلی آن متعلق از علم حساب است که فنی از علم
هیئت باشد در اینجا فقط از اصطلاحات اسمای هریکی از شمار
و وزن و پیمانه اطلاع داده می‌شود که همین قدر بکار آمد عموم
مردم است اما اعداد پس اختلاف دران فقط در
الفاظ مراتب انست و این هردو نقشه مفصله حاوی
جمله اسمای اعداد در زبانهای عربی و فارسی و اردو
و انگریزی است معه ارقام هندی و انگریزی و عربی که
بازای اسمای انها موضوع شده است پس در اول
اعداد از یک تا صد و در دوم از صد تا صد هزار نوشته شد
بملاحظه این جدول واضح خواهد شد که درین اعداد از
شروع مرتبه عشرات همان الفاظ آحاد را ترکیب داده
اند مگر تا بست در ترکیب جمله زبانها الفاظ آحاد متغیر شده اند
لهذا تا بست جمله اعداد نوشته شد و بعد از بست صرف
نامهای مراتب عشرات بترک آحاد ما بین انها بقلم آمده
و صورت ترکیب آحاد بعد از بست اینست که با هر مرتبه از
عشرات احاد را جمع نموده تلفظ می‌سازند الا در عربی و فارسی
حرف عطف ما بین انها فاصل ارند و در عربی آحاد را مقدم
دارند و عشرات را موخر و در فارسی عشرات متقدم

بر احاد کنند و در انگریزی هم عشرات را مقدم دارند مگر
حرف عطف فاصل نه آرند مثلا در عربی واحد و عشرین و در
فارسی بست و یک و در انگریزی تونتی ون گویند تا مرتبه
میات و در ہندی زیاده و سعت داده اند که تا شروع مرتبه
میات الفاظ مرکبه بالکل تغییر یافته اند پس گویا برای ہر عدد
تا صد نامی جدا گانه شد و بعد از میات در جمله زبانها آحاد را
بر میات مقدم کنند و حرف عطف ہم فاصل نه آرند الا در عربی
یکصد و یک ہزار را حرف بلفظ مایه و الف تعبیر کنند و برای
دو صد و دو ہزار ہمین الفاظ را تثنیه کرده مایتین و الفین گویند
و از ان بعد لفظ آحاد را ہم مرکب نمایند مثل دیگر زبانها چنانچه
سه صد را در عربی ثلث مایه و در فارسی سه صد و در
ہندی تین سو و در انگریزی تہری ہندرد و ہمچنین ثلثة الاف و سه
ہزار و تین ہزار و تہری تہوزند گویند و ہم در عربی در ہر یک
از الفاظ موضوعه جہت مذکر و مونث فرق است و رعایت
تطابق موصوفات باصفات و غیران در تذکیر و تانیث ہم می باشد
مگر در اعداد این قضیه منعکس است یعنی اگر معدود مذکر باشد
عدد را مونث استعمال کنند و اگر معدود مونث است
عدد مذکر آرند مثلا ثلثة رجال و ثلث نساء مستعمل است

وهمچنین در هندی هم در اکثر الفاظ مذکر و مونث علیحده است
مگر در اعداد هیچ فرق نیست معدود خواه مذکر باشد یا مونث
همان یک لفظ مستعمل است بالجمله برای تسهیل فهم
هر سه مرتبه را دوری نام نهند پس مرتبه آحاد و عشرات
و میات را دور اول گویند و بعد ازان هر سه سه مرتبه را
دور دوم و سیوم و چهارم الی غیر النهایه" وهمین دور اول را
اصول گویند و باقی دورها از همین دور اول بترکیب بوجود
می آید در دور دوم لفظ الف در عربی و هزار در فارسی و
و تهوزند در انگریزی با آحاد و عشرات و میات مرکب شود و از
شروع دور سیوم در هر دور باین هر سه زبان یک لفظ
هزار زیاده کرده شود پس در حقیقت اسمای اعداد در هر سه
زبان عربی و فارسی و انگریزی برای هر سه مرتبه دور اول
و مرتبهٔ اول دور دوم که همگی چهار مرتبه شد وضع گردیده مگر
در هندی دور اول مرتبه دوم را که هزار است اگر از یک
برابر تا صد شمار نمایند هرگاه بصدم رسد نام آن لاکهه نهند و چون
لاکهه را از یک شمار نمایند و بصدم رسد انرا کرور نامند و
همچنین کرور را بمرتبه صدم ارب وارب را بمرتبه صدم کهرب و
کهرب را بمرتبه صدم نیل و نیل را بمرتبه صدم پدم و پدم را بمرتبه صدم

سنکھہ گویند بعد ازان نامی جداگانہ معین نکنند لاکن بعضی ازانہا دو اصطلاح دیگر افزوده اند یعنی ادبد ومہا ادبد و در عربی و فارسی و انگریزی عدد چون از ہزار افزون شود بتکرار ان و انضمام الفاظ آحاد و عشرات و میات تلفظ شود و برای تسہیل نقشہ کہ دران اعداد از شروع دور دوم بزبان فارسی و مقابل ان اسمای ہندیہ تا منتہای مصطلحات انزبان در قوم ہندیہ است مرقوم می گردد و عربی و انگریزی را برہمان قیاس باید کرد یعنی ہر جا بجای لفظ ہزار ہر قدر کہ باشد با لفظ الف عربی و تھوزند انگریزی تبدیل کرده با اسمای اعداد آحاد و عشرات و میات بنہجی کہ پیشتر ذکر شد مرکب باید کرد اما رقوم ہندیہ و انگریزیہ پس از یک تا نہ وضع شده اند بمقابلہ اعداد آحاد و در دیگر مراتب ہمان اعداد را مکرر کنند کہ مراد آن مرتبہ بقدر ان عدد باشد مثلا درین صورت ۱۰ مرتبہ عشرات یکبار مراد است کہ ده باشد و درین صورت ۹۰ ہمان مرتبہ نہ بار کہ نود شد و ہر مرتبۂ کہ خالی باشد انجا صفر نویسند و صورت صفر در ہمہ ممالک ہمین یک صورت است ٥ مگر در انگریزی ہمین را بصورت بیضی نویسند و بالفعل بنظر اختصار اہل دیوان آن را بصورت نقطہ نویسند و عدد پنج را بصورت

صفر نویسند پس درهند سه های متوالیه رقم اول را احاد دانند و رقم دوم میات و رقم سیوم الوف و رقم چهارم احاد الوف و رقم پنجم عشرات الوف و رقم ششم میات الوف و هفتم احاد اوف الوف و هشتم عشرات اوف الوف و نهم میات الوف الوف و علی هذا القیاس الی غیر النهایة مثلا ۱۳۱۴۰۷۶۰۵۰۹ بحساب هندی نود و پنج کرور و شش لکهه و هفتاد هزار و چهار صد و سی و یک باشد و به همین طرز رقوم انگریزی مینویسند در رقوم سیاقی که در جداول سطور راست صورت اسمای اعداد عربیه را مختصر کرده ایجاد نموده اند مگر غالبا ایجاد مولدین است از محاوره عرب نیست و این رقوم برای احاد و عشرات و میات جدا جدا ایجاد شده مگو برای احاد الوف در اخر عدد آحاد مدی منضم ساخته باخران بصورت تشدید و فتحه علامت کنند و برای عشرات الوف همان صورت است که برای عشرات نویسند الا قدری از ان دراز و در اخر عشرات که بطور چشمه های هوز نویسند انرا ترک کرده منفصل ازان همان صورت تشدیدی و فتحهٔ علامت اوف به نویسند چنانچه تفصیل و تصویر آن از نقشه مذکور معلوم خواهد شد و بالفعل ان رقوم مخصوص به تحریر

زر واشته اند و در او زان اعداد سنون بان می نویسند
واجزای روپیه از آنه و پائی واجزای سن از آثار بر قوم هندیه
نویسند مگر چون اجزای روپیه از فلوس آن که دو فلوس
رایک تنگه گویند بگیرند صورت ان دیگر است که از رقوم
سیاقی اخذ کرده اند و برای آسانی جمع نمودن کسور آنه
راچهار پاره کنند و انرا پائی گویند و بعضی یکپاره را دو نیم کنند واجزای
فلوس به مریها کنند و نیم دمری را ادهی گویند واجزای آن
بداسها است و این جدول حاوی هر قسم اجزای سنون و روپیه
است اما در انگریزی پس هم زر و هم اجزای سنون را بهمان
یک رقم نویسند دانه را ده از ده پاره کنند و هر پاره را پائی گویند
واما اوزان وکیل که جهت پیمایش اشیای لایق وزن مقرر
شده پس انچه ازان در دیار ما رواج دارد و هم اوزان شرعی
است ان را در نقشه مندرج میکنم که دران تحویل یکی بدیگری
کرده شده وازین سبب مقدار هر یکی بخوبی معلوم می تواند شد
و بالفعل در اکثر بلاد هندوستان که داخل سلطنت انگریز است
سیر بوزن هشتاد روپیه سکه کمپنی مروج است و روپیه کمپنی
هم از وزن روپیه مروجه دیار ما دو رتی زیاده است و مقیاس
اوزان موافق رواج هر دیار همین سیر است واجزای سیر که نصف

سیر باشد و آن را آده سیر گویند و ربع سیر که انرا پاو سیر گویند و ثمن سیر که انرا آده پاو نامند و شانزدهم حصه سیر که یک چهتانگ باشد و یک حصه از سی و دو حصه سیر و انرا آدهی چهتانگ نامند و اضعاف سیر یعنی پنج ربع سیر که سوا سیر باشد و شش ربع آن که دیره سیر باشد و دو نیم سیر که ادهای سیر باشد و پنج اثار که انرا پسیری گویند و ضعف آن که دس سیرا باشد و بست اثار که آده من یا چار پسیری گویند دادهون هم نامند بفتح الف و دال مخلوط بهاها و چهل اثار را یک من قرار دهند و در بعضی بلاد من کم و زیاده از چهل اثار هم رواج دارد و وزن خام هم در اکثر بلاد هندوستان رواج دارد اما بانحاء مختلف انچه مروج در بلاد لکهنو است سیوم حصه همین اجزاء و اضعاف سیر است که بهمان اسما شهرت دارد و در تمام قصبات و قریات لکهنو همین وزن خام بنابر وزن غله جات جاری است و باید دانست که اوزان طبیه و مروجه ولایات دیگر از مقداریکه در جدول نوشته شد مختلف واقع شده بلکه در بعضی اوزان بلاد هندوستان هم باهم تفاوت است در احصای تمامی یا اکثر ان تطویل زاید دید بنبذی از ان ایما میگردد بدانکه حبه در اوزان طبیه دو شعیره را گویند که

همان جو است و جو چهار ارزه باشد که برنج است لاکن این
وزن از اجزای مثاقیل است وحبه از اجزای درهم دوازده و نیم
باشد و باقلا نیم درهم است و قیراط سه حبه و بقولی چهار حبه
و دانق که بفارسی دانگ گویند از درهم دو قیراط و از مثقال
سه قیراط است و درهم چهل و هشت حبه است و مثقال یکدرهم
و سه ربع درهم است و استار چهار و نیم مثقال و اوقیه
هفت و نیم مثقال و رطل دوازده اوقیه و بمثقال نود مثقال
و بدرهم یکصد و سی درهم و من یکصد و هشتاد مثقال و بدرهم
دوصد و شصت درهم و ابریق دو من است و صاع چهار من
اما اوزان هندیه مروجه بالا دیگر سرخ که عین الدیک باشد
و بهندی گهونگچی نامند سه جو متوسط است و رتی متعارف
بنگاله که تخم گل چاندنی است چهار جو متوسط است و رتی
شاه جهان اباد همین گهونگچی است و ماشه بنگاله هشت رتی
است و ماشهٔ شاه جهان آباد هشت گهونگچی است و تانگ
بقولی چهار ماشه و بقولی بست و چهار سرخ و توله متعارف
شاه جهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه انجا باشد و دام پنج
تانک است که بست ماشه باشد * قاعده * در تحویل درهم
بمثقال اگر خواهند بدانند که دراهم معینه چند مثقال است نصف

دراہم وخمس انرا جمع نمایند عدد مثاقیل خواہد بود مثلاً اگر خواہند
بدانند چہل درہم چند مثقال است نصف آنرا کہ بست است
باخمس آن کہ ہشت باشد جمع نمایند پس بست و ہشت عدد
مثاقیل باشد واگر تحویل مثقال بدرہم خواہند باید کہ سہ سبع عدد
مثاقیل بر کل آن افزایند کہ عدد دراہم باشد مثلاً بر چہاردہ
مثقال سہ سبع آن کہ شش است افزودیم بست شد
کہ ہمین عدد دراہم است و اما پیمایش اشیای قارہ
کہ بمساحت معتبر است ہم ہر جا باختلاف است نبذی ازان
مذکور می شود بدانکہ متقدان یونان دہ موی یال اسپ را کہ در
باریکی و گندگی متوسط باشد بایکدگر چسپیدہ عرض یک جو
معتدل قرار دہند و شش جو را بہمین نہج یک اصبع و دوازدہ
اصبع را یکوجب و دو وجب را یک ذراع و دو ذراع را یک گز
و پنج نیم ذراع را یک لٹھہ مقرر کردہ اند و دو ہزار گز را یک میل
و سہ میل را یک فرسخ مقرر کنند و اہل فرنگ مقدار
ہشت جو مذکور را یک انچہہ بکسر ہمزہ و سکون نون و جیم
فارسی مخلوط بہا و دوازدہ انچہہ را یک فت بضم اول و
سکون ثقیل ثانی و سہ فت را یک گز کہ انرا یارد نامند بسکون
سوم و چہارم و در دیار ما واکثر بلاد ہندوستان مدار مساحت

اکثر اشیا بر گز قطعی است که گز الهی نامند و برای پیمایش
تهانهای ثوب گزهای دیگر باختلاف بلدان رواج دارد و در بلاد
ما از گز قطعی یک ربع زیاده می باشد و از گز الهی انچه از ان
در مساحت زمین وامثال آن مروج است به بست وچهار طسوج منقسم
میگردد که هر طسوج تقریبا دو انگشت این زمانه باشد و انچه در
پیمایش اشیای دیگر مثل اثواب و غیره مستعمل است
مثل گز خاص برای آن بشا نزده حصه تقسیم یابد و هر حصه را
گره گویند و نهه گز مربع را یک بسوا سه گویند و بست بسوا سه را
یک بسوه که یکصد و هشتاد گز مربع باشد و بست بسوه را یک
بگهه قرار دهند پس بگهه سه هزار و ششصد گز باشد که سه هزار و بست
پنج گز انگریزی است و آن پنج ثمن ایکر انگریزی باشد پس
باین حساب ایکر انگریزی چهار هزار و نهصد و پنجاه گز انگریزی
شد و هم درین ممالک بنا بر تسهیل پیمایش زمین مقیاسی
قرار داده اند که آنرا جریب گویند و آن شصت گز دراز باشد
پس یک جریب اگر بطول زمین اندازند و یکجریب بعرض
آن پیمایش بگهه تمام شود چه از ضرب شصت در شصت
همان سه هزار و ششصد حاصل می شود و محاسبین بنگاله
چهار دست را یک دند نامند و دو هزار دند را یک کوسه

گویند و از گز انگریزی پیمایش این یک کوس، چهار هزار
و پانصد گز رسد و این دو میل انگریزی است و باید دانست
که چنانچه در وزن خام و پخته رواج دارد بهمین نهج بگهه و اجزای
آن نیز خام و پخته مروج است و انهم در هر دیار باختلاف است
و در دیار ما همان سیوم حصه بگهه پخته یک بگهه خام است و سیوم حصه بسوه
یک بسوه خام و سیوم حصه بسوانسه یک بسوانسه خام
و الله اعلم * فصل چهارم * در بیان قاعده بنای مسجد کهاز ان
سمت قبله صحیح برآید طریقه اش این ست که بمقامیکه بنای
مسجد منظور است نهایت هموار نموده و امتحان بسیلان
آب کرده انجا دایره نصف النهار که در ذکر اوقات صلوة
بیان کرده شد رسم سازند و بر مرکز همان دایره دایره
دیگر وسیع تر از ان رسم کرده خط مشرق و مغرب و جنوب
و شمال را تا محیط این دایره ثانی در از کنند پس بر نقطه
شمال که در ین دایره ثانی افتد حرف آ بنویسند و بر نقطه
جنوب حرف ب و بر نقطه مشرق حرف ج و بر نقطه مغرب
حرف د پس خط مشرق و مغرب مسمی به ج د شد و خط
جنوب و شمال مسمی به اب و چون بسبب این هر دو خط
دایره منقسم بچهار حصه مساوی شد پس هر حصه را از ان

بنود جزو مساوی قسمت کنند و بر هر جزو علامتی سازند که ازین
علامات مجموع دایره به سیصد و شصت جزو منقسم شد
و هر جزو را ازین اجزا درجه نام نهند و چون قسمت یک یک
جزو ازین اجزا بشصت جزو فرض کنند هر جزو انرا دقیقه گویند
و این تقسیم را محفوظ باید داشت که آینده وقت گرفتن تفاضل
بین الطولین و العرضین بکار خواهد آمد پس طول البلد و عرض
البلد مکه معظمه را شرفها الله تعالی با طول و عرض بلده که بنای
مسجد انجا منظور است موازنه کنند اگر عرض هر واحد مساوی
و طول مکه کمتر باشد پس سمت قبله عین نقطه مغرب باشد
و اگر طول مکه با وصف مساوات عرضین زاید باشد پس
سمت قبله عین نقطه مغرب بود و اگر طولین مساوی باشند
و عرض مکه زاید بود پس سمت قبله عین نقطه شمال باشد
و اگر عرض مکه با تساوی طولین کمتر باشد پس سمت قبله عین
نقطه جنوب بود و در صورت اختلاف در هر یک از طول
و عرض اگر عرض بلد زاید است سمت دست چپ نقطه ج
که نقطه مشرق باشد به تفاوتی که ما بین عرضین است نقطه
بر دایره کنند و انرا نقطه ز نام نهند اگر عرض مکه زاید باشد
جانب راست نقطه ج نقطه ز بقدر تفاوت مذکور نهند واین

چپ و راست بر و گردن شخص که بر نقطه ج استاده
است بسمت مغرب باشد و از نقطه ز خطی راست تامحیط
دایره بسمت محاذی کشند و بر نقطه که منتهی شود انرا ح نام نهند
و این خط خط زح باشد بعد ازان به سمت دست راست نقطه ا اگر
طول بلد زاید است والا بسمت دست چپ آن که برو گردن شخص
که بر نقطه ا ایستاده است بجانب نقطه ب گرفته شود نقطه
ط بقدر تفاوت مابین طولین نهند و از نقطه ط هم خطی راست
بسمت محاذی تامحیط برند و بر نقطه که منتهی شود بران حرف
ه نویسند و این خط خط ط ه باشد و این مقدار تفاوتهای مابین
طولین و عرضین از همان سیصد وشصت اجزای دایره که کرده اند
بحساب در آرند و لامحاله خط ط ه خط ج د و خط ز ح قطع کرده
بر محیط دایره رسیده است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د
حرف س نویسم و بمقام تقاطع آن با خط زح حرف ص
نهیم و چون از خط اب و خطوط ج د و ز ح هم تقاطع شده
است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د حرف و و بمقام تقاطع
آن با خط ز ح حرف ک نویسم پس ازین خطوط
متقاطعات مربعی پیدا شد وس ص ک و درین مربع از نقطه
و تا نقطه ص خطی راست کشیده از انجا بیرون کرده تامحیط

دایره منتهی سازیم و انجا حرف ل رسم کنیم پس خط و ل سمت حقیقی قبله باشد پس هر قدر که عرض مسجد ساختن منظور است انقدر خط و ل دراز کنیم و آنرا خط م ع نام کنیم و هر قدر که طول مسجد ساختن منظور است به تفاوت نصف ان مقدار جانب شمال خط م ع خطی مساوی آن در طول کشیم و آنرا خط ف ق نام نهیم و به همین قدر تفاوت یک خط جانب جنوب م ع مساوی خطین مذکورین کشیم و انرا خط ی ن نام نهیم پس نقطهای ف ی و ق ن را وصل کنیم پس مربع ف ق ن ی مربع مسجد باشد و خط م ع در وسط طولی افتد که جای محراب و طاق مسجد باشد مثلا خواستیم که در لکهنو مسجد بنا کنیم بعد رسم دایره و تقسیم ان بر سیصد و شصت جزو مساوی و بر آوردن هر دو خط مشرق و مغرب و جنوب و شمال چنانکه پیشتر ذکر یافت چون عرض بلد از عرض مکه معظمه شرفها الله تعالی زاید است بمقدار تفاوت مابین انها که ه کا یعنی پنج درجه و بست و یک دقیقه است قوسی از دایره جانب چپ نقطه مشرق که نقطه ج باشد جدا کردیم و خط محاذی ان کشیدیم و هم چون طول بلد از طول مکه معظمه زاید است بجانب دست راست نقطه شمال که نقطه آ باشد

بهم الکمالات ارباب ولا ابالی ان یشتره الجهلة الطغام وشخر
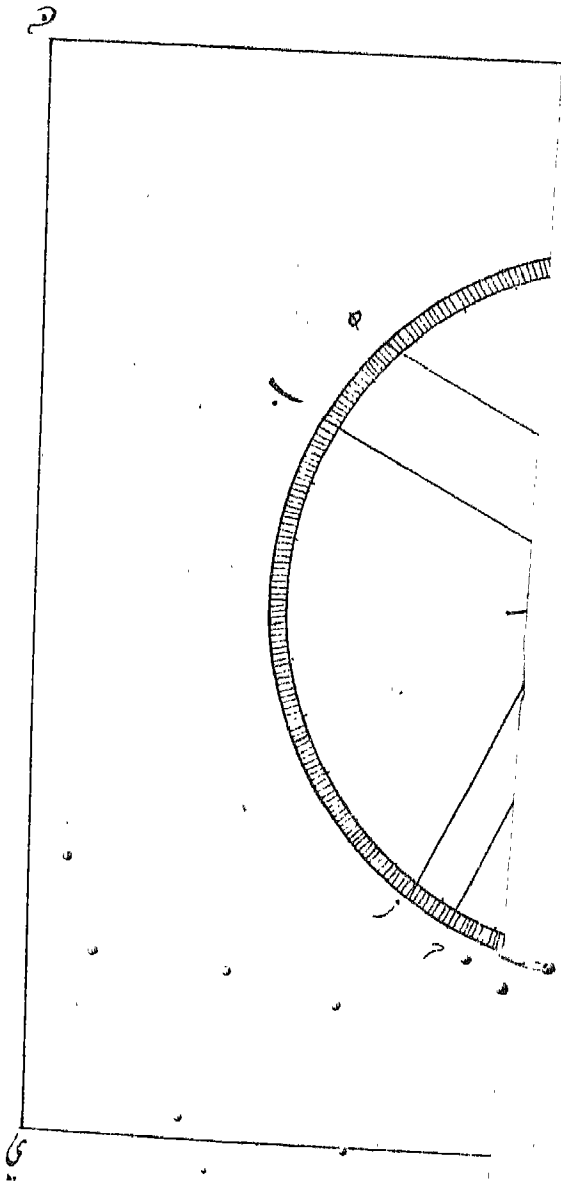
است بجانب دست راست نقطه شمال که نقطه آ باشد

بقدر تفاوت بین الطولین کہ مذ یعنی چہل درجہ و پنجاہ
و چہار دقیقہ است نیز قوسی از دایرہ جدا ساختہ خط محاذی آن
کشیدیم و باقی حسب مذکورہ بالا عمل کردیم و اینست صورت
آن نقشہ کہ در صفحہ علحدہ باید دید و باید دانست کہ طول
بلد درینجا بحسب رصد جدید انگریزی کہ از گرین وچ می گیرند
بودہ است نہ از جزایر خالدات کہ مستخرجہ قدما است
و نقشہ کہ در صفحہ ۴۵ مرقوم شدہ ہم موافق استخراج انگریزی است
الحمد اللہ علی نعمائہ و الشکر علی آلائہ علی ما انعم علی التوفیق لاتمام
ہذہ الوجیزۃ النافعۃ لاکثر امور المعاش والمعاد و ساعدنی لتبییض
ہذہ المسودۃ الکاملۃ جعلہ اللہ کاسمہ مفتاحا للارشاد لہا نا ارجو من
العلماء الکرام و الفضلاء العظام مع اعتراف قلۃ باعی فی العلوم
ان یصفحوا خطیئتی فی العقل و یصاحوا زلتی فی النقل کیف لا و انی
مع قطع النظر من فقدان التوغل فی ہذہ الفضایل الروحانیۃ
بعوایق الاشغال الدنیۃ الدنیاویۃ لضیق البال من ازمان طویلۃ
و متشتت الحال فی افکار عویلۃ فاین من اصبح نہارا حزینا ملیا من
ہذہ الدرر الثمینۃ و انی من بات لیلا شجینا عتیا من تلک
الیواقیت الرزینۃ فیا لہفا ان وجرہ الادباء الفخام و سخریۃ الذین
ہم لاکمالات ارباب و لا ابالی ان شترہ الجہلۃ الفدام و شخر

علیہ الذین لہم نتاج الکلام واول ما عزمت ان اکتب رسایل عدیدۃ فی الفارسیۃ والنقط فیہا منافع کثیرۃ من العلوم العربیۃ والانجریزیۃ مدرجا واحدا واحدا فی کل سنۃ وعام لیعم فوایدہا الخواص والعوام واسمیہا فی الفارسیۃ برسایل بیسروپا توافقہما وخصوصا عام یکون کل واحد منہا ما قبلہا بالاول والثانی من حیث الترتیب فی المبادی والمعانی لاکن ما خاصنی صروف الدہر من ضروب البلایا والمحن وتطارق علی طوارق الایام والشجن وقلبتنی من مکان الی مکان واطرحتنی من الاہالی والاوطان بغیر مطامین البجنان فکان ما کان من حوادث الزمان حتی لم یترک لی اختیارا فی القلم والبنان لتتمیم ما عزمت علیہ من التلخیص والاتقان فقصرت ہمتی علی لم ہذا المختصر ریثما ساعدتنی الفرصۃ فی السفر والحضر من النوایب الملمۃ علی القلوب والابصار والحوادث الکامنۃ محیرۃ العقول والافکار والحمد اللہ فی الاول والاخر وعلی رسولہ ابو الطیب وام الطاہر محمد ن المصطفی صلی اللہ علیہ وسلم الوف صلوات ما دام ترا قب المساء والصباح وتعاقب الغدو والرواح وعلی آلہ الاطہار وصحابۃ الاخیار ما دام تناسب اللیل والنہار بدوران الفلک الدوار

تصحیح اغلاط مفتاح الرشاد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۱۵	دارد	باشد
۱۲	۶	همسگی	همگی
۱۳	۱۸	۲۰۰۱	۲۱۰۰
۱۳	۱۸	۲۰۰۲	۲۲۰۰
۱۴	۱	۲۰۰۳	۲۳۰۰
۱۴	۱	۲۰۰۴	۲۴۰۰
۱۴	۱۸	اسحویلیین	التحویلیین
۱۶	۶ درجدول)	آبار	ایار
۲۵	۴	سوران	ستوران
۳۰	۱۷	ارباب ز	ارب زیج
۴۷	۸	دریافته گهریال	دریافته برگهریال
۵۵	۸	هیچ دعای	هیچیک دعای
۵۸	۱۳	تار	تاریخ
۶۸	۱۲و۱۳)	از رساله اول تا	بیسر و پا همه زاید است
۹۶	۱۸	مسافران و	مسافر آن
۱۰۲	۱۸	بزو	تزویج
۱۱۲	۱۱	هیچ	هیچ
۱۲۹	۱۷	بهمن*روز)	بهمن روز* و

همچنین در جمله اسمای روزها نقش بعد روز باید نه بعد اسما ۔

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۲	۳	اشتادر	اشتاد
۱۳۲	۱۴	مرگشراول	مرگشرا*۳
۱۳۳	۵	دهتسا	دهنستا
۱۵۱	۷	سیات	سبات
۱۵۲	۱۱	صنعتی	صفتی
۱۵۶	۲	خلاف	خلافت
۱۵۷	۱۰	جمله عرش	حملهٔ عرش
۱۶۴	۸	چاه دگر	چاه وکر
۱۷۲	۱۶	مردیا	مرد با
۱۷۵	۱۰	بانگشتان ترک	با انگشتا
۱۷۸	۵	ده گزدرده گز	ده ذراع دردهٔ ذر
۱۷۸	۱۷	یک گز	یک گز
۱۷۸	۱۸	ده گزدرده گز	ده ذراع دردهٔ ذر
۱۷۹	۱	دگر	دکر
۱۷۹	۳	سی دوهزار	سی و دو هزا
۱۷۹	۶	گز	کر
۱۸۰	۱۶	دستهالیش	دستهایش
۱۸۱	۲	ابیحنیفه	غیر ابی حنیفه
۱۸۳	۱۰	یکجا	یکی
۱۹۰	۵	و ه ۴ د	د ه ۴
۱۹۰	۱۳	سطری	سطبری

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۱۷	آفتاب	غروب آفتاب
[illegible]	۴	والی الامر	اولی الامر
[illegible]	۱	مابین	جاوس مابین
۱[illegible]	۸	وجوب	ووجوب
۱۹	۱۶	خالف	خالف سنت نیست
۱[illegible]	۱۲	للمیته	للمیت
۱[illegible]	۶	تکبیر	ہر تکبیر
۱[illegible]	۱۳	نقهه	نقه
۱[illegible]	۱۵	لک	لک الحمد
۱۹	۱۶	لک	لک الحکم
۱۰	۱۳	آیته	آتیة
۲	۱	بینها	بیننا
۱	۱۶	اختو	اخو
۲	۱۵	ومرتبه	وقربه
۲	۱۰	مقنعه	متقنعه
۲	۱۳	میت زیر منکب	میت رابر وی چپ میت گذارند یا دست راست زیر منکب
۲	۱۵	دست راست	دست چپ
۲	۷	تقضي عليك	تقضي ولا يقضي عليك

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۰۸	۹	اللهم احلی	اللهم اهدنا
۲۱۰	۱۰	نزد	ونزد
۲۱۴	۶	متصال	متنفل
۲۱۴	۱۱	چهاردهم	سیزدهم
۲۱۵	۱۱	از قرض	از عصر
۲۱۷	۴	ووتر	وقبل وتر
۲۱۷	۸	ترویح	ترویحه
۲۱۹	۱۴	الضرورت	آنضرورت
۲۲۱	۷	باز بخواند	پانزده بار بخواند
۲۲۱	۱۶	تسبیح خواند	تسبیح نخواند
۲۲۱	۱۸	قبل تشهد بخواند	قبل تشهد نخواند
۲۲۲	۱۸	دران زا	وران از
۲۲۳	۱۳	وودرکوع	ودر رکوع
۲۲۳	۱۵	وودرکوع	ودر رکوع
۲۲۴	۵	مخوف و	مخوف
۲۲۴	۸	وخوف	وخسوف
۲۲۴	۱۷	ور رکعت	دو رکعت
۲۲۵	۱۸	اذان دهدوی اذان	اذن دهد وی اذن
۲۲۸	۷	مقدور	مقدر
۲۳۴	۱ و ۲	خیرة في عا فینه	خیرة في عافية
۲۴۰	۱۵	تقیید	تقنید
۲۴۱	۳	ماوی	حاوی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۲	۱۶	از آنر	از انرا
۲۴۶	۱۶	واگر باشد	واگر لاباشد
۲۴۸	۱۱	بروایه	بردایه
۲۵۱	۴	مسنون است)	مسنون نیست
۲۵۱	۱۱	گوید ودر	گوید ولا اله الا الله ودر آخر اذان هم دوبار گوید ودر
۲۵۳	۱	الرفیة	الرفیعة
۲۵۶	۱۵	حنیفه	حنفیه
۲۶۱	۱۵	تربیت در آن چه)	ترتیب درانچه
۲۶۱	۱۸	ضرور	وضرور
۲۶۵	۳	تشهد	تشهد خواند
۲۶۵	۱۳	قعده	قعدهٔ اخیر
۲۶۶	۱۶	غیر	وغیر
۲۶۷	۸	محکم	محکم
۲۶۹	۷	وجبرني	واجبرني
۲۶۹	۱۱	نشستی	نشستی
۲۶۹	۱۱	اخیرین	آخرین
۲۷۲	۴	نوزنان	مگرزنان
۲۷۴	۱۱	اهل الشاء	اهل الثناء
۲۷۴	۱۴	برابرو تها)	برابر دوشها
۳۱۱	۱۸	اللذین	للذین
۳۱۲	۵	بنودیس	بنویس
۳۲۳	۱	ذالر	ذاکر
۳۲۸	۴	المهتندین)	المهتدین
۳۳۲	۱۵	افطرد	افطرت
۳۳۴	۱۷	ودر روزه	فصل درفرایض و مفسدات صوم ودر روزه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۰	۱۲	بقیه روز	بقیه روزی
۳۴۳	۱۱	درشت	درشب
۳۴۸	۱	آن	آنها
۳۵۲	۸	گوسفند	گوسفندرا
۳۵۹	۱	بجاوه	کجاوه
۳۶۰	۹	حرابت	حریت
۳۶۵	۴	جبره وعقبه	جبرهٔ عقبه
۳۶۵	۱۷	ازین	این
۳۷۲	۱۰	سفندوگیست)	گوسفند
۳۸۱	۱۸	ذاالجلال	یاذاالجلال
۳۸۲	۱۶	وشرح	واشرح
۳۸۶	۸	وهردور	وهردورا
۳۸۷	۱۲	درمی	ورمی
۳۸۸	۳	عرفه	عرفات
۳۹۶	۱۳	کند	کنند
۳۹۹	۱۵	دورکعت	دو رکعت
۴۱۱	۱۸	یک نیم گز	یک نیم گز
۴۱۲	۲	زیاد	زیاده
۴۱۹	۱۶	منافو	منافع
۴۲۵	۱۶	صایم	صایمه
۴۲۸	۱۲	تهری هندر)	تهری هند
۴۳۰	۴	ونقته	نفقه
۴۳۶	۱	کثر	اکثر
۴۳۶	۳	وآن گز	وگز
۴۳۸	۵	محظوظ	محفوظ